



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خالوند بخشنامه مهین





# خصائص العظیم

رسالت حضرت عبدالعظیم رضی اللہ عنہ  
در دوران معاصر

منسوب به:

آیت اللہ مرحوم شیخ محمد جواد  
مجتهد شاه عبدالعظیمی (ره)

شناسنامه

## فهرست مطالب

مقدمه چاپ دوم.....	۹
معرفی حضرت <small>علیه السلام</small> عبدالعظیم حسنی.....	۱۵
یک. تبار.....	۱۵
۱. عبدالله بن علی.....	۱۵
۲. علی بن حسن.....	۱۵
۳. حسن بن زید.....	۱۶
۴. زید فرزند امام حسن <small>علیه السلام</small> .....	۱۶
دو. تاریخ تولد و وفات.....	۱۶
سه. درک محضر امامان.....	۱۸
چهار. عظمت علمی.....	۱۸
پنج. تألیفات.....	۱۹
شش. عظمت معنوی.....	۲۰
الف) فضیلت زیارت امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۲۰
ب) مقصود از برابر زیارت عبدالعظیم با زیارت سید الشهداء <small>علیه السلام</small> .....	۲۰
ج) حکمت برابری زیارت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small> با زیارت سید الشهداء.....	۲۱
هفت. روایات حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small> .....	۲۲
هشت. مهاجرت به ری.....	۲۳
نه. سبب وفات.....	۲۴
ده. مدفن حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small> با اشاره پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....	۲۵
فرزندان حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small> .....	۳۱

۳۲	فضایل حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۴۰	کرامات سید الکریم <small>علیه السلام</small>
۴۰	هفته جهلم
۴۱	شفای ملیکا
۴۴	پیمان دو خادم
۴۴	ماجرای تعزیه
۴۵	پرنده نورانی
۴۶	عظیم پناه
۴۷	زمینگیر شدن آصف الدوله!
۴۸	ورشکسته!
۴۸	و علیک السلام
۵۰	هدیه سید الکریم <small>علیه السلام</small>
۵۱	ماجرای هموطن ارمنی
۵۱	درهای گشوده شده
۵۲	نزول نور
۵۳	یک ریال بده، دو ریال بگیر
۵۴	قهر مقدس
۵۷	شفای صمد
۵۸	برگشت بینایی چشم به عنایت حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۵۹	شفای معلول به عنایت حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۵۹	کرامت حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۶۵	امام شناسی حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۶۵	اولین خصوصیت
۶۹	پرداختن به سر شخصیت حضرت عبدالعظیم <small>علیه السلام</small>
۶۹	پرداختن به سر حقیقت وجودی انسان است

- مراتب شناخت انوار هدی ..... ۶۹
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام تفسیر عملی سوره والعصر ..... ۷۲
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام سید تزکیه شده ..... ۷۲
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام مسلمان واقعی و شیعه حقیقی تمام ائمه هدی ..... ۷۴
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام سالک «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» ..... ۷۵
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام ساقی جام معرفت و عرفان ربانی ..... ۷۷
- به حضرت عبدالعظیم علیه السلام نعمت داده شده ..... ۷۹
- و خود نماد رحمت الهی است ..... ۷۹
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام سالک مراتب ایمان در پرتو ولایت علوی ..... ۸۰
- سید الکریم لقب برازنده حضرت عبدالعظیم علیه السلام ..... ۸۳
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام اسوه متقین همه اعصار ..... ۸۳
- سیماء المتقین ..... ۸۴
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام سالک مراتب وجودی انسان کامل ..... ۹۱
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام واسطه فیض رضوی و شیعیان ..... ۱۰۷
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ مبشر منجی آخر الزمان و اسوه اعتقادی شیعیان ..... ۱۰۹
- معراج وجودی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ..... ۱۱۵





## مقدمه چاپ دوم

### رسالت حضرت عبدالعظیم علیه السلام در دوران معاصر

جهان معاصر، جهانی است که وجود تکنولوژی و توسعه علوم و سیر اطلاعات در آن گوی سبقت را نسبت به همه اعصار گذشته ربوده و امکانات رفاهی بشر با دست‌یابی به دانش نوین رو به فزونی است، و انسان معاصر، انسانی مدرن و متفاوت از نظر فکری با انسان‌های دوران‌های گذشته می‌باشد، و فور امکانات، درمان‌های سریع و مؤثر، شبکه‌های اجتماعی و ارتباطات ماهواره‌ای همه و همه دست به دست هم داده تا جامعه‌ای ایده‌آل برای بشر بوجود آورد. قدرت فکری بشر به حدی افزون شده که رقابت در تسخیر فضا و کشف کائنات در دستور کار وی قرار گرفته و ملل مختلف در دست‌یابی به آن با هم به رقابتی تنگاتنگ را تجربه می‌کنند.

انسان معاصر انسانی وابسته به تکنولوژیست، که بدون تکنولوژی قادر به زیستن نیست، انسانی مواجه با وفور اطلاعات از سراسر گیتی، شرق و غرب عالم را به اندک زمانی طی می‌کند با کلیک بر یک شاسی اطلاعات را از سراسر عالم جمع آوری می‌کند.

توسعه دانش بشر و دست‌یابی به قوانین و اسرار عالم دروازه‌های جدیدی را برای اندیشه بشر گشوده که بشر با استعانت از این نگرش و تجربه‌ها می‌تواند فلسفه‌هایی بس سترگ و اندیشه‌هایی بس بلند داشته باشد. با نگاهی به کتاب‌های ارزشمندی که در دوران معاصر در زمینه‌های مختلف علوم نگاشته شده می‌تواند دلیل این مدعی باشد. شکوه مکانیک آماری یا ریاضیات مدرن، عظمت مکانیک کوانتومی و شاهکار نسیت از جمله این دستاوردهای عظیم بشری در دوره معاصر است. که با هیچ دوره دیگری قابل مقایسه نیست.

تیزهوشی و ابتکار از خصائص انسان‌های معاصر است، که هیچ چیز را بدون برهانی قاطع نمی‌پذیرد و به مسائل موشکافانه نظاره می‌کند. و شاید این ایده به ذهن آید که آیا واقعاً انسان یک موجود طبیعی است؟ یا موجودی فوق طبیعی می‌باشد؟ اگر موجودی طبیعی است چرا همواره در سدد است با استعانت از نیروی عقل خود طبیعت را به کار گیرد و از مجرای غیر طبیعی به نیازهای خود پاسخ گوید. مثلاً برای غذای خود بدنش طوری طراحی نشده که

صرفاً با مواد طبیعی خام بتواند تغذیه کند لاجرم باید غذا را با روش‌هایی طبخ کند تا قابل استفاده باشد. و یا در تهیه مسکن از مصالح طبیعی در راستای ساختن سرپناه کمک گیرد و آپارتمان‌ها و آسمان خراش‌ها را بسازد، و از مواد طبیعی جهت تهیه پارچه و لباس کمک بگیرد و آن را بسازد یعنی انسان موجودی است فوق طبیعی که با مصنوعات خود زنده است نه با طبیعت صرف چون حیوانات، همین نشان از این واقعیت دارد که ما در مواجهه به انسان با یک حیوان طبیعی پیشرفته سر و کار نداریم بلکه با موجودی فرامادی مواجه هستیم که از طبیعت بکر به سوی مصنوعات خود گریزان است. و تکنولوژی محصول چنین خصوصیت وی محسوب می‌شود. این خصوصیت در نهاد او گذاشته شده که از طبیعت در جهت منافع خود بهره‌کشی کند و آنچه نیاز دارد از آن بیافریند. و جهان را تسخیر خود سازد. و در جهت حیات معقول از آن استفاده ننماید.

انسان موجودی معقول است که برای رسیدن به یک حیات معقول به همه دانش‌ها و تکنولوژی‌ها نیاز دارد تا بتواند در این راستا از آن بهره‌ها ببرد. انسان در هستی هدفی جز حیات معقول ندارد.

اما علی‌رغم این توسعه و شکوه تکنولوژی و علم خاصه، وجود امکانات غیر قابل توصیف و سیر اطلاعات و گسترش دانش آیا به واقع بشر معاصر را از دام گرفتاری‌های روحی و روانی و جسمانی نجات داده و راه سعادت بشر را هموار نموده است؟ و مدینه فاضله به ارمغان آورده است؟

با نگاهی به مردمان جهان مشاهده می‌کنیم که نه چنین نیست. گرچه از لحاظ تکنولوژی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده ولی در سیر اخلاقی و اعوجاجات روحی سرگردانیش بیشتر شده، و وفور جنگ‌ها و کشتارهای جمعی، نژادپرستی‌ها و پرستش توت‌ها عامل زیاد شدن بیماری‌های روانی، روحی و شیوع افسردگی، قساوت‌ها و وحشی‌گری‌ها آن هم از نوع مدرن، کلاهبرداری‌ها و دزدی‌های اینترنتی، انتشار اخبار کذب برای لجن مال کردن رقیب، فساد و فحش‌های اینترنتی بدون این‌که بخواهد کسی از جایی خارج و به جایی وارد شود این‌ها همه نشان از این دارد تکنولوژی کمک‌چندانی در رسیدن انسان به حیات معقول نکرده است.

بلکه منجر بدان شده که وی را در دستیابی به نیازهای مادیش یاری کند اما در رسیدن به حیات معقول مشخص است که جنبه‌های دیگری غیر از تکنولوژی لازم است که می‌بایست

هدایتگر این تکنولوژی باشد و هدایتگر انسان که دامنه این بهره‌کشی‌ها به تجاوزات و بهره‌کشی‌های متقابل بین انسان‌ها منجر نشود که عده‌ای در جهت منافع خود عده‌ای دیگر را قربانی خودکامگی و زیاده‌خواهی‌های خود کنند و بشریت را در آرمان رسیدن به حیات معقول ناکام سازند و آن بعد اخلاق است که بعد دیگر انسان معقول را تشکیل می‌دهد. برای رسیدن انسان به حیات معقول علاوه بر تکنولوژی و اخلاق توجه به بعد والای انسان که توجه به بینهایت است نیز از ضروریات است. همان‌طور که طبیعت انسان نشان می‌دهد منحصر شدنش در طبیعت وی را به سوی افسردگی پیش می‌برد و علی‌رغم تمام رفاهی که دارد باز هم افسرده است چون بشر روحی بی‌نهایت دارد که دائماً در سیر آفاق و انفس باشد. و با بینهایتی مقتدر مرتبط باشد که در دشواری‌ها به او پناه برد و انیس او در حوادث و ترس‌های روزگار باشد. در سایه او به آینده امیدوار و پویا و خرسند و پایبند به ارزش‌های اخلاقی باشد. این در فطرت انسان نهفته که ازلی و ابدی باشد چرا که یاد مرگ و ناودی و فنا او را در اعماق افسردگی‌ها غرق می‌سازد. این مزین شدن به اخلاق حمیده و اتصال به منبع لم یزلی نیز از لوازم رسیدن به حیات معقول است. که در عرف جامعه به مجموعه قوانین و اخلاقیات وابسته به یک ذات مقتدر و بی‌نهایت را دین می‌گویند.

پس لا جرم دین شرط لازم در جهت رسیدن به حیات معقول می‌باشد. اما دین چیست؟ قاعده و قانون است در جهت کنترل امیال و شهوات و مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها که از سوی پروردگار انسان برای رسیدن به حیات معقول در اختیار انسان قرار داده می‌شود. اشاره به عوالم غیبی که انسان با حواس بدان دسترسی ندارد ولیکن در جهت حیات معقول لازم است که از آن باخبر باشد مثل مسأله سرنوشت انسان پس از مرگ و رسیدگی به اعمال انسان و حساب و کتاب و کتاب روز قیامت و امثال آن. و برای گسسته نشدن پیوند بین مادیات و معنویات به معرفی منادیانی چون پیامبران و اوصیای آن‌ها می‌پردازد. البته معرفی دین درست که شرط لازم برای رسیدن به حیات معقول است مانع از بهره‌برداری‌ها و تنش‌ها و موجب اعتلای انسانیت که البته با منافع فردی و اجتماعی عده‌ای هم در تعارض است کسانی دوست دارند به میل شهوی خود عمل کنند و دین آن‌ها را از این مسأله باز می‌دارد پس آن‌ها دین را در تعارض آشکار با امیال خود می‌بینند دشمن آشکار دین می‌شوند و به انکار آن به طرقی مبادرت می‌ورزند البته فقط آن جنبه که با امیال آن‌ها در تعارض است.

و عده‌ای دین را معارض تسلط آن‌ها بر قومی یا طایفه‌ای یا منطقه‌ای می‌بینند پس لاجرم بودن افرادی لایبالی و غیرمتعهد و غیرمعتقد برای آن‌ها بسی بهتر است از این‌که جامعه به حیات معقول خود نزدیک شود پس به پاشیدن بذره‌های شبهات و اختلافات قومی و دینی و مذهبی در جامعه می‌پردازند چرا که جوامعی بدور از معرفت و بینش و بصیرت و متعصب و جاهل بهتر از جوامعی است که از روی عقل و قاعده به مسائلی اعتقاد دارند چون با بادی می‌روند و با بادی می‌آیند و دستاویز امیال آن‌ها هستند و دین خشک و جامد و متعصب را چون افیونی به ملت تزریق می‌کنند و از آن بهره‌برداری همه‌جانبه می‌کنند.

دوران معاصر به علت دوری از سرچشمه‌های معنوی، دغل بازان و سیاست‌ان آب دین را به شدت گل‌آلود کرده‌اند. سیاستمداران که در پی چپاول ملت‌ها در راستای منافع خود هستند تفرقه انداختن و حکومت کردن و ربودن را پیشه کار خود ساخته و با دستاویز کردن قومیتها طایفه‌ها نژادها و اگر نتوانستند اختلاف مذهب‌ها به اختلاف‌افکنی پرداخته و ملت‌ها را به جان هم می‌اندازند تا خود از محیطی امن مستفیض شده و شروع به چپاول دوشیدن سایر ملت‌های درگیر جنگ و خونریزی کنند. و عامل این خشونت‌ها و درگیری‌ها را هم همان مذهب و دین معرفی می‌کنند فارغ از آن‌که خود آتش بیار معرکه هستند و طول تاریخ از جنگ‌های آن‌ها که نه رنگ دینی دارد و نه مذهبی خون‌آلود است. جنگ‌های جهانی اول و دوم و کشتارها و قتلعام‌های گسترده در طول تاریخ رهین منش دد منشا آن‌هاست.

همان‌ها که دین را طرد می‌کردند برای جبران این نقیصه که به وجود آورده‌اند دست به ساخت دین‌های جدید و عرفان‌های نوظهور می‌زنند ادیانی که آن باید و نبایدها را برای مقابله با شهوات و امیالشان را نداشته باشد و جلوی آن‌ها را در دست اندازی و چپاول‌هایشان را نگیرد و از طرفی عباداتی چون نماز را دولا و راست شدن‌های بیهوده می‌دانند و از سوئی مبادرت به حرکاتی چون یوگا و ری‌کی می‌کنند تا به اصطلاح انرژی دریافت کنند و یا مرضی را شفا دهند. جهت اتصال به خداوند را نه آنچه خود او از راه ادیان گفته بلکه از راه‌های خودساخته در بین جامعه ترویج می‌دهند یا جامعه را به طرف شیطان‌پرستی و جن‌گیری و خرافات عجیب و غریب سوق می‌دهند. و مع الاسف به محنت‌های بشر افزوده و از حیات معقول فاصله مضاعف می‌گیرند. در این دریای پرتلاطم و گرداب‌های وحشتناک انسان معاصر به کدامین ریسمان چنگ زند، آشفته و سرگشته و سرگردان در این ظلمت‌کده که سره از

ناسره و راه از بی‌راهه قابل تشخیص نیست در این مسیر تاریک و پر از چاه‌های هولناک به دنبال دست آشنایی می‌گردد که مسیر را می‌شناسد پرتگاه‌ها را تشخیص می‌دهد و او را به سلامت به مقصد رساند کجاست آن کوکب هدایت و مشعل فروزان کجاست آن دست آشنا؟ خداوند سبحان در طول تاریخ به عناوین مختلف این اعلام هدی را معرفی کرده و مردم را به سوی سفینه آن‌ها هدایت کرده هر کس وارد سفینه شد نجات یافت والا غرق شد و به هلاکت نزدیک شد.

از جمله این سفینه های نجات و اعلام هدی که مردم معرفی شده حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که پیشوایان راستین زیارت وی را توصیه کرده و اعتقاداتش را تأیید کرده و استفاده از علمش را توصیه نموده‌اند.

بارگاه او چون پرچم هدایت‌گری در عمق ایران اسلامی در اهتزاز است. و گمشدگان دریای شبهات معاصر را به سوی خود فرا می‌خواند. رسالت حضرت عبدالعظیم علیه السلام که سفیر امام زمانش در زمان خود بود نه منحصر به زمان خود بلکه به گواهی امام هادی علیه السلام بعد از وفاتش نیز جاری و ساری است. رسالتی بس بزرگ در دوران معاصر که همان اسوه حسنه و الگوی شیعیان معاصر است که با کاوش در سیرتش و غور در مکارم اخلاق و عقایدش شیعه واقعی را بشناسند. و راه وی را مسیر خود در جهت رسیدن به حیات معقول قرار دهند. ما این کتاب را به احترام و تاسی از مرحوم آیت الله شیخ جواد مجتهد شاه عبدالعظیمی (ره) مؤلف کتاب «خصائص العظیمیة» - جد اعلای مادری مؤلف - خزانه‌دار و تولیت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام در دوران مظفر الدین شاه مزین به همان نام کرده و این کتاب را به نام نامی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به شیخ جواد منسوب می‌داریم. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد. و قبل از پرداختن به اصل کتاب به توصیه عده‌ای از دوستان به شمه‌ای از زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام و کرامات حضرتش می‌پردازیم تا بلکه آن‌ها که خاک را به نظر کیمیا کنند باشد که گوشه چشمی به ما کنند.

والسلام علی عباد الله الصالحین

مهدی دانشیار ۴ - رمضان المبارک ۱۴۳۸



## معرفی حضرت عظیم علیه السلام

یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی، عملی و جهادی است که تاکنون آن گونه که شایسته است، شناخته نشده است.

### یک. تبار

تبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام با چهار واسطه، به سبط اکبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان وحی می‌رسد. احمد بنعلی نجاشی - که یکی از ارکان علم رجال است - درباره نسب آن بزرگوار می‌نویسد: هنگامی که جنازه او را برای غسل برهنه می‌کردند، در جیب لباس وی نوشته‌ای یافت شد که در آن، نسبش، این گونه ذکر شده بود: من ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب هستم. [۲] بر اساس این نسخه از رجال النجاشی، در نسب ایشان، میان وی و امام حسن علیه السلام، پنج نفر واسطه وجود دارد؛ لیکن در نسخه‌های معتبر این کتاب [۳]، میان «زید» - یعنی جد سوم ایشان - و امام حسن علیه السلام، شیخ دیگری واسطه نیست. بنا بر این، نیاکان حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ترتیب، عبارت‌اند از:

### ۱. عبدالله بن علی

پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، «عبدالله» نام داشت و مادرش، «فاطمه» دختر عقبه بن قیس بود. [۴] عبدالله، در زمان حیات‌جدش «حسن بن زید» متولد شد و چون قبل از تولدش، پدرش «علی» در زندان درگذشت، جدش کفالت او را به عهده گرفت. [۵] از عبدالله، به نقلی، پنج پسر و به نقلی، نه پسر [۶] بر جای ماند که یکی از ایشان حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده است.

### ۲. علی بن حسن

نام جدّ اول حضرت عبدالعظیم علیه السلام، «علی» و لقب او «سدید» [۷] است. وی همراه پسرعمویش عبدالله محض و گروهی دیگری از سادات حسینی، در دوران خلافت منصور بر

ضدّ عبّاسیان قیام کرد. جمعی از آنان و از جمله وی، دستگیر و به بغداد منتقل شدند. او پس از مدتی در زندان وفات یافت. [۸]

### ۳. حسن بن زید

جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، «حسن» نام داشت. وی تنها فرزند پسر زید بود که از بزرگان عصر خودش به شمار می‌رفته، و در بین بنی‌هاشم، به بخشش، گرم، سخاوت و خدمت به محرومان، شهرت داشته است. وی از سوی منصور عبّاسی به ولایت مدینه گمارده شد؛ ولی پس از مدتی، مورد خشم او قرار گرفت و به زندان افتاد [۹] و در سال ۱۶۸ ق، در هشتاد سالگی از دنیا رفت. [۱۰]

### ۴. زید فرزند امام حسن علیه السلام

جدّ سوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، زید فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام است. ایشان متولی اوقاف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و به جلالت قدر و کرامت طبع، عزّت نفس و کثرت نیکوکاری، توصیف گردیده است. شاعران، او را ستوده‌اند و مردم از هر سو برای برخورداری از فضلش به وی روی می‌آورده‌اند. [۱۱] وی در یکصدسالگی، چشم از جهان فرو بست [۱۲] و در محلی به نام «حاجز» در چند منزلی مدینه دفن گردید. [۱۳]

نگاهی گذرا به زندگی نامه نیاکان و خاندان حضرت عبدالعظیم علیه السلام نشان می‌دهد که این خاندان، دارای دو ویژگی برجسته بوده‌اند:

اول: مباره و پیکار بر ضدّ ستم و سلطه استکباری حاکم به جامعه اسلامی، به گونه‌ای که پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام در زندان از دنیا رفت و ایشان پدر خود را ندید، و جدّ ایشان نیز مدّتی در زندان به سر برد.

دوم: کرامت طبع، عزّت نفس و خدمت به محرومان، ملقب شدن عبدالعظیم به حضرت «السید الکَریم» ریشه در این ویژگی خانوادگی این بزرگوار دارد. [۱۴]

### دو. تاریخ تولد و وفات

تاریخ دقیق تولد و وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشخص نیست؛ [۱۵] اما در برخی از منابع متأخر، این گونه آمده است:



حضرت شاه عبدالعظیم که کنیه اش ابوالقاسم و ابوالفتح نیز بوده، در روز پنج شنبه چهارم ماه ربیع الاخر سنه ۱۷۳ هجری قمری، مطابق ۲۵ تیر ماه ۱۵۸ یزدگردی، در زمان هارون الرشید در مدینه در خانه جدش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام متولد شده ... و پس از مدت ۷۹ سال و شش ماه و یازده روز قمری عمر، در روز آدینه پانزدهم شوال سنه ۲۵۲ هجری قمری، مطابق سیزدهم مهرماه قدیم سنه ۲۳۵ یزدگردی، در زمان المعترّ بالله عباسی به سرای آخرت رحلت نمود. [۱۶]

همچنین در برخی از منابع متأخر از کتب نزهة الأبرار سید موسی برزنجی و مناقب العترة احمد بن محمد بن محمد بن فهد حلی و تاریخ نور الدین محمد السمهودی نقل شده که ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام پنج شنبه چهارم ربیع الثانی سال ۱۷۳ ق، در مدینه و وفاتش در پانزدهم شوال ۲۵۲ ق، بوده است. [۱۷]

گفتنی است با توجه به این که در منابع کهن و معتبر، تاریخ تولّد و وفات ایشان ذکر نشده و منابع گزارش های پیش گفته، شناخته شده نیستند، این گزارش ها فاقد اعتبارند؛ لیکن در کتاب شریف الکافی، از حضرت عبدالعظیم علیه السلام، از هشام بن حکم روایت نقل شده است. [۱۸] تاریخ وفات هشام بن حکم، سال ۱۹۹ ق، یا پیش از آن است. [۱۹] و مظنون، این است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام هنگام نقل روایت، کمتر از بیست سال نداشته است. بنا بر این، تولّد ایشان باید سال ۱۸۰ ق، یا پیش از آن باشد. [۲۰]

همچنین بر اساس روایتی از امام هادی علیه السلام که ثواب زیارت قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، همانند زیارت مرقد سید الشهداء علیه السلام دانسته شده، باید بگوییم که او در دوران امام هادی علیه السلام و پیش از شهادت ایشان از دنیا رفته است و از آن جا که دوران امامت ایشان از سال ۲۲۰ تا ۲۵۴ ق بوده، وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام پیش از سال ۲۵۴ ق، اتفاق افتاده است.

بنا بر این، هر چند بر پایه قراین یاد شده، احتمال تولّد حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سال ۱۷۳ ق، و وفات ایشان در سال ۲۵۲ ق، منطقی و معقول است، با این حال، اثبات آن نیاز به منبع معتبر دارد.

از سوی دیگر با عنایت به این که به هر دلیل، چهارم ربیع الثانی، به عنوان تاریخ تولّد حضرت عبدالعظیم علیه السلام و پانزدهم شوال، به عنوان تاریخ وفات ایشان شهرت یافته، بزرگداشت یاد آن حضرت و تجلیل از مقام معنوی آن بزرگوار در روزهای یاد شده،

نیکوست. [۲۱]

گفتنی است که در جلسه ۶۲۸ مورخ ۱۳۸۹/۵/۲۶ شورای انقلاب فرهنگی، چهارم ربیع الثانی، به عنوان «روز ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام» جهت درج در تقویم رسمی کشور به تصویب رسید و در تاریخ ۱۳۸۹/۷/۱۸ به آستان مقدس آن حضرت ابلاغ گردید.

### سه. درک محضر امامان

بر اساس آنچه در تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام گذشت، ایشان دوران حیات پنج امام از امامان اهل بیت علیهم السلام - یعنی امام کاظم علیه السلام تا امام عسکری را درک کرده است؛ اما بدان معنا نیست که به محضر همه آن‌ها هم رسیده و یا از آن‌ها سخنی نقل کرده است.

آنچه قطعی و مسلم است، این است که ایشان محضر امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام را درک نموده و از آن‌ها احادیث فراوانی نقل کرده که بخشی از آن‌ها در این حکمت‌نامه آمده‌اند. همچنین اگر به روایت کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید اعتماد کنیم، حضرت عبدالعظیم علیه السلام محضر امام رضا علیه السلام را نیز درک کرده و از ایشان روایت نموده است. [۲۲]

گفتنی است که طبق برخی از نسخه‌های رجال الطوسی، حضرت عبدالعظیم علیه السلام از اصحاب امام عسکری شمرده [۲۳] و در کتاب شرعة التسمیه میرداماد نیز آمده که ایشان محضر امام عسکری علیه السلام را نیز درک کرده است؛ [۲۴] لیکن روایتی از آن امام، از طریق ایشان به ما نرسیده است.

### چهار. عظمت علمی

برای اثبات عظمت علمی حضرت عبدالعظیم علیه السلام کافی است که بدانیم امام معصوم، مردم را برای حل مشکلات دینی و یافتن پرسش‌های اعتقادی و عملی‌شان، به ایشان ارجاع داده است.

صاحب بن عباد در رساله‌ای در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام نوشته، [۲۵] در توصیف علمی ایشان آورده: او تراب رویانی، روایت کرد که شنیدم ابو حماد رازی می‌گفت:

خدمت امام هادی علیه السلام در سامرا رسیدم و مسائلی از حلال و حرام از ایشان پرسیدم، امام به پرسش‌های من پاسخ داد و هنگامی که خواستم از ایشان خداحافظی کنم به من فرمود:

يا أبا حمّاد! أشكّلس علكشك شئءٌ من امرِ دينك فسأل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنيّ وقرئته منّي السّلام.

ای ابو حمادا! هنگامی که چیزی از امور دینی در منطقه‌ات برای تو مشکل شد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی پرس و سلام مرا به او برسان. [۲۶]

این تعبیر، به روشنی نشان می‌دهد که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در عصر خود، مجتهد توانمندی بوده که بر اساس اصول و قواعدی که از اهل بیت علیهم السلام در اختیار داشته، می‌توانسته دیدگاه‌های اسلام ناب را در زمینه‌های مختلف اعتقادی و عملی، استخراج کند و به پرسش‌های مردم پاسخ گوید.

بنا بر این، ایشان تنها یک محدث و راوی احادیث اهل بیت علیهم السلام نبوده است، بلکه از علمای بزرگ خاندان رسالت بوده که پس از معصومان، توان پاسخگویی به مسائل علمی را داشته و توانمندی علمی اش مورد تأیید و تصدیق امام هادی علیه السلام قرار گرفته است. [۲۷]

### پنج. تألیفات

مرحوم نجاشی در کتاب رجال خود - که با موضوع «مؤلفان شیعه» تألیف شده - از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نام برده و کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام را به وی نسبت داده است. [۲۸]

چه بسا سید رضی رحمه الله در تدوین نهج البلاغه از این کتاب استفاده کرده باشد و این کتاب از مصادر اصلی نهج البلاغه باشد! نجاشی در پایان شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام، سند خودش را به روایات ایشان، از طریق استادش ابن نوح، به حضرت عبدالعظیم می‌رساند. [۲۹]

شیخ طوسی نیز در کتاب الفهرست خود - که موضوع آن، معرفی مؤلفان و مصنفان شیعه است - از حضرت عبدالعظیم نام می‌برد و می‌گوید: «له کتاب». سپس سند خودش را به احمد بن ابی عبدالله برقی می‌رساند که او از حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل حدیث می‌کند. [۳۰]

صاحب بن عباد نیز در احوال حضرت عبدالعظیم علیه السلام، عبارت: «له کتاب یسمسه کتاب یوم و لیله» را آورده است. [۳۱]

### شش. عظمت معنوی

مهم‌ترین نشانه عظمت معنوی و مقامات باطنی حضرت عبدالعظیم علیه السلام برابری فضیلت زیارت مزار آن بزرگوار، با فضیلت زیارت سید الشهداء علیه السلام است.

شیخ المحدثین، صدوق، از محمد بن یحیی عطار - که یکی از اهالی ری است - این گونه نقل کرده که: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم، ایشان فرمود: «کجا بودی؟» گفتم: حسین بن علی علیه السلام را زیارت کردم، امام هادی علیه السلام فرمود: «أما أنّک لوزرت قبر عبد العظیم عندکم، لکنّ کمّن زار الحسین بن علیّ علیه السلام.» [۳۲]

بدان که اگر قبر عبدالعظیم علیه السلام را در شهر خودتان زیارت کنی، مانند کسی هستی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده باشد.

برای توضیح این روایت و تبیین عظمت معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، باید موضوعات: فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام و مقصود از برابری زیارت حضرت عبدالعظیم با زیارت امام حسین علیه السلام و حکمت آن، بررسی گردند.

### الف) فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام

در احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، فضایل، آثار و برکات فراوانی برای زیارت امام حسین علیه السلام بیان شده است، مانند: آمرزیده شدن گناهان، دعای فرشتگان، دعای اهل بیت (علیهم السلام) طولانی شدن عمر، افزوده شدن روزی، زدوده شدن اندوه، شادی دل، تبدیل شدن بدی‌ها به خوبی‌ها، تبدیل شدن شقاوت به سعادت، و برخورداری از حق شفاعت. همچنین در شماری از احادیث، فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام بیشتر از حج و حتی طبق برخی از احادیث، ثواب آن، بیش از هزار حج و هزار عمره است. [۳۳]

### ب) مقصود از برابری زیارت عبدالعظیم با زیارت سید الشهداء علیه السلام

مسئله این است که بر اساس حدیث یاد شده، آیا زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به طور مطلق می‌تواند جایگزین زیارت امام حسین علیه السلام شود و یا در شرایط خاصی، از چنین فضیلتی

برخوردار است؟ در یک جمله، آیا برابری زیارت عبدالعظیم علیه السلام و زیارت امام حسین علیه السلام مطلق است و یا مقید؟

بی تردید، مقصود امام هادی علیه السلام در حدیث یاد شده، این نیست که از فضایل زیارت امام حسین علیه السلام بکاهد و یا در بیان فضیلت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مبالغه نماید.

بنا بر این، در پاسخ به سؤالی که مطرح شد، می توان گفت: برابری فضیلت زیارت عبدالعظیم علیه السلام و امام حسین علیه السلام مقید است به فضای سیاسی ویژه ای که پیروان اهل بیت علیهم السلام در آن مقطع تاریخی در آن زندگی می کردند، در زمانی که اختناق شدیدی جهان اسلام را فرا گرفته بود و جامعه تشیع در دوران زمامداری افرادی مانند: متوکل، معتز و معتمد عباسی، سخت ترین دوران های تاریخی خود را سپری می کرد.

در چنین شرایطی، امام هادی علیه السلام به منظور پیشگیری از خطرهایی که از طرف حکومت های وقت، شیعیان را تهدید می کرد، فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم را با زیارت امام حسین علیه السلام برابر دانسته است. به تعبیری روشن تر، زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای کسانی که آمادگی خطرپذیری برای زیارت امام حسین علیه السلام را داشته باشند، پاداشی معادل زیارت آن حضرت دارد و حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام شعبه ای از حرم سید الشهداء علیه السلام است. و این خود، فضیلتی بزرگ و حاکی از جایگاه بلند عبدالعظیم در نزد اهل بیت علیهم السلام است. و این خود، فضیلتی بزرگ و حاکی از جایگاه بلند عبدالعظیم در نزد اهل بیت علیهم السلام و عظمت معنوی ایشان است.

### ج) حکمت برابری زیارت عبدالعظیم علیه السلام با زیارت سید الشهداء

برابری فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم با زیارت سالار شهیدان - هر چند در شرایط ویژه - بی تردید بدون حکمت نیست. شاید نتوان به حکمت آن پی برد، لیکن راز و رمز این فضیلت بزرگ را باید در شخصیت علمی، عملی و جهادی آن بزرگوار، جستجو کرد.

در میان امام زادگان، شخصیت های بزرگی وجود دارند؛ اما درباره هیچ یک از آنها نقل نشده و حداقل به ما نرسیده که زیارتش با زیارت سید الشهداء برابری کند.

بنا بر این، حضرت عبدالعظیم علیه السلام باید از خصوصیات و مقامی برخوردار باشد که از مرقد مطهرش نور حرم حسینی ساطع گردد و شمیم دل انگیز سید الشهداء از آن استشمام

شود.

گفتنی است که احادیث دیگری نیز در فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل شده‌اند، مانند آنچه از شهید ثانی در تعلیقه خلاصه الاقوال علامه حلی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

هر کس قبر عبدالعظیم را زیارت کند، بر خدا لازم می‌شود که او را داخل بهشت کند. [۳۴]

و در حدیث دیگری از آن امام آمده که فرمود:

هر کس نمی‌تواند مرا زیارت کند، برادرم عبدالعظیم حسنی را در ری زیارت کند [۳۵].  
لیکن این احادیث، علاوه بر ارسال و ضعف سند، از نظر تاریخی نیز مورد خدشه‌اند؛ زیرا حضرت عبدالعظیم علیه السلام سال‌ها پس از شهادت امام رضا علیه السلام زنده بوده است، مگر این‌که بگوییم از اخبار غیبیه امام رضا علیه السلام هستند.

#### هفت. روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

بخش قابل توجهی از کتاب‌هایی که در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام تألیف شده‌اند، به روایاتی اختصاص یافته که در سلسله سند آن‌ها قرار گرفته است، مانند: کتاب جنات النعیم [۳۶]، شصت روایت؛ روح و ریحان [۳۷] ۵۷ روایت؛ التذکره العظیمیه [۳۸]، چهل روایت؛ عبدالعظیم الحسنی حیاة و مسنده [۳۹]، ۷۸ روایت؛ مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام - که در مجموعه آثار کنگره حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چاپ رسیده -، یکصد و بیست روایت. [۴۰]

لیکن باید توجه داشت که آنچه بدان اشارت رفت، همه روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیستند. صاحب بن عباد، ایشان را «کثیر الحدیث و الروایه» توصیف کرده و در رساله کوتاه خود، ایشان را چنین توصیف نموده:

ذو ورع و دین، عابد معروف بالامانة و صدق اللهجة، عالم بامور الدین، قائل بالتوحید و العدل، کثیر الحدیث و الروایه. [۴۱]

[عبدالعظیم]، شخصی پرهیزگار و دیندار بود. اهل عبادت بود و به امانتداری و راستگویی شهرت داشت. به امور دینی دانا بود. توحید و عدل را باور داشت و بسیار حدیث و روایت [از

اهل بیت علیهم السلام [نقل می‌کرد.

همان گونه که پیش از این اشاره شد، کتاب خطب امیر المؤمنین و کتاب یوم و لیله از جمله مصنفات ایشان است، و بر این اساس باید گفت: بسیاری از روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام به دلایل مختلف به ما نرسیده‌اند.

### هشت. مهاجرت به ری

جزئیات مسائل مربوط به علل مهاجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به شهرری، مشخص نیست؛ لیکن می‌توان گفت که سابقه مبارزاتی خاندان آن بزرگوار از یک سو، و شخصیت علمی و جهادی و ارتباط بسیار نزدیک حضرت عبدالعظیم علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام از سوی دیگر، موجب شدند که ایشان در سال‌های پایانی زندگی، تحت تعقیب حکومت وقت، قرار گیرد. از این رو، برای ادامه فعالیتها و چه بسا با اشاره امام هادی علیه السلام، زندگی مخفی را انتخاب کرد، و با لباس پیک و به صورت مسافری ناشناس، وطن اصلی خود را ترک کرد و شهرهای مختلفی را پشت سر گذاشت تا آن که در شهرری در مکانی به نام «سربان» [۴۲] رحل اقامت افکند و در خانه یکی از پیروان اهل بیت علیهم السلام در محله‌ای - که «سکه الموالی» نامیده می‌شد - سکونت یافت. روزها روزه بود و شبها به عبادت می‌پرداخت و گاه به صورت مخفیانه از خانه‌ای که در آن ساکن بود، خارج می‌شد و به زیارت قبری که هم اکنون در مقابل مزار او قرار دارد، می‌رفت و می‌فرمود: این، قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است.

معلوم نیست که حضرت عبدالعظیم علیه السلام چند سال در شهرری سکونت داشته است. مسلم، این است که ایشان به قدری در این شهر بوده که بیشتر شیعیان ری، به تدریج با ایشان آشنا شده بودند [۴۳]، و با در نظر گرفتن این که ایشان به شدت تحت تعقیب بوده و ارتباط تک تک مردم با او چه بسا مدت‌ها طول می‌کشید، می‌توان گفت: احتمالاً ایشان چند سال از سال‌های پایانی عمر خود را در ری گذرانده است. همچنین رفت و آمد بیشتر با وی، حاکی از فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی اوست.

## نه. سبب وفات

بر پایه گزارش نجاشی و صاحب بن عباد، حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه در اثر بیماری و به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. [۴۴] هنگامی که بدن شریفش را برای غسل دادن برهنه کردند، در جیب ایشان ورقه‌ای یافت شد که در آن، نسب ایشان تا امیر مؤمنان رضی الله عنه نوشته شده بود. [۴۵]

لیکن در کتاب الشجرة المباركة در باره سبب وفات حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه آمده: و قتل بالری و مشهده بها معروف و مشهوره. [۴۶]  
حضرت عبدالعظیم در ری کشته شده و مزار او در آن جا معروف و مشهور است. همچنین در کتاب المنتخب طریحی آمده:

قیل: و ممن دفن حیا من الطالبین عبدالعظیم الحسنی بالری. [۴۷]  
گفته شده از جمله کسانی که از خاندان علی بن ابی طالب زنده به گور شده، عبدالعظیم حسنی در ری است.

در گزارش دیگری به کتاب مشجرات ابن معیه، نسبت داده شده که ایشان را با زهر، به شهادت رسانده‌اند. [۴۸]

در باره گزارش‌های یاد شده، چند نکته قابل توجه است:

- ۱- گزارش صاحب بن عباد و نجاشی، معتبر و مربوط به قرن چهارم و پنجم هجری است بنا بر این در تعارض با گزارشهای متأخر، بر آن‌ها تقدم دارد.
- ۲- گزارش‌های یاد شده نشان می‌دهند که ظاهراً تا قرن پنجم هجری، موضوع شهادت حضرت عبدالعظیم مطرح نبوده است، وگرنه در این گزارش‌ها به آن اشاره می‌شد.
- ۳- در صورتی که بتوانیم بر گزارش کتاب الشجرة المباركة اعتماد کنیم، جمع میان این گزارش و گزارش مشجرات ابن معیه و نیز گزارش منابع معتبر یاد شده، این است که ایشان در اثر مسموم شدن، بیمار شده و به شهادت رسیده است.
- ۴- با عنایت به پیشینه خانوادگی حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه و قیام علویان در طبرستان، در صورتی که زمامداران فاسد بنی عباس از مخفیگاه ایشان در ری آگاه می‌شدند، قطعاً ایشان را به شهادت می‌رساندند، و بعید نیست در اثر کثر رفت و آمد با ایشان در مدت حضورشان در ری، به این موضوع پی برده باشند.



۵- تشبیه زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به زیارت امام حسین علیه السلام می تواند قرینه ای بر شهادت ایشان باشد.

بنا بر این، هر چند دلیل قاطعی بر شهادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام در دست نیست، لیکن دلیل محکمی بر نفی شهادت ایشان نیز وجود ندارد، بلکه با توجه به نکته سوم، چهارم و پنجم، پذیرفتن اصل شهادت بعید نیست.

#### ده. مدفن حضرت عبدالعظیم علیه السلام با اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله

بر پایه گزارش صاحب بن عبّاد (۳۸۵ - ۳۲۶ ق) [۴۹]، شب وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام یکی از شیعیان ری در عالم رؤیا، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید که به او فرمود: «مردی از فرزندان مرا فردا از سکه الموالی می آورند و در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب، در کنار درخت سیب، دفن خواهند کرد». آن شخص نزد صاحب باغ رفت تا آن درخت و مکان آن را بخرد. صاحب باغ به او گفت: این درخت و مکانش را برای چه می خواهی؟ او جریان رؤیای خود را بازگو کرد. صاحب باغ گفت: من هم چنین خوابی دیده ام و بدین جهت، محل این درخت و همه این باغ را وقف سادات و شیعیان کرده ام که اموات خود را در آن دفن کنند. [۵۰]

بنا بر این گزارش، با عنایت به این که باغ های آن دوران، معمولاً بسیار بزرگ بوده، می توان حدس زد که تا شعاع قابل توجهی در اطراف مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام وقف دفن سادات و پیروان اهل بیت علیهم السلام بوده است.

[۱] گفتنی است که برای معرفی شخصیت حضرت عبدالعظیم، در ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۲، کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم در تالار شیخ صدوق آستان مقدس ایشان برگزار شد و مجموعه آثار این کنگره در ۲۹ جلد منتشر گردید.

[۲] رجال النجاشی، ج ۲، ص ۶۷، ش ۶۵۱.

[۳] ر. ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۰، ص ۴۶، ش ۶۵۸۰.

[۴] منتقلة الطالبیه: ص ۱۵۷ به نقل از: شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری/ مجموعه مقالات چاپ شده: ص ۷۲ (مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او»، رضا استادی)، مهاجران آل ابوطالب: ص ۲۳۵.

[۵] ر. ک: سر السلسله العلویه: ص ۲۴، عمده الطالب: ص ۹۴ ف مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم علیه السلام: ج ۳، ص ۵۰ (مقاله «بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام» محمدکاظم رحمان ستایش).

[۶] ر. ک: مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم علیه السلام: ج ۳، ص ۵۰ (مقاله «بررسی کلی روایات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام» محمدکاظم رحمان ستایش).

[۷] ر. ک: عمده الطالب: ص ۹۳ و ۷۰.

[۸] سر السلسله العلویه: ص ۲۲، عمده الطالب: ص ۷۰ و ۹۴.

[۹] تاریخ اسلام، ذهبی: ج ۱۳، ص ۴۱۴.

[۱۰] سر السلسله العلویه: ص ۲۱، عمده الطالب: ص ۷۰.

[۱۱] ر. ک: الإرشاد: ج ۲، ص ۲۱.

[۱۲] سر السلسله العلویه: ص ۲۲، عمده الطالب: ص ۶۹، قول ۹۰ و ۹۵ سالگی هم گفته شده است.

[۱۳] سر السلسله العلویه: ص ۲۰.

[۱۴] از شیخ رجبعلی نکوگویان نقل شده است که حضرت عبدالعظیم را در عالم معنا زیارت می کند و از او می پرسد: از کجا به این مقام رسیدید؟ ایشان پاسخ می دهد: «از راه احسان به خلق. از قرآن، نسخه برداری می کردم و آن نسخه ها را در اختیار مردمی که طالب آن ها بودند، می گذاشتم و دستمزد ناچیزی نصیب می شد که آن را احسان می کردم.» (ر. ک: کیمیای محبت: ص ۲۱۰ نیز، ر. ک: همان، فصل هفتم «احسان اولیای خدا»).

نگارنده می گوید: کرامت و احسان آن بزرگوار در عالم برزخ نیز تداوم دارد، این جانب در این باره خاطراتی دارم که برخی از آن ها در کتاب آموزنده ترین خاطره ها خواهد آمد. ان شاء الله.

[۱۵] در گذشته، در عرف عامه مردم، کلمه «شاه» در بسیاری از موارد، به نشانه تجلیل و احترام به کار می رفت. به امیر مؤمنان علی علیه السلام، «شاه مردان» و به امام حسین علیه السلام، «شاه شهیدان» می گفتند. درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام این کلمه در کتاب های سده سیزده و چهارده هجری (نه کتاب های قبل از آن) دیده می شود و این کلمه، جزو نام ایشان نیست. (ر. ک: شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری / مجموعه مقالات چاپ شده:

- ص ۷۳ (مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او»، رضا استادی).
- [۱۶] ر. ک: مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم علیه السلام: ج ۳، ص ۱۸۱ - ۱۸۵ (رساله «عراضة الإخوان: سفرنامه معلم حبیب آبادی به آستانه حضرت عبدالعظیم و شهرری» محمد علی معلم حبیب آبادی).
- [۱۷] شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری/ مجموعه رساله های خطی و سنگی: ص ۲۷۳ (رساله «الخصائص العظیمیه»، شیخ جواد شاه عبدالعظیمی).
- [۱۸] الکافی: ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۶۳.
- [۱۹] ر. ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۹، ص ۲۷۰، ش ۱۳۳۲۹.
- [۲۰] ر. ک: شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری/ مجموعه مقالات چاپ شده: ص ۶۷ (مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او»، رضا استادی).
- [۲۱] شایان ذکر است که با مراجعه به منابع حدیثی و تاریخی، مشخص می گردد که درباره تاریخ تولد و وفات بسیاری از پیشوایان اسلام، گزارش های مختلفی وجود دارد و تاریخ دقیق و قطعی آن ها مشخص نیست و بزرگداشت ایام ولادت و یا وفات آن ها بر اساس انتخاب نظر مشهور و یا انتخاب یکی از گزارش ها است.
- [۲۲] لیکن نمی توان به این روایت اعتماد کرد (ر. ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۰، ص ۴۹ ش ۶۵۸۰) و بر فرض پذیرش آن، احتمال دارد مقصود از «أبی الحسن»، امام هادی علیه السلام باشد و کلمه «الرضا» توسط راوی یا مستنسخ، افزوده شده باشد.
- [۲۳] رجال الطوسی: ص ۴۰۱ ش ۵۸۷۵.
- [۲۴] شرعة التسمیه: ص ۴۵. باید توجه داشت که بر اساس روایتی که از امام درباره فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام آمده، ایشان در دوران امامت امام هادی علیه السلام از دنیا رفته است. بنا بر این نمی تواند از اصحاب امام علیه السلام و در دوران امامت آن حضرت باشد. این احتمال نیز که ممکن است لقب عسکری برای امام هادی علیه السلام هم به کار می رفته باشد، قابل تأمل است، چنان که در روایت صدوق در ثواب الاعمال درباره فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ایشان با عنوان لقب عسکری نامیده شده و همین امر، موجب شده که تصور شود حضرت عبدالعظیم علیه السلام از اصحاب فرزند ایشان که معروف به عسکری است نیز بوده است.

[۲۵] این رساله در سال ۵۱۶ ق، به خط یکی از بنی بابویه نگارش یافته است (ر. ک: خاتمه مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۴۰۴ ش ۱۷۳).

[۲۶] شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری/ مجموعه رساله های خطی و سنگی: ص ۲۳ (رساله «رساله فی فضل عبدالعظیم علیه السلام» صاحب بن هباد)

[۲۷] در این جا مناسب است به مزاحی از آیه الله اراکی، مرتبط با شخصیت علمی حضرت عبدالعظیم علیه السلام اشاره کنم: در تاریخ ۱۳۷۳/۴/۴ ش، همراه آیه الله علی اکبر مسعودی، تولیت وقت آستان حضرت معصومه علیها السلام، با استاد بزرگوارم حضرت آیه الله محمد علی اراکی رحمة الله دیداری داشتم. پس از احوالپرسی، آقای مسعودی مرا به عنوان تولیت آستان حضرت عبدالعظیم معرفی کرد. آیه الله اراکی فرمود: «می گویند: سه کس، شهید سه چیز شدند. آن سه، عبارت اند از: حضرت عبدالعظیم علیه السلام سید مرتضی و حاج محسن عراقی!» و در ادامه توضیح دادند که: «حضرت عبدالعظیم علیه السلام با این که از کبار محدثین است، ولی امام زاده بودنش، محدث بودن او را شهید کرده. معمولاً حضرت عبدالعظیم را به عنوان یک عالم و محدث نمی شناسند؛ بلکه او را یکی از امام زادگان تلقی می کنند. سید مرتضی، به عکس، امام زاده بودنش شهیدفقاهاش شده. با این که او مانند حضرت عبدالعظیم علیه السلام چهار واسطه بیشتر تا امام معصوم ندارد، ولی کسی او را به عنوان امام زاده نمی شناسد!

و سوم، حاج محسن عراقی، با این که وی از فقهای بزرگ بود و از نظر علمی در حدی بود که در جلسه ای در نجف که آقای ضیا عراقی هم حضور داشته، یک نیم روز با آخوند خراسانی در رابطه با جواب اجتماع امر و نهی بحث می کردند و هیچ یک قدرت مجاب کردن دیگری را داشتند؛ ولی چون ثروتمند بود، ثروت، فقاهاش را شهید کرد. مردم او را به عنوان یک ثروتمند نمی شناسند و نه یک عالم و فقیه!» ایشان در ادامه افزودند: «شان نزول این ماجرا، قسمت اخیر آن است».

[۲۸] رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۶ ش ۶۵۱

[۲۹] رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۷ ش ۵۶۱

[۳۰] الفهرست: ص ۱۹۳ ش ۵۴۸

[۳۱] شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری/ مجموعه رساله های خطی

و سنگی: ص ۲۱ (رساله «رساله فی فضل عبدالعظیم علیه السلام» صاحب بن عباد)

[۳۲] ثواب الاعمال: ص ۱۲۴ ح ۱.

[۳۳] برای آشنایی با متن احادیثی که بدانها اشاره شد، ر. ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۱ (فصل سوم و چهارم از بخش سیزدهم) و برای توضیحات لازم، ر. ک: همان: ج ۱۱ ص ۱۱۱-۱۰۱ (پژوهش درباره ارزش زیارت امام حسین علیه السلام)

[۳۴] حاشیه الشهید الثانی علی خلاصه الأقوال: ص ۱۹۱ ح ۲۸۹، مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام: ج ۳ ص ۴۲ (مقاله «زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام»، رضا استادی)

[۳۵] مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام: ج ۳ ص ۴۳ (مقاله «زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام»، رضا استادی)

[۳۶] نگارش ملا اسماعیل فدایی کزازی (م ۱۲۶۳ ق)

[۳۷] نگارش ملا محمد باقر کجوری (م ۱۳۱۳ ق)

[۳۸] نگارش محمد ابراهیم کلباسی (م ۱۳۶۲)

[۳۹] نگارش عزیز الله عطاردی (معاصر)

[۴۰] ر. ک: مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ص ۱۹.

[۴۱] شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری / مجموعه رساله‌های خطی و سنگی: ص ۲۱ (رساله «رساله فی فضل عبدالعظیم علیه السلام»، صاحب بن عباد).

[۴۲] گزارش شده که سربان در آن تاریخ، یکی از زیباترین مناطق تفریحی جهان و شاه راهی بوده که شهرری را به دو قسمت تقسیم می‌کرده و در وسط آن، نهری جاری بوده است. در کنار آن نهر، درختان سرسبز در هم پیچیده و در میان درختان، بازارهایی وجود داشته که اطراف آن را درختان فرا گرفته بود (ر. ک: معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۰۵).

[۴۳] این مطلب در گزارش نجاشی و صاحب بن عباد آمده است.

[۴۴] رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۷ ش ۶۵۱، شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری / مجموعه رساله‌های خطی و سنگی: ص ۲۲ (رساله «رساله فی فضل عبدالعظیم علیه السلام»، صاحب بن عباد).

[۴۵] ر. ک: ص ۱۱.

[۴۶] الشجرة المباركة، فخر رازی (م ۶۰۶ ق): ص ۶۴ (از منشورات کتاب خانه آیه الله مرعشی). گفتنی است که هر چند برخی به استناد یاد نکردن فخر رازی از این کتاب در سیاهه آثارش، در انتساب این کتاب به وی تردید کرده‌اند، لیکن نسخه‌های خطی کتاب، در انتساب آن به فخر رازی، صراحت دارند و متن آن نیز نشان می‌دهد که مؤلف، دانشمندی کاملاً آگاه به انساب خاندان رسالت بوده است و به همین دلیل، نسب شناسان، آن را در شمار منابع معتبر علم انساب یاد می‌کنند.

[۴۷] المنتخب، طریحی: ص ۷. گفتنی است که بسیاری از گزارش‌های این کتاب، ضعیف و نادرست‌اند و لذا منفردات آن، قابل اعتماد نیستند.

[۴۸] شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری / مجموعه کتاب‌ها و رساله‌ها: ص ۱۴۱ («زندگانی حضرت عبدالعظیم و امام زادگان مجاور»)، محمد رازی شریف).

[۴۹] گفتنی است که این گزارش، با اندکی تفاوت در رجال النجاشی (۴۵۰ - ۳۷۲ ق) نیز آمده، و متن حاضر، برگرفته از هر دو منبع است.

[۵۰] رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۷-۶۶ ش ۶۵۱؛ شناخت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام و شهرری / مجموعه رساله‌های خطی و سنگی: ص ۲۲ (رساله «رساله فی فضل عبدالعظیم علیه السلام»، صاحب بن عباد)

بر گرفته از کتاب «حکمت‌نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام» اثر آیت الله محمدی ری شهری

## فرزندان حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در کتاب عمدة الطالب می نویسد:

حضرت عبدالعظیم علیه السلام پسری داشت به نام، محمد که بسیاری پرهیزکار، با تقوا، زاهد و عابد بود، همین که این محمد از دنیا رفت و فرزندی به جای ننهاد. ابونصر می نویسد: حضرت عبدالعظیم علیه السلام دختری داشت به نام: ام سلمه. این بانو با محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن حسن ازدواج کرد و از او سه پسر به نام: حسن و عبدالله و احمد به جای ماند. طبق این قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام از طرف پسرش بلا عقب بوده و اعقاب او از طرف دخترش ام سلمه بوده است. محدث قمی رحمه الله در کتاب منتهی الآمال می نویسد: احقر در آن ایام که مجاور ارض اقدس غری (نجف اشرف) بودم و از شیخ جلیل، علامه عصر، فرید دهر، جناب آمیرزا فتح الله که به شریعت اصفهانی مشهور بود استفاده علوم می کردم، از جناب ایشان شنیدم که فرمود: یکی از علمای نسابه کتابی نوشته به نام: منتقله و شرح حال هر یک از سادات را که از جایی به جایی منتقل شده اند در آن کتاب نگاشته است. از جمله می نویسد: محمد بن عبدالعظمی علیه السلام به جانب سامراء منتقل شد و در اراضی بلد و دجیل وفات کرد و چون کاملاً عبارات ایشان را مستحضر نیستم لذا به حاصل آن پرداختم، خلاصه، ایشان فرمودند: این قبر که در یک منزلی سامراء واقع است و به جلالت شأن و ظهور کشف و کرامات معروف است قبر محمد بن عبدالعظیم حسنی علیه السلام می باشد. ولی عده ای بر این عقیده اعتراض کرده اند و گفته اند: این قبر محمد بن علی هادی علیه السلام است. در کتاب سفینه البحار از کتاب مجدی روایت می کند که خدیجه دختر قاسم بن حسن بن زید بن حسن که به زهد و تقوا معروف بود با حضرت عبدالعظیم علیه السلام ازدواج کرد. قاسم بن حسن فرزند بزرگ حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام بود. این قاسم از طرف پدر و مادر به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد، زیرا مادرش که ام سلمه باشد. دختر حسین بن اثرم بن علی بن ابی طالب علیه السلام بوده، بنا بر این حضرت عبدالعظیم علیه السلام با دختر عموی پدرش ازدواج کرده است.

فضایل حضرت عبدالعظیم علیه السلام

۱- صاحب بن عباد در رساله خود گفته: ابو حماد رازی گوید: خدمت حضرت هادی علیه السلام سیدم و از آن جناب مسائلی پرسیدم، هنگامی که اراده کردم از محضر مقدسش بیرون شوم فرمود: هر گاه مشکلاتی برایت پیش آمد کرد، آن‌ها را از عبدالعظیم حسنی بپرس، و سلام مراد هم به او برسان.

۲- در امالی «صدوق» در ضمن حدیث «عرض دین» آمده وقتی که حضرت عبدالعظیم خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شد و عقاید خود را اظهار نمود، امام فرمود: تو از دوستان حقیقی ما هستی.

۳- ابونصر بخاری ضمن حالات فرزندان امام مجتبی علیه السلام از ابو علی محمد بن همام از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که در نزد آن جناب از عبدالعظیم حسنی صحبت به میان آمد، فرمود: اگر عبدالعظیم نبود می‌گفتم علی بن حسن بن زید بن حسن فرزندی از خود باقی نگذاشته.

۴- ابن قولویه در کامل الزیارات (باب ۱۰۷ [صفح ۳۲۴]) از علی بن حسین ابن موسی بن بابویه و او از محمد بن یحیی اشعری عطار قمی روایت کرده یکی از اهالی ری گفت بر حضرت ابوالحسن العسکری امام هادی علیه السلام وارد شدم آن جانب از من پرسید کجا بودی؟ عرض کردم به زیارت سید الشهداء علیه السلام رفته بودم آن حضرت فرمود بدان و آگاه باش اگر قبر عبدالعظیم حسنی علیه السلام را که در نزد شماست زیارت کرده بودی مثل آن است که حضرت حسین ابن علی را در کربلا زیارت کرده باشی.

ابن قولویه در کامل الزیارات (باب ۱۰۷ ص ۳۲۴) از علی بن الحسین بن موسی بن بابویه و او از محمد بن یحیی اشعری عطار قمی روایت کرده که شخصی از اهل ری گفت: بر حضرت ابوالحسن عسکری امام هادی علیه السلام علیهما السلام وارد شدم، آن جناب از من پرسید در کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت سید الشهداء علیه السلام رفته بودم، فرمود: آگاه و متوجه باش، اگر قبر عبدالعظیم را که در نزد شما می‌باشد زیارت کرده بودی، مثل این بود که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده باشی.

این حدیث را رئیس المحدثین شیخ صدوق نیز در ثواب الاعمال ص ۹۵ روایت کرده و گوید: حدیث کرد از برای من علی بن احمد، او گفت: حدیث نمود مرا حمزة بن قاسم علوی



و او گوید: حدیث کرد از برای من محمد بن یحیی عطار تا آخر حدیث، و همچنین این روایت در رساله صاح بن عباد که قبلاً آن را درج نمودیم ذکر شده است.

البته واضح است که این خبر مجهول است و قابل اعتماد نیست، مگر این که قریه‌ای موجود باشد که صحت او را تأیید کند، ما اکنون دربارهٔ رجال این روایت تحقیق خواهیم نمود تا موضوع روشن گردد، اگر چه فقهای شیعه رضوان الله علیهم این گونه اخبار و احادیث را به عنوان تسامح در ادلهٔ سنن و آداب مورد بحث قرار نمی‌دهند، لیکن این حدیث در نظر عده‌ای که به مقام حضرت عبدالعظیم آشنایی ندارند، و از حالات و زندگی وی بی‌خبرند، موجب شک و تردید شده و به نظر تعجب به این خبر نگاه می‌کنند؟!

این گونه اشخاص می‌گویند: عبدالعظیم حسنی که به چهار واسطه به حضرت مجتبی علیه السلام می‌رسد، و در زندگی هیچ گونه مصیبت و ناراحتی ندیده، چگونه می‌شود زیارت او از نظر ثواب و جزا به حضرت سید الشهداء سلام الله علیه برابر باشد، با این که او امام مفترض الطاعة و فرزند فاطمه و علی علیهما السلام است، و آن همه مصائب و مشقات بر آن جناب رسید، و در راه دین خدا و احیای قرآن و اسلام، جان پاکش را فدا کرد ولی اکنون زائر عبدالعظیم از نظر ثواب مانند زائر سید الشهداء باشد؟!

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در زندگی خود دچار ناراحتی‌ها و گرفتاری‌های زیادی شده است، او به خاطر ترویج و طرفداری از مذهب حق و انتساب به حضرات معصومین مخصوصاً امام هادی علیه السلام دچار مخاطرات گردیده، حکومت غاصب وقت و عمال ظالم و ستمگر خلیفهٔ عاسی در صدد آزار و اذیت او بودند.

اکنون بر گردیم به حدیث زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مختصری دربارهٔ سند و متن این روایت گفتگو کنیم. زیارت این محدث جلیل القدر از زمان ائمه علیهم السلام مورد توجه بوده، و در کلیه کتب زیارت به این موضوع اشاره گردیده، و باب مخصوصی برای او باز شده، اقدام از همهٔ این مزارات که اکنون موجود است «کامل الزیارات ابن قولویه» است که این حدیث در آنجا ذکر شده، پس از آن «ثواب الاعمال» شیخ صدوق می‌باشد که این روایت در آنجا نیز آمده و مؤلفین بعدی این حدیث را از این دو کتاب اخذ کرده‌اند و در طریق این خبر پنج نفر واقع شده‌اند که ما ذیلاً دربارهٔ آن‌ها بحث خواهیم کرد تا اهمیت موضوع روشن گردد.

۱- ابوالقاسم جعفر بن قولویه، مرحوم مجلسی رحمة الله علیه در مقدمهٔ بحار الانوار باب

توثیق المصادر گوید: کامل الزیارات از اصول معروفه محسوب است، شیخ طوسی در تهذیب از این کتاب نقل کرده، محدّثین دیگر هم در کت خود از محدّث بزرگ اخذ حدیث کرده‌اند.

این کتاب از مأخذ و مصادر مرحوم شیخ حر عاملی رضوان الله علیه می‌باشد وی این تألیف منیف را از اصول معتمده می‌داند و از او نقل حدیث و روایت می‌کند، کتاب مزبور از کتبی است که مؤلفین به صحت و درستی او مقرر و معترف‌اند، و قرائن زیادی موجود است که ثبوت این تألیفات را به نویسندگان آن‌ها می‌رساند، به اندازه‌ای که برای کسی شکی باقی نمی‌ماند.

علمای رجال دربارهٔ صداقت و وثقات او اتفاق دارند، شیخ در فهرست و نجاشی در رجال و علامه در خلاصه او را توثیق و توصیف نموده‌اند، وی استاد شیخ مفید بوده و تألیفات و تصنیفاتی هم دارد، نام مؤلفات او در فهرست کتاب امامیه ذکر شده است، خلاصه این که این کتاب و مؤلف گرامی او از عصر شیخ ابوجعفر طوسی و حتی قبل از آن مورد توجه و اعتماد کلیه محدّثین و فقهاء بوده و در تراجم، به عظمت و بزرگی از او یاد شده است.

مطلب قابل توجه این است که این محدث جلیل القدر در آغاز کتاب خود «کامل الزیارات» تصریح کرده که کلیه اخبار و روایات وارده در این کتاب موثوق الصدور است و گفته: من در این جا جز از ثقات حدیث نقل نکرده‌ام، و تمام مندرجات آن از ائمه علیهم‌السلام رسیده است.

۲- علی بن الحسین بن موسی بن بابویه والد ماجد شیخ صدوق از مشایخ و مؤلفین بزرگ شیعه منسوب است و ما اکنون کلمات علماء و بزرگان را دربارهٔ او نقل می‌کنیم. مؤلفین کت رجال به اتفاق او را ستوده‌اند و از وی به جلالت شأن و عظمت مقام یاد می‌کنند، شیخ الطائفه در فهرست خود علی بن الحسین را از فقهاء شمرده و او را از ثقات و اجلاء ذکر کرده است. نجاشی در رجال خود گوید: او الحسن علی بن الحسین در زمان خود شیخ علمای قم و از رؤسا و بزرگان آن‌ها بود، وی از ثقات مشایخ حدیث و فقهای این شهر منسو میشد، در میان آنان با کمال احترام و عظمت و شایستگی زندگی می‌کرد.

علی بن الحسین از قم به عراق وارد شد و با ابوالقاسم حسین بن روح، نائب خاص حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام ملاقات نمود، با او مسائل چندی را در میان گذاشت پس از آن

نامه‌ای توسط علی بن جعفر بن اسود برای حسین بن روح قدس سرّه فرستاد تا به امام زمان علیه السلام تقدیم گردد، و در آن نامه به حضرت بقیة الله سلام الله علیه نوشت و از آن جناب درخواست نمود که از خداوند برای وی فرزندی بخواهد، حضرت در پاسخ نامه او فرمودند: ما از خداوند جهت تو فرزندی طلب کردیم و قریباً دارای دو فرزند صالح خواهد شد.

این محدث شریف از مؤلفین و مصنفین بزرگ در عصر خود بوده و کتاب‌های زیادی را تألیف کرده، کتب او در فهرست‌ها نامبرده شده، وی سرانجام در سال ۳۲۹ جهان را وداع گفت و در شهر قم دفن شد و قبرش اکنون معروف و دارای ساختمان رفیع و بنای معتبری است.

۳- محمد بن یحیی اشعری از محدثین قم و مشایخ بزرگ حدیث به شمار می‌رود، شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه از وی اخذ روایت کرده و در «کافی» از او اخبار فروانی نقل می‌کند، آن‌ها که با کافی مأنوس هستند می‌دانند که اکثر احادیث او از طریق این محدث جلیل القدر است، و در تمام ابواب کتاب مزبور روایات او ذکر شده است. البته پیداست که این نشان اعتماد و اطمینان مرحوم کلینی به این شخصیت بزرگوار است.

علمای رجال و فقهای شیعه او را توثیق و تمجید کرده‌اند، در رجال نجاشی و شیخ طوسی و خلاصه علامه از او به عظمت و بزرگواری یاد شده، شهید عبدالرحمه در تألیفات خود او را از ثقات شمرده است، باری این محدث شریف مورد اعتماد کلیه مؤلفین و اصحاب تراجم است، وی از اصحاب اصول و مصنفین عالی مقام محسوب می‌شود و از تألیفات او در فهرست‌های کتب شیعه نام برده شده است، این بود مطالبی که در مورد «کامل الزیارات» و مؤلف گرامی آن بنظر خوانندگان ارجمند رسید. اینک مختصری هم دربارهٔ رجال این حدیث که در ثواب الاعمال صدوق آمده ذیلاً می‌نگاریم.

۴- محمد بن علی بن الحسین معروف به شیخ صدوق از اعیان محدثین شیعه بشمار می‌رود، وی به دعای حضرت صاحب الزمان علیه السلام متولد شد، او در میان علمای شیعه و فقهای امامیه هم چون آفتاب تابانی می‌درخشد، تألیفات و تصنیفات این محدث بزرگوار مشهور و معروف‌اند و از همان زمان تألیف مورد توجه علمای امصار در تمام اعصار قرار گرفته‌اند، فضائل و مناقب «رئیس المحدثین» در این مختصر نمی‌گنجد، و او مورد اعتماد و اطمینان کلیه فقهای شیعه است، و همگان وی را «صدوق» دانسته و او را توثیق نموده‌اند.

۵- علی بن احمد بن موسی الدقاق از مشایخ شیخ ابوجعفر ابن بابویه است وی در تألیفات خود از این محدّث روایات زیادی نقل کرده است، و برای او از خدا طلب رحمت و آمرزش نموده، البته این ترضی و ترحم از طرف صدوق دلیل است که وی او را شخص خوش عقیده و صحیح العمل می دانسته، محقق داماد - رضوان الله علیه - فرموده: مشایخ بزرگ مانند صدوق که دربارهٔ او بیان جمله «رضی الله عنه» و یا «رحمة الله» را ذکر می کنند، این نشان اعتماد و اطمینان او به این راوی است.

از این راوی در کتب رجال ذکر مفصلی به میان نیامده، و جز در طریق شیخ صدوق در طرق دیگر اسمی از وی دیده نمی شود.

۶- حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبدالله بن ابی الفضل العباس ابن امیر المؤمنین علیهما السلام از محدّثین بزرگ و از مؤلفین به شمار است، نجاشی گوید: وی از ثقات محسوب و از بزرگان اصحاب امامیه است، او جلیل القدر و کثیر الحدیث بوده و چندین کتاب تصنیف کرده، که از جمله آنها کتاب توحید، کتاب زیارات، کتاب مناسک و کتاب رد بر محمد بن جعفر اسدی است، و نیز از تألیفات خوب و مفید او کتابی است که دربارهٔ او بیان حضرت صادق علیه السلام نوشته است.

علامه حلی قدس سره نیز او را در قسم اول خلاصه عنوان کرده و او را از ثقات و اجلاء مشایخ ذکر نموده است.

در تنقیح المقال گوید قبر سید جلیل حمزة بن قاسم ابوعلی در جنوب حله بین فرات و دجله واقع شده، و اکنون موجود و معروف است، مردم گمان می کنند که او قبر حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام لیکن این درست نیست، اهل فن تصریح کرده اند که این مزار متعلق است به حمزة بن قاسم که از فرزندان عباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام بوده، علامه جلیل القدر سید مهدی قزوینی در بعضی از نوشتجات خود گفته: که حضرت صاحب الزمان علیه السلام از این حمزة بن قاسم تعریف و تمجید نموده و به زیارت او امر فرموده است، محدث شریف حاج میرزا حسین نوری - رحمة الله علیه - در جنة المأوی راجع به حمزة بن قاسم مطلبی آورده، مراجعه شود.

در حالات این راوی نوشته شده که وی کتابی در زیارات تألیف کرده، و روایت زیارت عبدالعظیم را در کتاب خود آورده، و حدیث مزبور را از محمد بن یحیی عطار قمی نقل کرده

است، پس معلوم شد که این روایت را دو نفر از ثقات محدّثین از اوجعفر عطار شنیده‌اند. و ما قبلاً در بارهٔ محمد بن یحیی بحث کدیم و موقعیت علمی و شخصیت عظیم او را در نزد فقها، ذکر نمودیم، اینک مختصری هم دربارهٔ این شخص مجهول که در اول سند واقع شده و اصل حدیث را از امام هادی علیه السلام شنیده، بیان می‌کنیم.

از متن این خبر معلوم است که این شخص از موالیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بوده، و نسبت به آنان مهر و علاقه داشته، و از مجاهدین و فداکاران این خاندان بوده است، زیرا که این شخص پس از زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در سامراء خدمت جناب هادی سلام الله علیه رسیده و این حدیث را در محضر شریف آن حضرت استماع نموده است.

ناگفته پیداست که زیارت سید الشهداء سلام الله علیه در زمان حضرت هادی علیه السلام که در دورهٔ متوکل عباسی است بسیار مشکل بود، و در این راه مخاطرات و رنج‌های فراوانی بوده است، چه بسا اشخاصی که در طریق زیارت آن بزرگوار کشته شدند، و زجر و شکنجه دیدند، و به حبس و زندان کشانده گردیدند، این مرد با تمام این سختی‌ها و مرارت‌ها حضرت امام حسین علیه السلام را فراموش نکرده و با تحمل این همه مشقّات از شهر ری عازم کربلا می‌شود و آن حضرت را زیارت می‌کند.

علاقه این مرد به اهل بیت علیهم السلام زیاد بوده، و معلوم است که از خواصّ شیعیان و در صف دوستان آن‌ها قرار داشته است، زیرا که او پس از سید الشهداء به فکر ملاقات امام هادی علیه السلام افتاد، با این‌که آن جناب درسامرا کاملاً تحت نظر بوده، و عمّال حکومتی رفت و آمد اشخاص را با آن حضرت تحت نظر داشتند.

این شخص محترم تمام این اوضاع و احوال را می‌دانسته، و از جریان زندگی امام علیه السلام در سامراء اطلاع داشته، و از این‌که ملاقات با آن حضرت کار بسیار مشکلی است و خطرهای زیادی را در بر دارد کاملاً آگاه بوده است، لیکن با تمام این احوال چون از راه دور و درازی آمده و با تمام فشارها و سختی‌ها و رنج‌ها که در این راه متحمّل شده، و اضطراب و دلهره‌ای که از عمّال حکومتی در طریق کربلا در دل داشته است، سرانجام به زیارت مرقد مطهر شهید راه حق رسیده اکنون تصمیم گرفته پس از زیارت امام غائب به زیارت امام حاضر نیز برود و به آستان مقدّس او نیز عرض اخلاص نماید. این مرد پس از این‌که به سامراء وارد شد، و از مأمورین خلیفه که در پیرامون منزل آن حضرت بودند و رفت و آمد اشخاص را مراقبت

می‌کردند نهراسید، وی خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شد، و به آرزوی خود که دیدار آن بزرگوار بود رسید، در این موقع بین او و امام گفتگوهای شد و سؤالاتی پیش آمد، امام علیه السلام بر می‌گردد، فرمود: چرا قبر عبدالعظیم حسنی را که در شهر شما واقع شده زیارت نکردی؟ تو اگر به زیارت آن قبر بر وی مانند آن کسی است که حسین بن علی علیهما السلام را زیارت کرده باشی.

علامه جلیل القدر شیخ عبدالحسین امینی مؤلف گرامی الغدیر در ذیل این حدیث در کامل الزیارات فرموده: این حدیث اشاره است به خصوصیت این مرد که راوی این خبر است، از این روایت معلوم می‌شود که این شخص نسبت به حضرت عبدالعظیم بی‌اعتنا بوده و به وی میل و رغبتی نشان نمی‌داده، و از مقام و عظمت و شخصیت او بی‌اطلاع بوده است.

یکی از علل انکار این روایت صرف استبعاد است. و می‌گویند: از عبدالعظیم حسنی که به چهار واسطه به امام ممتحن علیه السلام می‌رسد، تا حضرت سید الشهداء سلام الله علیه که امام معصوم و مظلوم و فترض الطاعة است فرق زیادی است و اصلاً با یکدیگر قابل مقایسه نیستند، در این‌که امام حسین افضل است و مقام و مرتبه‌اش با عبدالعظیم تفاوت دارد حرفی نیست و زیارت او نیز باید از نظر اجر و مزد افضل باشد.

ولی در مورد حضرت عبدالعظیم این خصوصیت ممکن است علل و جهاتی داشته باشد، که این روایت درباره فضیلت زیارت او صادر گردیده است، قبلاً متذکر شدیم امکان دارد این راوی نسبت به عبدالعظیم علاقه‌ای نداشته و به او چندان اهمیت نداده، و به فضل و مقام او معرفت پیدا نکرده است، امام هادی علیه السلام با این فرمایش عظمت مقام و شرافت و بزرگواری و موقعیت اهمّ او را به این مرد رازی فهمانیده، تا او به حضرت عبدالعظیم توجه کند و به زیارت او برود. و نیز ممکن است شرایط زمان و مکان و حوادث آن روز که اکنون جریان آن بر ما مخفی است و اطلاع درستی از آن زمان نداریم، موجب شده که امام علیه السلام مردم را ترغیب به زیارت عبدالعظیم کرده باشد، شاهد بر این مطلب روایتی است که محدّثین بزرگ درباره زیارت حضرت رضا علیه السلام نقل کرده‌اند:

مرحوم کلینی در ابواب الزیارات کافی و ابن قولویه در کامل الزیارات و صدوق در عیون الاخبار از حضرت ابوجعفر جواد علیه السلام روایت کرده‌اند که از آن جناب سؤال شد: زیارت پدرت افضل است و یا زیارت جدّت سید الشهداء علیه السلام، فرمود: زیارت پدرم افضل است زیرا

که حسین بن علی علیه السلام را تمام مردم زیارت می‌کنند، لیکن پدرم فقط عده‌ای از خواصّ شیعه به زیارت او می‌روند.

در این‌که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه از امام رضا علیه السلام افضل است حرفی نیست، زیرا در این مورد اخبار فراوانی هست که می‌فرمایند: «للسابق منا فضل علی لاحقنا» و راجع به حسنین علیهما السلام، مخصوصاً وارد شده که: «وللحسن و الحسین فضلهما» پس وقتی که حضرت امام حسین افضل باشد قطعاً باید زیارت او نیز افضل باشد.

اما چون حضرت رضا علیه السلام مرقد منور در خراسان واقع شده، و در آن زمان‌ها زیارت آن بزرگوار مشقت زیادی داشت، لذا شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام کمتر به زیارت آن جناب موفق می‌شدند، و فقط معدودی از خواص، رنج سفر با بر خود هموار می‌کردند و به آستان شریف علی بن موسی علیهما السلام مشرف می‌شدند. لیکن حضرت سید الشهداء سلام الله علیه چون در قلب مملکت اسلام واقع شده بود، و برای قربات با حضرت رسول صلی الله علیه و آله عامّه و خاصّه و مخالف و موافق او را زیارت می‌کردند، و لذا حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام می‌فرماید: علت این‌که زیارت پدرم افضل است از این جهت می‌باشد که زیارتین او اندکند و جز مردمان علاقه‌مند به خاندان طهارت، دیگران به زیارت او نمی‌روند.

در این روایت چون امام علیه السلام جهت فضیلت زیارت حضرت رضا را بر سیدالشهداء علیهما السلام بیان داشته و علت او را ذکر فرموده است، لذا جای تأویل و تفسیر و بیان علیت در بین نیست، ولی در مورد زیارت عبدالعظیم چون بیان علت نشده از این جهت مطلب بر ما روشن نیست.

در پاره‌ای از کتب از شهید علیه الرحمة نقل کرده‌اند که وی در «تعلیقه» خود گفته: حضرت رضا فرموده‌اند: کسی که عبدالعظیم را زیارت نماید به بهشت داخل خواهد شد، در کتب مزار و ابواب زیارات که اخبار مربوط به زیارت حضرت عبدالعظیم را نقل کرده‌اند از این روایت ذکر نمی‌نماید.

حضرت عبدالعظیم در زمان حضرت رضا علیه السلام حیات داشته و پس از وی تا زمان امام هادی علیه السلام هم در قید حیات بوده است و لذا عده‌ای احتمال داده‌اند که این حدیث بر فرض صحّت، صدورش از حضرت هادی علیه السلام رسیده است.

در این جا محتمل است که «ابوالحسن هادی» به نابوالحسن رضا «تصحیف و تحریف

شده باشد، کسانی که با کتب و سلسله رجال حدیث و طرق روایات آشنایی دارند متوجه‌اند که از این نوع اشتباهات زیاد شده، اکنون یا این اشتباه از قلم مبارک شهید واقع شده، و یا آن که از طرف کتاب و نساخ در طریق روایت دخل و تصرفی گردیده است. این حدیث فقط از طریق شهید رسیده: و در کتب قبل از او که دربارهٔ زیارت حضرت عبدالعظیم مطلبی را ذکر کرده‌اند، از این روایت خبری نیست، و کسانی که بعد از شهید نیز در رجال کتاب نوشته‌اند و یا از حضرت عبدالعظیم یادی نموده‌اند، خبر مزبور را از شهید نقل کرده‌اند - و الله اعلم بحقائق الامور.

### کرامات سید الکریم علیه السلام

کرامات متعددی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام از اهالی شهری و سایر منابع نقل شده است. در اینجا ضمن تعریف برخی از آن‌ها علاقمندان را به مطالعهٔ کتاب‌های مربوطه توصیه می‌کنیم:

### هفته چهلم

از منبع موثقی نقل است یکی از تجار بازار تهران را مشکلی پیش آمد، روزی با یکی از همکارانش مشکل خود را در میان گذاشت، همکار او گفت برای حل گرفتاری خود به حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوسل شو، وی گفت به آن حضرت نیز متوسل گردیدم و مشکل برطرف نشد، همکار او گفت مشکل توسط حضرت عبدالعظیم علیه السلام حل شدنی است، ولی تو با اخلاص متوسل نگردیده‌ای، حال بنشین تا سرگذشت خود را که تاکنون برای کسی نگفته‌ام برایت بازگو نمایم.

من سال‌های گذشته ورشکسته شدم، به طوری که جهت معاش روزانه خود با تنگنا روبه‌رو گردیدم و تصمیم گرفتم جهت رفع گرفتاری به حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوسل شوم، برای این کار نذر کردم چهلم هفته پی در پی سحر پنج‌شنبه پیاده به زیارت آن حضرت بروم، ۳۹ هفته سپری شد، هفتهٔ چهلم فرا رسید که مواجه با زمستان بود و روز چهارشنبه بعد از ظهر برف شدیدی باریدن گرفت، غروب که به منزل رسیدم برف تبدیل به کولاک شده بود و زمین تا زانوهایم پر از برف بود، عیالم که از قضیه با خبر بود پرسید مگر امشب به زیارت



نمی‌روی، آخر هفته است، گفتم در این برف و بوران خود آقا هم راضی نیست، ان شاء الله هفته دیگر. آن شب زود به خواب رفتم، در عالم رویا دیدم بر روی ریل ماشین دودی به طرف شهر ری می‌روم، به مقبره شیخ صدوق (ره) رسیدم آنجا وضو گرفته و دو رکعت نماز خواندم و به سمت حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام حرکت کردم، از خواب برخاستم شب از نیمه گذشته بود تصمیم خود را گرفته آماده حرکت شدم، عیالم گفتم: چطور شد سر شب نرفتی و حالا که نیمه شب است و برف هم شدیدتر شده! خواب را تعریف نموده و گفتم باید بروم حتی اگر به قیمت جانم باشد.

به راه افتادم مسیر حرکتیم همان بود که در خواب دیدم روی ریل ماشین دودی، بعدها به این نکته رسیدم که آن شب تنها راه رسیدن به شهر ری خط آهن بوده و الا رسیدن به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام میسر نبود. راه را بر روی ریل ادامه دادم تا به ابن بابویه رسیدم، به تأسی از صحنه خواب وضو گرفتم دو رکعت نماز خواندم و بی‌درنگ به سمت حضرت عبدالعظیم علیه السلام حرکت کردم به حرم که رسیدم درب‌ها را تازه گشوده بودند و زمانی تا اذان صبح مانده بود، سرما و خستگی راه رنم را گرفته و در گوشه حرم از هوش رفتم، در عالم خواب آقا سید الکریم علیه السلام را دیدم کنار صندوق ایستاده، روی مبارک خود را به سمت من کرد و پرسید، چه مشکلی پریشانت ساخته؟

قصه خود را عرض کردم دست به میان شال کمرش برد و دستمال گره زده‌ای را به کف دستم نهاد و فرمود این را سرمایه کسب حلال کن ان شاء الله مشکل حل شود. دستمال را گرفتم به یکباره همه چیز محو شد. صدای مؤذن مرا از خواب بیدار کرد. و تنها چیزی که از آن رؤیا باقی مانده بود دستمال گره زدن در دستم بود، باز کردم دوازده عدد سکه یک قرآنی داخل آن بود برخاستم وضو گرفتم نماز صبح را بجا آورده، با خوشحالی به سمت تهران براه افتادم. آن دوازده سکه را به این کسب زدم و به سرنوشتی که تو شاهد آن هستی رسیدم.

### شفای ملیکا

«سرطان! سرطان روده از نوع پیشرفته، سه چهارم روده‌ها از بین رفته است، متأسفم!» آنچه که آقای صالحیان می‌شنید این کلمات نبود، پژواک یک فریاد، یک ضجه از درون بود که در مغزش می‌پیچید. سعی کرد، تقلا کند تا صدای دکتر حمیدی را واضح‌تر بشنود. آقای

دکتر، معنی حرفتان چیست؟ آقای صالحیان! وظیفه ما این است که حقایق را بی‌پرده بگوییم. شهامت داشته باشید و آن را بپذیرید. کاری نمی‌توانم بکنم! یعنی هیچ امیدی برای ملیکا نیست؟ بنشینیم مرگش را ذره ذره تماشا کنیم؟ حرف شما این است؟! این کلمات به سختی از گلوبی که گلوله‌ای از بغض، راه آن را بسته بود خارج می‌شد. طنین پدر از سینه برمی‌خواست. مثل صدای باد در صحرایی و غم انگیز. پاکتی انباشته از عکس، برگه‌های آزمایش خون، سیتی اسکن و سونوگرافی بر دستانش سنگینی می‌کرد. دکتر اتاق را ترک کرد و او را زیر بار فضای سنگین غم، تنها گذاشت. دکتر حمیدی متخصص و جراح کودکان بیمارستان آسیا، ملیکا کوچولو را پس از ۲۰ روز از بیمارستان مرخص کرد. اما خانواده ملیکا کسانی نبودند که تنها با اظهار نظر پزشک از پا بنشینند و دست از تلاش بردارند. دکتر سجادی، دکتر مشایخی، دکتر جعفری نژاد و دکتر کیهانی در بیمارستان آزاد، هر یک از آزمایشات و بررسی‌های جداگانه‌ای انجام دادند، ولی تشخیص همان بود: سرطان.

سرطانی که هر ساعت پنجه زهرآگینش را بیشتر می‌فشرد، و چون شعله‌ای در خرم‌ت هستی ملیکا زبانه می‌کشید. حال ملیکا روز به روز وخیم‌تر می‌شد. شکمش به شدت ورم کرده بود، و خبر از فاسد شدن بخش دیگری از روده‌ها می‌داد. دکتر کولانلو یکی دیگر از پزشکانی که به سراغش رفته بودند، تأکید می‌کرد که باید برای یافتن نوع سرطان، نمونه برداری شود. اما ورم طحال این اجازه را نمی‌داد. معنی این حرف قطع همه رشته‌های امید بود تا این مشع کوچک به موقع خاموش شود. ده روز، بیست روز، شاید یک ماه دیگر. تنها یک جا باقی مانده بود، بیمارستان شرکت نفت. دکتر کلاتتری جراح این بیمارستان، تنها اقدامی که حاضر به انجام آن بود آندوسکوپی از روده‌ها بود. او فقط در همین حد مسئولیت می‌پذیرفت.» زمان عمل تعیین شد: دوشنبه ۹ آبان‌ماه ۱۳۷۳ ایما این جراحی چه امیدی در بر داشت؟ خانواده ملیکا، حالا خود را در اعماق چاهی عمیق و ظلمانی، انباشته از «چه کنم»‌هایی که هیچ راه حلی را نمیشد از آن به بیرون کشید، می‌یافتند. اما از همین نقطه، روزنه‌ای روبه آسمان گشوده شد و پرتویی به قعر ناامیدی تابیدن گرفت یعنی توسل و کوبیدن آستان سید الکریم، ایام فاطمیه است، جمعه شب، یا بهتر بگوییم ۱/۵ بامداد شنبه ۷ آبان‌ماه، خانواده سادات صالحیان همه در صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام جمع‌اند. پدر، مادر بزرگ، خاله، عمه و ... همه برای ملیکا، این دختر ۳/۵ ساله شیرین زبان گرد آمده‌اند تا با توسل به

اولیاء الله، دخترشان را به زندگی برگردانند. آمده‌اند تا آبروی مقربین درگاه الهی را شفیع قرار دهند. آبرویی که چون با اشک محبین می‌آمیزد، سید تقدیر را می‌شکند. درب حرم بسته است، هوا سوز دارد، اما سوز این جمع استخوان سوزتر است. یکی از خادمین با دیدن این گروه آشفته، متوجه می‌شود که مسأله مهمی پیش آمده است. هوا، آه سرد می‌کشد، آنان می‌لرزند. خادم وقتی مطلع می‌شود این خانواده از ساداتند، می‌گوید: شما بچه‌های صاحب این بارگاه هستید، حالا که قرار بر ماندن دارید بیایید درب حرم را برایتان باز کنم. آنان به داخل حرم می‌روند و در کنار ضریح سید الکریم علیه السلام بیتوته می‌کنند. کسی نمی‌داند آن شب عجیب تا سپیده صبح چگونه گذشت، اما به طور قطع، دعاها و نمازهای آن جمع بین ملائک زبازد شد، شاید ملائک نیز آنان را همراهی کرده باشند، چرا که فردای آن شب ... بیمارستان شرکت نفت - یکشنبه ۸ آبان - ملیکا سادات را برای انجام عمل فردا صبح آماده کرده‌اند، اما خبر می‌رسید یک از اقوام دکتر کلانتری از دنیا رفته است، و دکتر فردا عمل نخواهد داشت. دوشنبه ۹ آبان - با توجه به تغییر روز عمل، ملیکا سادات را بار دیگر برای انجام آزمایشات جدید به واحدهای آزمایش خون، سیتی اسکن، سونوگرافی و ... می‌برند. پاسخ آزمایشات و عکس‌ها آماده می‌شود برای فردا صبح، سه شنبه ۱۰ آبان - اتاق عمل آماده است. دکتر کلانتری به طور معمول، یکبار دیگر نگاهی به آخرین نتایج عکس‌ها و آزمایشات می‌اندازد. اما آنچه در آن‌ها می‌بیند نگاه بهتر زده‌اش را به برگه‌ها و عکس‌ها می‌دوزد. پرستار را صدا می‌زند. حتماً اشتباهی رخ داده است و تکرار آزمایش خون، هر ده دقیقه یک آزمایش. نخیر، اشتباهی د کار نیست! همه آزمایشات آثار بهبود و سلامتی را گواه می‌دهند. مادر ملیکا با تشویش از دکتر می‌پرسد: آقای دکتر چه اتفاقی افتاده است؟ خانم صالحیان، نمی‌دانم چه بگویم. یا دستگاه‌ها و تخصصی ما اشتباه کرده است، یا این‌که واقعاً معجزه‌ای واقع شده است. اما مطمئناً این دستگاه‌ها و ما تا به حال اشتباه نکرده‌ایم .. ملیکا از بیمارستان مرخصی شد. با اینکه آثاری از بیماری در او نبود، ولی خانواده هنوز هم مضطرب و نگران بودند. تا این‌که یک شب مادر بزرگ ملیکا در عالم رؤیا خوابی دید که قلب خانواده را مطمئن کرد. او تعریف کرد: دیدم در جمع عده‌ای از بانوان هستم. آنان را نمی‌شناختم. بانوان راهی باز کردند. یکی از آنان نداد داد: اما سجاد علیه السلام تشریف می‌آورند. با اشتیاق جلو رفتم تا امام علیه السلام را زیارت کنم. آقا آمد، صورت مثل مهتاب، زبانش بند آمده بود. می‌خواستم برای ملیکا دست

به دامن شوم، نمی توانستم. اما آقا علیه السلام خود به طرف من آمدند و فرمودند: دیگر برای چه نگرانید، آن دختر شفا گرفت.

### پیمان دو خادم

دو نفر از خادمین حضرت عبدالعظیم علیه السلام با هم عهد می بندند که هر کدام زودتر از دنیا رفت از خدا بخواهد دیگری را هم ببرد. از قضا یکی از آنان به رحمت خدا می رود. پس از گذشت چهل روز، یار هم عهد در عالم رویا، متوفی را می بیند که در جایگاهی مناسب و خوب قرار دارد. سلام می کند و به او می گوید: رفیق، از تو گله دارم، گر ما با هم قرار و عهد نداشتیم؟ و او پاسخ می دهد: درست است. من بر سر عهد بودم، اما مقداری از پیمانهاات خالی است، وقتی پر شود، خواهی آمد. این بار می پرسد: به من بگو آنجا چه خبر است؟ این مکان خوب و خرم را چگونه توداده اند؟ پاسخ می دهد: آن قدر بگویم که سخت است. یادت می آید در آن سفر کربلا که رفتیم از چند گمرک باید می گذشتیم. اینجا هم همان است. گمرک به گمرک جلوی آدم را می گیرند. یکی از آنها مربوط به حساب نماز است. یکی مربوط به روزه است و الی آخر. اما رفیق، من به هر یک از این جایگاهها می رسیدم، وجود مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام تشریف می آورد، دست مرا می گرفت و از آنجا رد می کرد. تا مرحله آخر که مرا به اینجا آوردند و می بینی ... ده سال پس از این خواب، آن خادم هم از دنیا رفت تا به یار هم عهد خود بپیوندد ...

### ماجرای تعزیه

در سالهای گذشته، موضوعی تا مدتها در شهرری نقل محافل بود و امروز نیز پیرمردها آن را به یاد دارند، و اگر از آنان پرسید چه کسی کاشی کاری مناره های حرم سید الکریم علیه السلام را انجام داده، پسا می دهند. «همان که از ایوان امامزاده حمزه علیه السلام افتاده دنبه گوسفندش ترکید.» حال ببینیم که این ماجرا چه بوده است؟! در آن زمان ایام محرم که فرا می رسید در صحن حضرت حمزه بن موسی علیه السلام هر روز مراسم تعزیه خوانی برقرار می شد. آن روز موضوع تعزیه مربوط به قربانی کردن حضرت اسماعیل علیه السلام توسط حضرت ابراهیم علیه السلام بود. در این تعزیه این طور عمل می شد که وقتی تعزیه خوان به تلاش حضرت ابراهیم علیه السلام برای

قربانی کردن حضرت اسماعیل علیه السلام می‌رسید و به اراده خداوند موفق به این کار نمی‌شد، در همین لحظه جعبه‌ای از بالای ایوان به طرف پایین می‌آمد که درون آن فردی که نقش جبرئیل را ایفا می‌کرد به همراه یک گوسفند قرار داشت. گوسفند که به زمین می‌رسید، کسی که نقش حضرت ابراهیم علیه السلام را داشت آن را می‌گرفت و قربانی می‌کرد. این جعبه به وسیله طنابی از بالای ایوان هدایت می‌شد. آن روز در حالی که جمعیت انبوهی به تماشای تعزیه نشسته بودند کار به لحظه پایین آمدن جعبه رسید. طبق معمول درون جعبه «استاد محمود کاشی کار» که نقش جبرئیل را داشت به همراه یک رأس گوسفند قرار گرفته بود. جعبه هنوز فاصله چندانی از ایوان نگرفته بود که صدای جمعیت و شیپور و طبل موجب رم کردن گوسفند شد که در اثر تکان‌های شدید بالاخره به واژگون شدن جعبه انجامید. در این لحظات حساس معین البکاء (مسئول تعزیه) که مراقب این اوضاع بود در یک آن متوجه این واقعه می‌شود و در همان حال با ذکر «یا پسر موسی بن جعفر علیه السلام» متوسل به حضرت حمزه بن موسی علیه السلام می‌گردد. در آنجا بود که جمعیت در عین ناباوری می‌بیند گوسفند به صورت چهار دست و پا در میان جمعیت می‌افتد و در پی آن استاد محمود کاشی کار نیز آن چنان دقیق بر روی گوسفند می‌افتد که دنبه گوسفند می‌ترکد. در این واقعه با وجود آن جمعیت فشرده و ارتفاع زیاد، به هیچ یک از تماشاچیان و همچنین استاد محمود کاشی کار، کوچک‌ترین آسیبی وارد نمی‌شود. استاد محمود کاشی کار همان کسی است که کاشی کاری مناره‌های حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام یادگار اوست.

### پرنده نورانی

در روزگاری که هنوز بلندگو به شهری نیامده بود، مواقع ورود به وقت شرعی صبح و ظهر و مغرب، افرادی با لحن خوش و رسا بر بالای مأذنه‌ها و مناره‌ها بانگ اذان سر می‌دادند و مردم را برای انجام فریضه فرا می‌خواندند.

در آن زمان، جایگاه ساعت صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مخصوص بانگ اذان بود. آنچه می‌خوانید خاطره‌ای است از زبان مرحوم حاج جواد مؤذنی که سال‌ها به انجام فریضه ذکر اذان مشغول بود. شب چله از نیمه گذشته بود و برفی که از عصر گذشته آرام و مداوم بر روی شهر می‌بارید، شدیدتر شده بود. به طوری که بدون پارو کردن برف امکان بیرون رفتن از

خانه وجود نداشت. پارو برداشتم و شروع به باز کردن راهی نمود که بتوانم خود را به پشت صحن برسانم. این کار حدود ۳ ساعت طول کشید و هنگامی که به صحن رسیدم، چیزی به وقت اذان صبح نمانده بود. وقتی بالا مآذنه رسیدم، دیدن سفیدی یکدست و سکوت، فضایی ایجاد کرده بود که بی اختیار دچار یک وهم شدم که بعد از چند لحظه تبدیل به ترس عجیبی شد و سراسر وجودم را گرفت. این وهم و وحشت به حدی رسید که رو به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام در قلب خود گفتم: «یا بن رسول الله شاهد باش که این حالت ترس نمی‌گذارد انجام وظیفه کنم». درست در همین لحظه یک پرنده بسیار نورانی که از کبوتر کوچک‌تر و از گنجشک بزرگ‌تر بود از بالای مآذنه پرواز کرد. در حالی که درخشش این پرنده مرا محو خود کرده بود، متوجه شدم وارد وقت اذان صبح شده‌ایم. بی اختیار شروع به اذان کردم و پرنده نورانی در طول این مدت پیوسته به دور صحن می‌گردید. تا این‌که اذان تمام شد و آن پرنده به سوی گنبد رفت و داخل برف روی گنبد فرورفت. خودم را به آن طرف رساندم و در جایی که که پرنده برف را سوراخ کرده بود جستجو کردم اما اثری از آن پرنده نبود...

### عظیم پناه

مثل بهار بود، آنچه در جان او دمید و روح زمستانی‌اش را سبز کرد. شاخه‌های پاک‌ی و سعادت انگار به یک آن در فطرتش گل کرد و میوه داد، خم شد، صورت به سنگفرش حرم سائید: خدایا، این صورت چطور تحمل آتش بکند؟ گریه کرد، زار زد: خدایا جرأت نمی‌کردم، رویی نداشتیم در خانه‌ات را بکوبم. این جسارت را خودت به من ارزانی کردی، مگر نگفته‌ای ارحم الراحمینی؟ سپس پنجه در میان ضریح فشرد که: ای سید الکرم، ای فرزند زهرا سلام الله علیها تو که نزدش وجهه و آبرو داری، بیا و آقایی کن برای این گناهکار، بیا و وساطت کن، بین من و او. تو که زیارتت زیارت ثارالله است. کسی متوجه نشد، آن شب به «داش ممد» چه گذشت، به جز فرشتگانی که تماشاگر حال او بودند. مضطرب که به استغاثه تا سپیده دم بر در توبه کوبید، تا جواب شنید. فردای آن شب، او دیگر «داش ممد» نبود. چرا که به هر کس او را چنین نامید گفت: دیگر به من «داش ممد» نگوئید. اسم من «عظیم پناه» است. من به حضرت عبدالعظیم علیه السلام پناه بردم و او وسیله تجاتم شد. «عظیم پناه» روانه کوچه و بازار شد. به در خانه همسایه‌ها، مغازه‌ها، محله‌های همجوار و هر کجا که

ممکن بود دلی لرزانده باشد، چشمی گریانده باشد، حق زایل کرده باشد و ... بعد از اعاده حق الناس، دیدند لباس فراشی پوشید، جارو به دست گرفت، تا زیر پای زواران را بروید ... چند روز بعد از آن که به خاکش سپردند، یکی از معتمدین و محترمین شهر در عالم رویا او را دید، در بهشت بود، شاد و مسرور. به او گفت: «داش ممد» تو و این مقام و منزلت؟ گفت: هنوز هم می گویی «داش ممد»؟ مگر من «عظیم پناه» نبودم؟ حالا هم عظیم پناه هستم. هر چه دارم از آفاست. قدرش را بدانید ...

### زمینگیر شدن آصف الدوله!

در اواخر دوره قاجار که تولیت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام به عهده مرحوم آقامیر (متولی باشی) بود، حکومت تهران به آصف الدوله داده شده بود. آصف الدوله داعیه تولیت آستان را نیز داشت و تصور می کرد، آستانه باید زیر نظر حاکم تهران اداره شود. در مقابل این ادعا، متولی باشی زیر بار نمی رفت. و استدلالش این بود که تولیت مربوط به حاکم شرع است. کشمکش مابین آصف الدوله و متولی باشی به جایی رسید که آصف الدوله مأمورینی را برای جلب متولی باشی فرستاد تا بلافاصله او را دستگیر و زندانی کنند. مأمورین به هنگام غروب به آستانه رسیدند.

در زمانی که مراسم چراغ شروع شده بود، و شخص متولی باشی نیز در آن حضور داشت. مأمورین قصد بازداشت او را می کنند، که خدام از آن ها می خواهند رخصت بدهند مراسم چراغ تمام بشود. مرحوم آقامیر، خطبه مراسم را خواند و به سراغ چراغ ها رفت. اولین چراغ را در جای مخصوص نهاد اما در موارد بقیه از روشن کردن چراغ ها خودداری کرد و رو به حریم حضرت عبدالعظیم علیه السلام نمود و عرض کرد: «یابن رسول الله! حاکم وقت را آصف الدوله فرستاده دنبال من سید حسنی تا جوابش را ندهی به چراغت حاضر نمی شوم.» این را می گوید و از حرم بیرون می آید. خدمه از مأمورین می خواهد که شب را مهلت بدهند تا صبح. صبح که فرا می رسد، مأمورین آماده بردن متولی باشی می شوند، اما هنوز چند قدمی نرفته بودند که دو نفر پیک از تهران می رسند. آن دو نزدیک می آیند، سلام می کنند و به مأمورین می گویند: مزاحم آقا نشوید مأمورین پاسخ می دهند: این دستور جناب آصف الدوله است، و پیک می گوید: آصف الدوله دیشب به دل درد گرفتار شد و مرد ...

## ورشکسته!

محبت آل محمد علیهم السلام سرمایه‌ای است زوال ناپذیر که با آن می‌شود رفیع‌ترین جایگاه خلقت - بهشت - را خرید. آنان که از این سرمایه عظیم برخوردارند، باید قدرش را بدانند. تا مبادا در بازار پرغوغای «دنیا» از دستشان ربوده شود. رونق داد و ستد در تهران، یکی از خادمین حرم را به اندیشه کسب مال می‌اندازد. تا این‌که راهی تهران می‌شود. در بستر داد و ستدها و معاملات مختلف، در مدت کوتاهی به مال چشمگیری دست پیدا می‌کند. اما، در این میان یک علاقه و کششی خاص، بدون آن که در اختیار او باشد او را به سمت آستان و حرم سید الکریم علیه السلام می‌کشید. و همین کشش غیر قابل کنترل موجب شد که او در هفته چند روز به شهر ری بیاید. مدتی که گذشت احساس کرد رها کردن کاسبی در یکی دو روزی که به حرم می‌آید لطمه به کارش می‌زند، او را از کسب درآمد بیشتر می‌اندازد. اما دست خودش نبود بلکه سابقه علاقه و محبت به سید الکریم علیه السلام هیچ گاه اجازه نداده بود حتی یک نوبت، آمدن به شهرری را تعطیل کند. یکی از این روزها که با حالی متغیر جلوی ایوان حرم ایستاده بود، رو به ضریح و خطاب به سید الکریم علیه السلام گفت: اقا، رهایم کن بروم دنبال کاسبی ام، مرا از نوکری معاف کن! و این بار چهار ماه رفت، بدون این‌که حتی یکبار به شهرری بیاید و یا کسی خبری از او بشنود. تا این‌که ... آن روز صدای ناله‌ای همه را متوجه خود کرده بود. همان خادم بود، در پای ضریح با صدای بلند گریه می‌کرد مثل کسی که عزیزی از دست داده باشد. التماس می‌کرد و ضجه می‌زد: اقا غلط کردم، اقا نفهمیدم ... آری دنیا، این عروس چند چهره، صورت دیگرش را نشان او داده بود. فصل کامیابی به سر آمده بود و حالا او مانده بود با دست‌های تهی از همه اموالی که شرار ورشکستگی به خاکستر نشانده بود، او مانده بود و ناله حسرت و دیگر هیچ ...

## و علیک السلام ...

شهرری از دیرباز اقامتگاه علمای بزرگ و مشاهیر تعیین کننده و سرنوشت ساز بوده است. در سال‌های آغازین عصر پهلوی، زمانی که رضاخان برای پیچیدن نسخه غرب، دستورالعلم اشاعه بی‌حجابی را به اجرا گذاشته بود، موجی از اعتراض و خشم از طرف علما و مردم مسلمان به وجود آمد که منجر به سرکوب شدید و شهادت یا تبعید تنی چند از علمای بزرگ



گردید. مرحوم علامه حاج شیخ محمد تقی بافقی از علما و مراجع بزرگواری است که در آن سال‌های تاریک، چون گوهری درخشید و فریاد اعتراضش را بر مظاهر بی‌دینی و بی‌عفتی خاموش نساخت. و از همان سال‌ها بود که این تبعیدی شریف در شهرری زندگی پربرکت خود را سپری کرد. مرحوم شیخ در سال‌های تبعید همواره تحت نظر مأمورین شهربانی بود. اما این محدودیت‌ها هیچ‌گاه نتوانست فیوضات و کرامات ایشان را از نظرها مخفی کند. آنچه می‌خوانید از جمله همین کرامات‌هاست که توسط مرحوم محمد اسماعیل، خادم ایشان نقل شده است.

او از اهالی ورامین بود که سال‌های تبعید در خدمت مرحوم شیخ محمد تقی بافقی بود. مرحوم محمد اسماعیل این ماجرا را بنا به دستور شیخ پس از وفات ایشان نقل کرده است: در مدتی که در خدمت آقا بودم، بر حسب یک عادت همیشگی نماز مغرب را در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام بجا می‌آوردم، سپس زیارتی کرده و به منزل باز می‌گشتم. یکی از همین شب‌ها، وقتی از حرم به منزل آمدم، خدمت آقا رفتم تا اگر کاری دارند برایشان انجام بدهم. ایشان پرسیدند: «محمد اسماعیل» کجا بودی؟ گفتم: آقا، حرم بودم، برای نماز و زیارت. فرمود: وقتی به زیارت می‌روی آیا امامزاده طاهر علیه السلام را هم زیارت می‌کنی یا نه؟ عرض کردم: بله، همیشه از جلوی ایوان، سلامی عرض می‌کنم و حمد و سوره‌ای تلاوت می‌کنم. فرمود: چرا داخل حرم نمی‌روی؟ عرض کردم: آقا، از جلوی ایوان که مسافتی نیست. فرمود: این بار که رفتی، برو داخل حرم و امامزاده طاهر علیه السلام را زیارت کن. یادت نرود هنگام زیارت، سلام مرا هم خدمتشان برسان. شب دیگر، مطابق معمول به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفتم. هنگام مراجعت، جلوی ایوان امامزاده طاهر علیه السلام سفارش حاج شیخ به یادم آمد. کفش‌هایم را در آوردم و به داخل رفتم. به جز خانمی که در گوشه حرم مشغول نماز بود، کس دیگری نبود. پیش رو ایستادم و حمد و سوره‌ای قرائت کردم و زیارت نامه را خواندم. زیارتم که تمام شد، کنار ضریح رفتم و در قلب خود نجوا کردم: یا بن رسول الله، حاج شیخ هم سلام رساند. به محض آن‌که این صحبت در قلبم گذشت، شنیدم صدایی بلند و رسا از داخل ضریح فرمود: و علیک السلام، و علیک السلام و علیک السلام، این صدا به شدت مرا متوحش کرد. بی‌اختیار دور ضریح گردیدم. اما، از صاحب صدا خبری نبود. با همان حالت اضطراب از حرم بیرون آمدم. وقتی به منزل رسیدم بلافاصله خدمت آقا رفتم. ایشان مرا که

دید پرسید: چه شده آقا اسماعیل چرا رنگ پریده‌ای؟ جریان را برای ایشان نقل کردم. تبسمی کرد و فرمود: یادت باشد همیشه امامزاده طاهر علیه السلام را در داخل حرم زیارت کن و مطلب را تا من زنده‌ام به کسی مگو.

### هدیه سید الکریم علیه السلام

طلبه سیدی، پس از آن‌که مقطعی از درسش را در نجف به پایان می‌برد به تهران می‌آید و مقدمات ازدواج ایشان فراهم می‌گردد. دختری معرفی می‌شود و به خواستگاری می‌روند، مسائل مطابق سلیقه طرفین طی می‌شود. جز این‌که پدر دختر شرطی را برای داماد مطرح می‌کند، تا پس از تحقق آن دختر به خانه بخت برود. شرط پدر دختر تهیه این اقلام بود: یک جفت گوشواره، ۴ عدد النگو، ۲ عدد پیراهن، ۲ قواره چادری و ۲ جفت کفش. اگر چه درخواست خانواده عروس چندان سخت و چشمگیر نبود، لکن برای آن عالم بزرگوار تهیه همین قدر هم مقدور نبود. ایشان ناامید از انجام شرط، عازم قم می‌شود. اما قبل از حرکت به سمت قم به قصد زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهری توقف می‌کند. آن عالم بزرگوار قبل از آن‌که به حرم مشرف شود، دقایقی را در حیاط صحن و مقابل ایوان می‌ایستد. تمام حواسش به شرطی است که از عهده انجام آن بر نیامده است. در این لحظه کاملاً متوجه آن حضرت می‌شود و مشکل را با آن وجود مقدس در میان می‌گذارد. در حالتی دل شکسته زار زار می‌گرید و برای آن‌که کسی متوجه نشود عبایش را روی صورتش می‌گیرد. چند لحظه بعد، کسی دست روش شانه‌اش می‌گذارد و آرام به گوشش می‌خواند: که آقا، بسته تان را بردارید تا خدای نکرده کسی آن را نبرد! و ایشان ناراحت از این‌که او را از چنین حالی بیرون آورده‌اند، مکثی می‌کند و بعد چشم می‌اندازد، بسته‌ای جلوی پایش افتاده است! ابتدا اعتنا نمی‌کند، اما، بلافاصله طنین صدایی را که لحظاتی قبل او را متوجه این بسته کرده بود در ذهنش می‌نشیند. نگاه جستجوگرش کسی را نمی‌یابد. بسته را می‌گشاید. درون بسته این اشیا به طور مرتب چیده شده بود: ۲ جفت کفش زنانه، ۲ قواره چادری، ۲ عدد پیراهن، ۴ عدد النگوی طلا و یک جفت گوشواره. «این طلبه کسی نیست، جز مرحوم آیت الله مرعشی نجفی از علمای فقیه و مراجع تقلید عظام که پس از این کرامت نیز «خادم افتخاری» آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام شده و تا آخر عمر شریفشان این مدال خادمی را به سینه داشتند و

ایشان در سال ۱۳۶۹ دعوت حق را لبیک گفتند.»

### ماجرای هموطن ارمنی

یک لوستر بزرگ و گران قیمت در سال ۵۴ به آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام هدیه شد که تا مدت‌ها کانون توجه بود. صرف نظر از ارزش مادی این لوستر با عظمت که آن روز بیش از ۶۰۰ هزار تومان خریداری شده بود، نکته جالب علت اهدای آن توسط یکی از هموطنان ارمنی بود. در این باره یکی از خادمین چنین نقل می‌کند: یکی از ارامنه در اصفهان مواجه با مشکلی می‌شود که از رفع آن عاجز می‌ماند و کاملاً امید خود را از دست می‌دهد. در شبی که مصادف با ۲۱ ماه مبارک رمضان بود او در حالی که قصد عزیمت به اصفهان داشت در ترافیک سنگین خیابان شهید رجایی متوقف می‌شود، این ازدحام به دلیل انبوه اتومبیل‌هایی بود که از تهران رهسپار حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام بودند. او متوجه می‌شود که اتومبیل‌ها در یک خط ممتد به سمتی متمایل می‌شوند که در انتهای آن گنبد و گلدسته‌ای می‌درخشد. پیش خود گفت: من صاحب این گنبد و بارگاه را نمی‌شناسم. ولی مطمئناً این مردم برای حل مشکلاتشان، از این بارگاه چیزی دیده‌اند که این‌گونه به سویس سرازیر شده‌اند. و سپس در دل خود این سخن را می‌گذراند: خداوندا! به حق این آقا، که در نزد تو عزیز است، نظری هم به من بفرما. در همان حال نیت می‌کند که اگر مشکل لاعلاجش برطرف شود، هدیه‌ای برای حرمش بیاورد... دو روز بعد، آن هموطن ارمنی به تهران آمد، چندین لوست فروشی را زیر پا گذاشت تا این‌که یکی از مرغوب‌ترین لوسترهای موجود را خریداری نمود، او در حالی که تلالویی از اشک در چشمانش موج می‌زد، این لوستر را تحویل دفتر آستانه داد و ماجرایش را برای یکی از خادمین تعریف کرد و به او گفت: خداوند به واسطه این آقای بزرگوار و صاحب این بارگاه مشکلم را حل کرد: آمده‌ام به عهد خود عمل کنم. خواهشم این است که از طرف من ایشان را زیارت کنید و آستانش را ببوسید...

### درهای گشوده شده

در دوره‌ای از تولیت آستانه، سرپرستی که از طرف تولیت به اداره آستانه و حرم نظارت می‌کرد، فردی بسیار عصبی و تندمزاج بود. از هیچ قصوری اغماض نمی‌کرد، و حتی در

برخورد با کارکنان مسن نیز ملاحظه‌ای نداشت. آن روز سحر، آستان دار به روال همیشه آمده بود تا در حرم را باز کند و چراغ‌ها را روشن نماید. اما در همین حین متوجه می‌شود کلید را به همراه نیاورده است. فرصتی هم وجود ندارد. با خود می‌اندیشد اگر بخواهد به خانه برگردد و کلید را بیاورد دقایقی بعد از وقت اذان است و سرپرست آستانه طبق معمول از راه خواهد رسید. با اخلاقی که در او سراغ داشت، می‌توانست حدس بزند که دیدن در بسته حرم آن هم در آن وقت سحر چه عواقف و مؤاخذه‌ای انتظارش را می‌کشید. در حالی که کاملاً مستأصل شده و دیگر هیچ راه حلی به ذهنش نمی‌رسید، بناگاه صدایی از سمت در حرم او را به خود می‌آورد. می‌بیند چفت در گشوده شد و به حرکت در آمد. داخل می‌شود، در محوطه رواق به حرم به پشت دومین در می‌رسد. در این لحظه این بار نیز زبانه در صدایی کرد و در باز می‌شود وارد حرم می‌شود، با عجله چراغ‌های حرم را روشن می‌کند. سرپرست آستانه موقعی می‌رسد که او آخرین چراغ را هم روشن کرده است. بعد از نماز صبح، پس از آن‌که آستانه‌دار به خانه رفته و کلید را می‌آورد، قضیه را برای همکارانش تعریف می‌کند. آنچه خواندید به نقل از یکی از همکاران همان آستانه‌دار بود.

### نزول نور

بارگاه نورانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام مسیر زندگی بسیاری از افراد را به سمت فلاح و دین تغییر داده است. این نقطه از زمین که رسول الله صلی الله علیه و آله قبل از وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام اشاره به منزلت آن فرمودند. نقطه تالاقی اهل معناست که خداوند آن را وسیله هدایت بسیاری از مؤمنین قرار داده است. گاه به صورت امور خارق العاده و معجزه و گاه مکاشفه‌ای لطیف و پرمعنا. آنچه که اینک نقل می‌شود از زبان شاهدهی از یک مکاشفه است که در حال حاضر راضی به ذکر نامش نیست. او چنین گفت: حدود ۳۰ سال پیش بود. در شهر قم، ابتدای جاده تهران ایستاده و منتظر وسیله‌ای برای سفر به تهران بودم، که اتومبیلی جلوی پام ایستاد، راننده بسیار آهسته می‌راند، به طوری که طاقت نیاوردم و نسبت به این مسأله به او اعتراض کردم. گفت: می‌خواهم به نحوی حرکت کنم که ساعت ۹ شب گردنه حسن آباد باشم. گفتم: گردنه حسن آباد چه کار دارید؟ گفت: امشب اهل بیت علیهم السلام به زیارت می‌روند می‌خواهم آنان را ببینم. حقیقت امر، در وهله اول گمان کردن این راننده تعادل روانی ندارد. ناگفته نماند کمی

هم از این بابت وحشت کردم. بهر ترتیب راننده یک ساعتی به همین منوال حرکت کرد تا این که از من پرسید ساعت چند است؟ گفتم: چیزی به ساعت ۹ نمانده است. او اتومبیل را کنار جاده نگه داشت و به من گفت: آسمان را نگاه کن! در این لحظه آن واقعه عجیب رخ داد که تا عمر دارم از نظرم محو نمی شود. نوری بزرگ در آسمان پدید آمد و به طرف پایین غلتید و در اطرافش آنقدر پایین آمد که به گنبد عبدالعظیم علیه السلام رسید و بر روی گنبد تابید. بعد از این ماجرا راننده حرکت کرد و من در حالی که بهت زده شده بودم، اصلاً متوجه بعد مسافت نشدم. او مرا درب منزلمان در خیابان سیروس پیاده کرد. وقتی من به درون خانه رفتم. انگار از یک خواب برخاسته باشم تازه متوجه عمق ماجرا شدم. همین طور در ذهنم سؤالات مختلف دور می زد. سؤال هایی که هنوز هم درباره آن فکر می کنم. اما، یک نکته را نمی شود انکار کرد، صحنه ای که آن راننده به من نشان داد و تصرفی که در روح من کرد، موجب شد که خط سیر زندگی تغییر کند و از این بابت تا عمر دارم خود را مدیون حضرت می دانم.

### یک ریال بده، دو ریال بگیر

یکی از خالدمین سادات نقل می کرد: یک روز صبح عیالم رو به من کرد که: «امشب مهمان داریم، برو چیزی تهیه کن» از منزل بیرون آمدم در حالی که حتی یک شاهی هم نداشتم. آن روز نوبت کشیک من نبود. در آن وضعیت کسی را نیافتم تا از او درخواست کمکی کنم. اگر هم می یافتم، از چنین درخواستی شرم می کردم. بنا بر این بی اختیار به سمت حرم رفتم، حرم خلوت بود و معدود زوار مشغول زیارت بودند. رو به ضریح به حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض کردم: «یا بن رسول الله تفضلنی فرما، شرمنده عیال و مهمان نشوم.» بعد از این که این خواسته از قلبم گذشت، گوشه ای از حرم ایستاده بودم که زائری جلو آمد و به من گفت: «سید، یک ریال به من بده، وقتی از زیارت امامزاده حمزه علیه السلام برگشتم، دو ریال به تو می دهم.» این موضوع زیاد متعجبم نکرد. بسیاری بودند که برای بیشتر شدن برکت مالشان این کار را می کردند، و به همین رسم پولی به دست سیدی می دادند و آن را پس می گرفتند. خوشحال از این که بالاخره با این یک ریال ها به التفاوت می توانستم مهمانی آن شب را آبرومندانه برگزار کنم. اما من همان یک ریال را هم نداشتم. به زائر گفتم: «آقا، یک دقیقه صبر کنید، الان بر می گردم.» بیرون آمدم، همین طور که دور و برم را نگاه می کردم،

یکی از آشنایان را دیدم. به او گفتم یک ریال به من قرض بده نیم ساعت دیگر پس می‌دهم، یک ریالی را گرفتم به نزد آن زائر رفتم. ایشان یک ریالی را گرفت و به زیارت امامزاده حمزه علیه السلام رفت. و همان طور که گفته بود، وقتی از زیارت بازگشت یک سکه کف دستم گذاشت. خادمین دیگر که این صحنه را زیر نظر داشتند، پرسیدند قضیه چیست؟ ماجرا را گفتم. اما آنان به حرف من اکتفا نکردند و از آن زائر هم پرسیدند. ایشان هم به آنان همان را گفته بود و از حرم بیرون رفته بود. من به خیال خودم رفتم، تا یک ریالی که قرض گرفته بودم، پس دهم. اما وقتی چشمم به سکه افتاد، دیدم این دو ریالی زرد است و می‌درخشد! با تعجب به بازار رفتم سکه را به یکی از طلا فروشان نشان دادم. عیار گرفت و گفت: «طلاست» و آن را به ۳ تومان می‌خرد. از آن سه تومان یک ریال قرض را پس دادم و ۲۹ ریال بقیه را به خانه بردم. آن زائر غریب را هیچ گاه قبل از آن ندیده بودم و بعدها نیز ندیدم.

### قهر مقدس

ماجرا به صد سال پیش بر می‌گردد. آقا سید مرتضی موسوی فرزند مرحوم آقا سید محمد، معروف به «آستانه‌دار» از خادمین حضرت، به ایوان آئینه تکیه کرده و لم داده بود. با آستینی از عبا بیرون و قبایی یله و از بند باز شده، چرا رعایت ادب نمی‌کنی؟ می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ نگاهش که به صاحب صدا افتاد، یکه خورد، دکمه قبا را بست، دست از آستین قبا در آورد و خود را به ادب جمع و جور کرد. او را خوب می‌شناخت، دوست قدیمی پدرش و زائر همیشگی و منظم سید الکریم علیه السلام، از زمانی که به خاطر داشت او را دیده بود که هر شب جمعه از تهران به حضرت عبدالعظیم علیه السلام می‌آمد، شب را میهمان پدرش آقا سید محمد بود. بعد، صبح جمعه زیارتی و باز می‌گشت. قبل از آن که اذن دخول بخواند، آهسته به آقا سید مرتضی گفت: اگر بعد از عشاء به منزل دعوتم کنی، هم علت پرخاشم را خواهم گفت و هم یادی از پدرت خواهد بود که پنجاه سال مرتب در چنین شبی میهمانش بودم... نیمه شب که آقا سید مرتضی درب حرم را بست، زائر منتظر بود. با هم به منزل رفتند. شام مختصری، و سید در التهاب شنیدن آنچه که کنجکاویش تمام روز افکارش را در هم ریخته بود. و زائر ماجرا را تعریف کرد: یکی از شب‌ها جمعه که به حرم آمدم، پدرت آقا سید محمد را ندیدم. سراغ گرفتم، گفتند سفر مشهد رفته است. از این خبر خشکم زد و هم دلگیر! چطور شده بود

که وقتی جمعه گذشته از او جدا شدم و حرفی از سفر مشهد نزد؟! آخر، آن روزها سفر مشهد به همین سادگی‌ها نبود و حداقل نیاز به یکی، دو ماه تدارک قبل از سفر داشت. سه ماه گذشت و مثل همیشه شب جمعه به زیارت آمده بودم که دیدم سید محمد گوشه حرم ایستاده است. سلامی و علیکی و البته گلایه‌ای سخت، که این است رسم دوستی، گفت: از من دلگیر نباش، صبر کن تا شب، برایت تعریف کنم. مثل همیشه، شب آقا سید محمد درب حرم را بست و با هم راهی منزل شدیم. مثل امشب من و تو. روبه‌رویم نشست و گفت: رفیق می‌دانم از من دلگیری، اما بدان سفری که رفتم به اختیار خودم نبود! همه حواسم، چشم و گوش شده بود که هر دورا به او دوخته بودم. و پدرت که حال و روز مرا و کنجکاویم را خوب حس کرده بود، استکانی چای به دستم داد و در تعریف ماجرای خود معطل نکرد. شام فردای آن جمعه‌ای که تو از من جدا شدی، مثل همیشه درب حرم را بستم و به منزل آمدم. همان شب در عالم خواب دیدم داخل حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام هستم، وجود شریف آن حضرت داخل ضریح ایستاده و به صندوق تکیه داده است. سلام کردم، آقا رویش را از من برگردانید و بعد با لحنی قاطع فرمود: سید محمد صبح به آستان نیا! با این سخن، چشم از خواب باز کردم. وقت همیشگی رفتن و گشودن درب حرم بود. غرق در تفکر و تردید، به جای خود خشکیده لحظاتی گذشت، که صدای کوبیدن در خانه به خودم آورد. خادم «آقا میر متولی باشی»، تولیت آستان بود. سلم کرد، سر پایین انداخت و با طینینی شرمسار گفت: مرا آقا متولی باشی فرستاد و فرمود کلید را از شما بگیرم و بگویم به آستانه نیابید! دگر پرده‌های تردید فرو افتاد. آن خواب عجیب و این پیغام عجیب‌تر بیداری! به درون خودم فرو رفتم، در افکاری پر التهاب و مبهوت، بی‌اختیار، انگار کسی از سینه‌ام مرا خواند که عازم ساحت مقدس حضرت رضا علیه السلام بشو، و آن وجود شریف را واسطه قرار ده. آفتاب تازه طلوع کرده بود که عیال و کودکانم را به سمت راه خراسان حرکت دادم. تا بعد از ظهر سر راه ایستاده بودیم که قافله‌ای از راه رسید و به سوی مشهد، همراه شدیم ... حدود چهل روز که در مشهد مقیم بودم. هر شب به آن وجود مقدس التماس می‌کردم که بین من و سید الکریم علیه السلام شفاعت کند. شب چهلم که به منزل بازگشتم، در عالم خواب دیدم که در شهر ری داخل حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام هستم و حضرت نیز، مثل حالت قبل داخل ضریح ایستاده‌اند، ولی این بار وقتی سلام کردم، تبسمی کرد و فرمود: «آقا سید محمد حرکت کن به سمت آستانه»

چشم که گشودم از آنچه که در خواب دیده بودم فریادی از شادی کشیدم به طوری که عیال و کودکانم از خواب بیدار شدند. جریان را برایشان تعریف کردم. بار دیگر به حرم مطهر امام رضا علیه السلام مشرف شدیم تا پس از آن آماده بازگشت به ری شویم. اقامت طولانی، توشه سفر را به پایان برده بود. نان و پنیری برای صبحانه تهیه کردم. آفتاب که بر روی صحن و حیاط افتاد، به راه افتادم، شاید همشهری و آشنایی بیابم و خرج سفر از او قرض کنم. در همان خوف و رجا از بازار «سرشور» می‌گذشتم که یکی از کسبه با اشاره مرا به سمت خود خواند. به او سلام کردم. نامم را پرسید. گفتم: سید محمد هستم. اهل کجایی؟ شهری. با شنیدن این پاسخ با کمال تواضع مرا به داخل مغازه برد و بدون مقدمه مبلغ ۵۰ تومان دو دستی در مقابل من قرار داد. با این‌که نیازمند پول بودم، از دریافت آن خودداری کردم. گفت: تعارف نکن، این پول از آن توست، که آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام دیشب مرا امر فرموده به شما بلاعوض بپردازم تا به وطن خود بازگردی! به شرری که رسیدم، دو روز اول دوستان و آشنایان به دیدنم آمدند. روز سوم، باز همان خادم آقا میری متولی باشی دق الباب کرد و خبر داد که متولی باشی برای دیدار به منزل شما می‌آید. ساعتی بعد، ایشان وارد منزل شد. پس از احوالپرسی خطاب به من گفتم: آقا سید محمد! مبادات از من دلگیر شده باشی. آن سحر که پیک را نزد تو فرستادم تا کلید آستانه را از تو بگیرد، این کار را به دستور مستقیم شخص حضرت عبدالعظیم علیه السلام بود که در عالم رویا به من چنین امر فرمود. و حالا هم به دستور ایشان کلید حرم را به شما می‌دهم تا از امشب به خدمت خود ادامه دهید. تطبیق خواب من و متولی باشی و کاسب خراسانی و اتفاقاتی که در این سه ماه گذشته رخ داده بود، همواره فکر مرا مشغول داشت تا خلافتی را که ارتکاب به آن موجب قهر آقا شده بود، بیابم. پرونده آن روز جمعه را مرور کردم ... به نکته اصلی رسیدم. آن روز عصر برای تجدید وضو از حرم به منزل رفتم، درب خانه باز بود و من سر زده داخل شدم. خاله‌ام در حیاط مشغول شستن رخت بود، که چشمم به سینه خاله‌ام افتاد و همه آنچه بر سر آمده بود به خاطر همان نگاه بود ... حالا، آقا سید مرتضی، فرزند عزیزم، این ماجرا را برایت تعریف کردم تا شما نیز از خدا بخواهی همانند پدر مرحومت، نعمت مراقبت بر اعمال به ما عنایت کند و هیچ‌گاه ما را به خود وانگذارد ...



### شفای صمد

دوشنبه ۶ اسفند ۷۳ مصادف با ۲۵ - رمضان - بعد از ظهر تلفن هفته نامه به صدا در آمد: الو، هفته نامه؟ سلام علیکم، بفرمایید. از کشیک خانه حرم تلفن می‌کنم. خواستم ببینم خبر جوان ایلامی را داشتید؟ قضیه چیست؟ این جوان امروز صبح شفا گرفت. شما او را دیدید؟ مریضی اش چه بود؟ شفا گرفتنش چگونه بود؟ ... بهتر است خودتان بیایید برسید. الساعه خدمت می‌رسم. وقتی به کشیک خانه آمدید از آقای ربیعی پرسید. او از نزدیک شاهد ماجرا بوده ... مکالمه کوتاه ود و سؤال‌ها بی‌جواب. و این آقای ربیعی خادم باسابقه حرم بود که در کشیک خانه، کاغذ و قلم مرا به وجد آورد: ساعت ۱۰ صبح بود که دیدم چند نفر، جوانی را به داخل حرم آوردند و او را در کنار ضریح مطهر گذاشتند. آنان از بستگان جواب بودند و همگی گریه می‌کردند و دائماً خداوند را به مقام و منزلت سید الکریم می‌خواندند، تا جوانشان را شفا عنایت فرماید. این وضع تا ظهر ادامه داشت. نماز جماعت ظهر و عصر که تمام شد، به اتفاق یکی از رفقا برای سرکشی به داخل حرم رفتیم. درست در همین لحظه مصادف با دیدن آن صحنه بود، جوان چند بار صلوات فرستاد، چند بار یا علی گفت، و بعد عمویش را صدا زد و گفت: عموجان، من خوب شدم مرا بلند کند. آن مرد، زیر بغل جوان را گرفت تا به او کمک کند بایستد. اما، آن جوان روی پای خود ایستاده بود. آن عده از زائرینی که شاهد این اوضاع بودند در حالی که پیاپی صلوات می‌فرستادند به دورش حلقه زدند. ما برای آن‌که مبادا جوان از ازدحام جمعیت صدمه ببیند، جلو رفتیم و او را از میان جمعیت بیرون کشیده و همراه با بستگانش به داخل کشک‌خانه آوردیم. دندان‌های جوان از شوق بهم می‌خورد و پاهایش می‌لرزید. در عالم دیگر سیر می‌کرد. حواسش به ما نود. بعد، کمی آرام گرفت. و بناگاه جوانی که تا دو ساعت قبل قادر به هیچ حرکتی نبود، به روی همان پاها به سرعت به طرف ضریح دوید. در حالی که به شدت گریه می‌کرد. حالا در کنار «صمد» نشسته‌ام. او که به واسطه وجود شریف حضرت عبدالعظیم علیه السلام آسمانی شده است. نظر کرده ذات اقدس حق تعالی و آیتی برای ما مسلمانان و امت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در قرن چهاردهم تا صفاتش را همواره در نظر داشته باشیم، از جاده یقین منحرف نشویم و زبانمان به تسبیحش فعال باشد. که او «فعال ما یشاء» است. در میان خانواده صمد مومنی جواب ۲۱ ساله ایلامی هستم. در خانه‌ای که از در و دیوارش شوق می‌ریزد. کلمات از لب‌های صمد شمرده

شمرده مثل میوه‌های رسیده می‌افتد و من آن‌ها را جمع می‌کنم: فلج شدن من این طور شروع شد که اتدا احساس کردم ضربه سنگینی بر سرم خورد و چشمانم سیاهی رفت. مرا به بیمارستان فیروزآبادی بردند. گفته بودند ممکن است از ضعف باشد. یک آمپول تزریق کردند و گفتند با استراحت خوب می‌شود. اما در خانه، وضع من ساعت به ساعت وخیم‌تر شد. به طوری که هیچ یک از دست‌ها و پاهایم را نمی‌توانستم کوچک‌ترین حرکتی بدهم، بستگانم جمع شدند تا مرا به بیمارستان ببرند. اما انگار الهامی به من شده بود، به آن‌ها گفتم مرا به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام ببرید. عمویم مرا به دوش گرفت و به حرم برد، از او خواهش کردم مرا در کنار ضریح حضرت بخواباند. در حالی که کنار ضریح دراز کشیده بودم، خانواده‌ام بالای سرم گریه و شیوه می‌کردند، درست نمی‌دانم خواب بودم یا بیدار، آقای بلند قد بسیار نورانی، با عبای سفید و لباس سفید به من نزدیک شد، فرمود: «بلند شو و به خانه‌ات برگرد.» گفتم: آقا جان دارم می‌میرم، نمی‌توانم راه بروم. فرمود: «بلند شو» بی‌اختیار ذکر یا علی یا علی بر زبان آمد. هنوز می‌ترسیدم، دست‌هایم حرکت کردند و به ضریح چسبیدم و از عمویم خواستم مرا بلند کند. اما متوجه شدم روی پای خود ایستاده‌ام. وقتی به خود آمدم، مردم به دورم جمع شده بودند و خادمین مرا بردند. من تا عمر دارم نوکر آقایم، او پیش خدا خیلی آبرو دارد ... او این عبارات را چند بار تکرار کرد، تا این که اشکش سد چشمش را شکست و مثل رود در پهنای صورتش جاری شد ...

### برگشت بینایی چشم به عنایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت آیت الله سید محسن خرازی در کتاب روزه‌هایی از عالم غیب، به نقل از حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سلیم‌زاده فرمودند: همراه مادرم به شهری رفتیم. چشم مادرم ناراحتی داشت. او را به بیمارستان فیروز آبادی در شهری بردم و چشم او را عمل کردند، ولی دکتر گفت: عمل مفید واقع نشده و چشم او بینایی ندارد. به مادرم گفتم: دکتر چنین می‌گوید: مادرم گفت: آری، چشمم هیچ نمی‌بیند.

با دلی شکسته به حرم مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفتم، زیرا حدود یک ماه در شهری سکونت داشتم، در آخر کار هم جواب دکتر منفی بود. با اخلاص متوسل به حضرت عبدالعظیم شدم و شفای مادرم را از آن حضرت خواستم. وقتی به بیمارستان برگشتم، مادرم

رو به من کرد و گفت: چشمم می‌بیند. وقتی دکتر معالجش معاینه کرد، گفت: معجزه شده است.

### شفای معلول به عنایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ایت الله سید محسن خرازی نقل می‌کند: پدرم مرحوم آقای حاج سید مهدی خرازی از مرحوم شیخ مرتضی زاهد - نور الله مرقدہ - نقل کردند: زنی به نام ام لیلی که از پا فلج بود و گاهی اوقات هم به منزل ما می‌آمد. با کمک دخترش برای توسل قصد حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام را می‌کند ولی به اشتباه. به جای حرم مطهر حضرت عبدالعظیم وارد حرم امامزاده حمزه شده و متوسل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام می‌شود و در همان جا به خواب می‌رود.

در عالم خواب می‌بیند: پنج نفر وارد حرم شدند، آخرین آن‌ها به اولی از آن‌ها عرض می‌کند که آقا! ایشان هم متوسل شده‌اند. آقا می‌فرمایند: صبر کنید تا شخصی که اهل شک و تردید است. از حرم بیرون برود. وقتی آن شخص از حرم بیرون می‌رود. برای شفای ام لیلی دعا می‌کنند و خدا او را شفا می‌دهد به طوری که ام لیلی وقتی بیدار می‌شود با پای خود نزد دختر می‌رود. دخترش متعجب می‌شود و می‌گوید چگونه شما بدون وسیله و با پای خود به اینجا آمدی؟ آنگاه ام لیلی متوجه می‌شود که در پای خود اثری از فلج بودن نمی‌بیند و شفا گرفته است. مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد فرمودند: من این مطلب را به مرحوم آیت الله حاج اسماعیل صدر نوشتم، وقتی این اعجاز را خوانده بودند، به شکرانه شنیدن این کرامت به سجده افتاده و فرموده بودند: الحمد لله کرامت و قضیه‌ای را شنیدم که قطعی و یقینی است.

### کرامت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

آیت الله سید محسن خرازی از قول آیت الله حاج میرزا ابوطالب تجلیل فرمودند: من در بیمارستان فیروزآبادی تهران بستری شدم و بری عروق میانی کبد و طحال پارگی پیدا کرده بود و خونریزی شدید داشتم. مدتی معالجه کردم. حالم رو به وخامت گذاشت و دکترها مایوس بودند. روز پنجشنبه‌ای پرونده مرا تکمیل کردند که اگر روز جمعه فوت پیش آمد معطل نمانم من در حال بیهوشی بودم، که پدر و مادرم به عیادت من آمدند و مرا صدا می‌کنند و جواب

نمی‌شنوند، پدرم به مادرم گفت: بریم به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، می‌روند و در آنجا متوسل می‌شوند و در برگشتن من به حال آمدم و دیدم پدر و مادرم کنار من هستند، گفتم کاغذ قلمی بیاورید، پدرم گفت وصیت لازم نیست خوب شدی، گفتم می‌خواهم بدهکاری‌هایم را بنویسم، دکتر آمد و مرا معاینه کرد، تمایل نداشت من از بیمارستان خارج شوم گفت بروید و باز گردید، من بیرون آمدم و دیگر بازنگشتم، و حالم کاملاً خوب شد.

حالا بعد گذشت سی سال که از آن ماجرا می‌گذرد برای گرفتن عکس و سنوگرافی به مرکزی مراجعه کردم، متصدی گفت حاج آقا چیز عجیبی می‌بینم رگی میان آنجاست که از همه ضخیم‌تر است و من مثل این را در هیچ کس ندیده‌ام من چیزی به وی نگفتم و متوجه شدم این همان رگ پاره شده است که با توسل به حضرت سید الکریم علیه السلام شفا و بهبود یافته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و سلام و صلوات علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المکرمین و سلم تسلیماً کثیراً  
«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ  
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا  
يَضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ  
لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

«فِي نُيُوتِ أذنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»  
«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا  
تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ  
يُزِقُّ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

بسم الله الرحمن الرحيم

الله نور آسمانها و زمین است حدیث نورش به مشکواتی ماند که در آن روشن چراغی باشد و  
آن چراغ در میان شیشه‌ای که تلالو آن گوئی ستاره‌ای است درخشان و روشن از درخت مبارک  
زیتون که به آن که شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان فروزان است و بدون آن که آتشی  
زیت آن را بر افروزد خود به خود جهانی را روشن بخشد که پرتو آن نور بر روی نور قرار گرفته و  
الله هر که را خواهد بنور خود هدایت کند و این مثال‌های است که خداوند برای مردم می‌زند و  
الله به همه امور داناست.

در خانه‌هایی خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام  
تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند.

پاکمردانی که هیچ کسب و تجارت آنان را از یاد خدا غافل نگرداند و نماز به پا دارند و زکوت  
فقیران بدهند و از روزی که دل و دیده‌ها در آن روز حیران و مضطرب هستند ترسان و هراسانند تا  
خدا در مقابل بهترین اعمال ایشان جزا و ثواب عطا فرماید و از فضل و احسان خویش بر آنها  
ببفزاید و خدا هر که را خواهد روزی بی حد و حساب ببخشد.»

خداوند متعال در حدیث قدسی مشهور می‌فرماید: «که من گنجی پنهان بودم بر آن شدم تا  
آشکار شوم پس خلقت را ایجاد نمودم.» خداوند سبحان در این حدیث قدسی هدف خلقت را در

درک خویش بیان می‌دارد. و در حدیث مشهور دیگر عنوان شده که اول چیزی که خلقت یافت عقل بود و از عقل دیگر مخلوقات دیگر بوجود آمد عقل، یا عقل محض چیزی که درک و ادراک را بالفعل در بر دارد و آنچه قابل ادراک است درک می‌کند و بالطبع مراتب دیگر عقول، ادراک عقل محض را نخواهند داشت تا آن‌که به مرحله عقل محض شده و در تقرب وجودی با آن درآیند.

عقل محض جنب الله است و بالاترین مرتبه ادراک است که می‌تواند ادراکات از تجلی الهی را داشته باشد. عقل محض حبل الله است می‌تواند عقول بالقوه را به سوی عقل محض فرا می‌خواند. عقل محض اینه تما نمای الهی است. چرات که خداوند سبحان [تا تجلی خود را] را درک کرد و خلقتی نیز ساخت که آن ذات اقدس را ادراک وجودی کند پس عقل محض شبیه خداوند سبحان خلقت شد. یعنی چیزی منور به نور ادراک [اما ادراک تامه] که بالاترین جلوه آن در عقل محض وجود دارد. از این عقل به مشیت الهی مراتب مختلف ادراکی منبعث شد و از این مصدر، مصادر دیگر و از آن‌ها عوالم دیگر وجودی و ادراکی خلق شد که سیر نزولی خلقت را منجر شد و عصاره جمیع این عوالم عقول و ادراکات که از حالت بالقوه با بالفعل رسیدن را در برداشته باشد و منشأ سیر صعودی در عالم ادراکات می‌باشد به فرمایش خداوند سبحان به آسمان و زمین عرضه شد ولی هیچ کدام توان تحمل آن را نداشتند پس به انسان داده شد که البته بسیار ظلوم و جهول است. آری، این ودیعت الهی که آسمان و زمین تاب و تحمل آن را نداشتند در انسان به ودیعت نهفته شد. یعنی انسان است که توان دارد از عقل بالقوه صرف به عقل محض ارتقاء یابد پس هدف خلقت یعنی رسیدن به حیات معقول در جهت ادراک تجلیات تامه الهی را دارا شود. و به عالم عقل وارد شود. پس انسان در درجه عقل خلیفه خدا بر زمین و آینه تمام نمای جلال و جمال الهی است و بالاترین مرحله ادراک که قابل حصول برای مخلوق می‌باشد را داراست. پس به عبارت دیگر می‌توان گفت او انسان بالفعل است و مظهر اسماء الهی هستند و اوج ادراکات الهی را در عقل منجر می‌شوند پس عاقل محض جامع اسماء الهی هستند و اوج ادراکات الهی را که با ادراک آن انسان به مرتبه جنب الهی خواهند رسید و آن همان اسمی است که آفرینش و خلقت از آن نشأت گرفته است. و تجلی رحمان در تکوین و رحیم در تشریح از آن نشأت گرفته است.

و هر کس در طی مرات عقول به عقل محض نزدیک‌تر باشد به ذات اقدس الله مقرب‌تر است، السابقون السابقون اولئک المقربون» در حدیث دیگری وارد است که او چیزی که خداوند

سبحان آفرید نور محمدی ﷺ می باشد که با توجه به موارد فوق الذکر می توان نتیجه گرفت که عقل محض همان نور محمدیه ﷺ است که ارکان هستی از آن نشأت گرفته است و شاهد این قول حدیث شریف نبوی است که می فرماید: «من پیامبر بودم هنگامی که هنوز انسان بین آب و خاک غوطه ور بود.»

پس در عالم انسان هائی هستند که همگام با سیر تسبیح گون تمام ارکان عالم در ولایتی تکوینی در جذبه طریقت ولایت تشریعی قرار گرفته اند و مراتب ادراکات را پشت سر می گذارند و مقرب جنب الله می شوند. «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» که این بزرگان تحت جذبه عقل محض و صراط مستقیم مقامات ادراکی و عقلی بالائی را کسب کرده و خود منشأ فیوضات رحمانی و مصادر عقول و ادراکات قرار گرفته اند. با تقرب آنها با عقل محض مظهرشان مظهر آن و سخنشان سخن آنها و منششان منش آنهاست همان گونه که آنها جنب الله هستند آنها جنب عقل محض و باب آنها هستند، عقل محض باب الله و آنها باب عقل محض هستند همان طور که باید برای رسیدن به خداوند و ادراک تامه الهی در وجود عقل محض هستند همان طور که باید برای رسیدن به خداوند و ادراک تاه الهی در وجود عقل اول ذوب شد برای رسیدن به عقل محض نیز ناچار از باب آنها و جنب آنها باید مدد جست و متقرب به آنها شد تا بواسطه آنها جنب عقل محض و به مقام جنب الله رسید. پس عقل محض جنب الله و از طرفی جبل الله یعنی مسیری که دیگر عقول با استعانت به آنها به جنب الهی می رسند یکی از این ابواب عقل محض، حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. که امام هادی علیه السلام در فضیلت ایشان می فرماید:

«یا عبدالعظیم علیه السلام أَنْتَ وَوَلِيُّنَا حَقًّا» یعنی امام هادی علیه السلام که مظهر عقل محض و جنب الله در زمین است ایشان را ولی خود و جنب خود و باب خود معرفی می کند. چرا که امام محمد باقر علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ وَ نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ» یعنی ما نیم مجاوران خداوند و ما نیم حبل خداوند پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام باب شناخت ائمه اطهار و باب صراط المستقیم است و مسیر او مسیر هدی و نور او نور هدی و کلام او کلام هدی و بسوی اتحاد با عقل محض و رسیدن به ادراک کلی ذات اقدسش که هدف خلقت را رزم می زند می باشد پس در این رساله مختصر اشاراتی داریم به شناخت خصوصیات حضرتش و خصائصی که وی را به مقام ولی ائمه هدی ارتقاء داد و باب الائمه نموده پس این است «رساله خصائص العظیمیه»





## امام شناسی حضرت عبدالعظیم علیه السلام

### اولین خصوصیت

اولین گام در شناخت حضرت عبدالعظیم علیه السلام پرداختن به چگونگی امام شناسی ایشان و شناخت حضرتش از انوار معصومین علیهم السلام می باشد که اولین قدم در طی طریق الی الله را نوردد و به مقامی رسد که مزین به مدال «أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا» شود. در سلوک و منش حضرتش همین بس که مطیع ولی الله اعظم و بقیه الله فی الارضه در زمانش بود و حضرات معصومین علیهم السلام همواره وی را تصدیق کرده و شیعیان را در دوران حیاتش به سوی او در زمان وفاتش به زیارت او رهنمون می ساختند. چنین مقامی کمتر در مورد صحابه ای مطرح شده چرا که کمتر صحابه ای به عمق معرفت و شهودی که برای عبدالعظیم علیه السلام جلوه نموده بود رسیده بود. از جمله این روایات مروی است که ابوتراب رویانی از ابوحماد رازی آرد که بر علی بن محمد علیه السلام در «سر من رأی» در آمدم. و او را از مسائل حلال و حلال پرسیدم و مرا پاسخ گفت چون او را وداع کردم فرمود:

«حمادا! اگر برای تو مشکلی در دین پیش آید، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان»

همچنین حجة الله فی ارضه و ولی الله اعظم امام علی الهادی علیه السلام درباره او دعا کرده و دین او را درست خواند. خاتم المحدثین شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از وی می نویسد:

«بر امام خویش علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام» در آمدم. چون مرا دید فرمود: «مراجبا بر تو ای ابوالقاسم! تو به حق دوست مائی، گفتم «پسر رسول خدا می خواهم دین خود را بر شما عرضه دارم تا اگر پسندیده است بر آن ثابت بمانم تا خدا را دیدار کنم.» فرمود: «بگو!» و چون عقیدت خویش عرضه کردم امام علی السلام فرمود: «ابوالقاسم، به خدا این دین خداست که آن را برای بندگانش پسندیده است، بر آن پایدار باش، خدایت در دنیا و آخرت بر آن پایدار بدارد.» - توحید ص - ۸۱ - ۸۲، روضات جلد ۴، ص ۲۰۷، ۲۰۸ - و نیز شیخ صدوق (ره) آورده است

که مردی بر ابوالحسن علی بن هادی علیه السلام درآمد. امام علیه السلام از او پرسید کجا بودی؟ گفت به زیارت حسین علیه السلام رفته بودم فرمود:

«اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شماست زیارت می‌کردی، چون کسی بودی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کرده است؟» (روضات ج ۴)

این عبدالعظیم علیه السلام کیست؟ که امام زمانش این چنین مدح او را می‌کند و در زمان حیات و مماتش مؤمنین را به او می‌خواند؟ او کیست که زیارتش به مثابه زیارت سید الشهداء ولی الله اعظم و بقیه الله فی ارضه و شریک قرآن از سوی ولی الله اعظم دیگری بیان شده؟ او کیست که حرمش، حرم حسین؟ زیارتش زیارت حسین و مرقدش چون مرقد حضرت ابا عبدالله الحسین مطرح شده؟ او کیست که امام زمانش شیعیان را به زیارتش تشویق می‌کند؟ و وجودش خاک ری را چون کربلا معطر نموده؟ این چه مقامیست که مخاطب امام زمانش بدین توصیف قرار گرفته؟ چه چیز را درک کرده و به چه مقامی از شهود رسید؟ چه مقامی در شهود دارد و مقرب به چه حقیقتی شده؟ این سر در کجا نهفته است؟ و حقیقت در کجا قرار گرفته امامان را چگونه درک کرده؟ و چگونه شیعه‌ای بوده؟

حضرت عبدالعظیم علیه السلام نماد شیعه واقعی و اسوه شیعیان جهان بوده و در مراتب صعودی وجود به حدی ارتقا پیدا کرده که مدال زیبای «ولینا حقاً» را از امام زمانش دریافت نموده است نمونه بارز امام شناس، پیرو ولایت ائمه و صراط مستقیم، صراط کسانی که از نعمت ولایت به حد اعلای معرفت دست یافته‌اند. شخصیت وجودی حضرت عبدالعظیم علیه السلام نه در گفتارش بلکه در کردارش در باطن نورانش نهفته حقیقتی که در پرتو قرآن، بطون همه عارفان و تجلیگاه نور ولایت علوی سریان دارد منور به نور امامت و دست یافته به کون جامع و عقل محض، که تمام وجودش در پرتو آن به فعلیت تامه رسیده و مقام جنب ائمه بودن را یافته و مراتب تعبد و عقلانیت و شهود را یکی پس دیگری پشت سر گذاشته و امام زمانش را هم در مرتبه تعبد ظاهری و هم عقلانیت و هم شهود عرفانی درک کرده و حضرات ختمه را یکی پس از دیگری در نور دیده و نور امام را در تمام آن‌ها سیر و مطالعه کرده است، از ظاهر و باطن از باطن به قلب و از قلب به روح و از روح به سر رسیده، حقیقت امام را در مقام نورانیت او درک کرده است. مقام نورانیت که به فرمایش مولی علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به سلمان و اباذر که از وی درباره‌ی وی در حوزه نورانش سوال کردند و امام با ابراز خوشوقتی از

این سوال و مسرور بودن از این مطلب که کسی از وی این سوال را مطرح نموده اشاره می‌کند که شناخت امام به نورانیت بر همه واجب است و اگر کسی امامش را به این نورانیت نشناسد یا مشرک است و یا منافق، نورانیتی که شناخت امام به آن شناخت خداوند است و شناخت خداوند با آن میسو است و شناخت امام و در طول آن شناخت بدون آن عبث است یعنی هر کس علی و ائمه علیهم‌السلام را شناخت.

شناخت ائمه در مقام نورانیت یعنی شناخت ذاتی و باطنی ائمه یعنی رسیدن به عقل محض و کون جامع چرا که حقیقت ائمه، حقیقت هستی و وجودشان عصاره هستی است همان طور که رسول مکرم اسلام در خطبه غدیر ایشان می‌دارد که والعصر در شأن علی است؟ والعصر یعنی عصاره؟ لاجرم ائمه عصاره خلقتند اگر به حروف درآیند به صورت قرآن جلوه می‌کنند اگر به صورت نشر درآیند به صورت این عالم و اگر به صورت انسان به صورت علی و ذریه معصومش جلوه خواهند کرد مقام نورانیت ائمه هدی مراتبی از مراتب وجودی است که در وصف خارج و یا حسن غیرقابل ادراک است و این باطن و شهود باطنی است که توان درک آن را دارد نه در کمند حسن نه زبان نه نوشته نه وهم و نه خیال و حتی عقل در نخواهد آمد و مرتبه و رای عقل لازم است که در آن میسور شود که آن بالاترین مرتبه درک است که وقتی کسی به آن نائل شد خداوند را شناخته و به بالاترین هدف خلقت راه یافته است.

حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام تمام مراتب شناخت را پشت سر نهاده و به مقام سر رسیده و اگرچه از لحاظ تعیین عبدالعظیم است ولی از لحاظ هویت و شخصیت مقرب به حضرات است اصلاً عبدالعظیمی وجود ندارد و همان طور که حضرات معصومین از لحاظ تعیین مستقلند ولی در لحاظ هویت و شخصیت فانی در ذات اقدس اله هستند و در آن مقام علی یا هادی یافت نمی‌شود. آنجا مقام تقرب است و در مقام قرب من و توئی وجود ندارد همه چیز اوست، آری عبدالعظیم علیه‌السلام مقرب ائمه است و ائمه مقرب ذات اقدس الله هر آنچه است قرب اوست.

شاید در مراتب شناخت امام زمانش هم عصران حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام، مراتبی را طی کرده بودند گروهی در تعبد و ظاهر باقی بودند از امام اسم و رسم وی، زمان ولادت و نسب وی و تا حدودی احادیث وی را برای حل مشکلات روزمره می‌دانستند و وی را مراجع

احتیاجات دینی خود تلقی می نمودند و گروهی شاید پا را فرات نهاده بودند امامت، امامشان را به استدلالات عقلی و برهان‌های لمی و عقلی و ذهنی اثبات می کردند و در مناظرات کلامی سرآمد شیعیان دوران خود بودند و از عقل و برهان عقاید خود را تقویت و بینش خود را گسترده می کردند.

ولی عبدالعظیم علیه السلام شخصیتی و رای گروه‌های مذکور بود شخصیتی بود که تا انتهای عمرش در همان مراتب باقی نماند بلکه گامش را از این شناخت‌ها فراتر نهاد و شناخت شهودی ائمه نائل شد و از اهل بیت شد. از اولیای الهی قرار گرفت و مدیح اهل بیت در دنیا و آخرت.

و از شهود به مرتبه‌ای رسید که ملک به آن نرسد بنگر که تا چه حد است طیران آدمیت. عبدالعظیم علیه السلام و طی مراتب به مرحله‌ای رسید که منور به نورانیت ائمه اطهار شد با این بینش صراط را شناخت و ظلمات نفس خارج شد. به نوری دست یافت که فی زجاجه زجاجه کانما کوکب دری درخشان که تمام وجود آن را روشن کرده و به مشکوتی متوسل شده که نور خدا در آن می درخشد و باطنش ه آن منور شده است. و حقیقت الله نور السموات و الارض را دریافته است و در نور آن خودش را امامش را و خداوند را شناخت که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و در مسیر عبودیت حق قرار گرفت.

## پرداختن به سر شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

### پرداختن به سر حقیقت وجودی انسان است

پرداختن به سر شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام پرداختن به سر حقیقت وجودی انسان و روشنگر و راهنمای راه و طریقت مطلوب انسانیت است. پرداختن به شناخت ابعاد وجود آن رمزگشای سروجودی انسان و وظیفه حقیقی انسان در این کون است. که وی را از رتبه نادمان اخروی به مرتبه سعیدان ارتقای وجودی دهد، پی بردن به حقیقت تسبیح و عرفان شهودی عبادت.

برای پرداختن به شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از آنجا که وجودش مقرب به وجود ائمه اطهار و سلوکش، طریقت ایشان علیهم السلام است، شناخت این حضرات از دید و فرمایش خودشان از مهم ترین ارکان این موضوع است که چرا که کسی به مرتبه ادراک این انوار مطهره نرسد و آن‌ها همان هستند که خود معرفی می کنند.

### مراتب شناخت انوار هدی

همان طور که گفته شد شناخت ائمه اطهار علیهم السلام بر اساس مراتب وجودی هر شخصی متفاوت است و هر طیفی ویژگی خاصی را بنا به مرتبه ذاتی خود مدنظر قرار می دهد. که می توان این مراتب را به صورت زیر دسته بندی کرد:

- مرتبه حسی

- مرتبه عقلی

- مرتبه شهودی «نورانیت»

البته شاید بتوان گفت که با توجه به تعدد مراتب وجودی که در افراد متفاوت است مراتب شناخت از این دایره وسیع تر باشد ولی علی ای حال اهم آن‌ها در این سه مرتبه خواهد بود. مرتبه حسی نازل ترین طریقت شناخت و از شخصیات منوره ائمه اطهار علیهم السلام است که در این رتبه موارد حسی و تاریخی مورد بحث قرار می گیرد که اعم از تاریخ ولادت و وفات،

جریانات حاکم بر زمان حضرات تعداد اولاد و ویژگیهای بدنی و اخلاقی، معجزات و بیانات و حوادث زمان جناب ایشان می باشد که این مجموعه ها در کتب سنن و روایی گرد آمده و اولین مرحله شناخت امام علیه السلام است چرا که تا این موارد را ندانیم ارتقا به مراتب دیگر شناخت میسور نخواهد بود.

شناخت ائمه اطهار علیهم السلام به مثابه نردبانی است که برای رسیدن به آن باید پله های مختلف را به ترتیب پشت سر نهاد بدون ارتقا از مرتبه های نازله رسیدن به مراتب بالا میسور نخواهد بود.

البته شناخت این مرحله جهت ارتقا به مراتب بالاتر ارزشمند است و در جا ماندن در آن انسان را به کون جامع و هدف اعلائی خلقت نزدیک نخواهد کرد. چرا که افراد و شخصیت های بسیاری در زمان ائمه و حتی رسول اکرم صلوات الله علیهم اجمعین بودند که وجود ایشان را درک می کردند، با آنها مجالست و نشست و برخاست داشتند به جلسات درس و بحث و خطابه های آنها حاضر می شدند اما به علت عدم رسیدن به مقام بالاتر و مقام نورانیت ائمه اطهار علیهم السلام بهره وافی و کافی از این موارد نبردند و حتی در حالاتی در مقابل ایشان قرار گرفتند. و با ایشان به جنگ و ستیز پرداختند. پس این نشان از این مسأله است که شناخت حسی اگرچه لازم است ولی کافی نیست و ماندن در آن خطر سقوط را به همراه دارد. با این همه این شناخت نازلترین مرحله شناخت است که باید انسان سالک دارا باشد. و وای و صد افسوس به شیعیانی که حتی این مرحله نازله را نیز طی نکرده اند و نمی دانند.

پرداختن به سیره اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اولین مرحله شناخت است و مالک طریق هدی که سالک الی الله محسوب می شود از آن جا که پیشه اش تزکیه و تقوی الهی است و خودشناسی را در اهم برنامه های خود منظور دارد. از بررسی تاریخ زندگی و سیره ائمه و بررسی دشمنان و دوستان ایشان فقط جنبه تاریخی مسائل را در نظر ندارد بلکه همه آن شخصیت ها و منش ها را در درون خود جستجو می کند و به تزکیه خود می پردازد. کاوش می کند با توجه به شخصیت نورانی ائمه علیهم السلام در ردیف شیعیان واقعی ایشان قرار می گیرد یا در ردیف شیعیان احساسی و بدون شناخت و یا در صف اعداء نعوذ بالله وارد می شود. مشاهده می کند آیا سیره اش با سیره ائمه منطبق می باشد یا نمی باشد. آیا واقعه کربلا منحصر به عاشورا

و کربلاست؟ یا آن که «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» مطرح است؟ آیا شخصیت امام حسین علیه السلام را در وجود خود یافته‌ایم؟ آیا در صحرای وجودمان امام را یاری کرده‌ایم؟ ندای هل من ناصر ینصرنی تمام جهان را پر کرده؟ هنوز فریاد العطش به آسمان بلند است؟ آیا با گوش جان این ندا را می‌شنویم؟ یا از ضالین هستیم؟

آیا به ندای مظلومیت امام حسین پاسخ می‌گوییم؟ و جان و مال و همه کس خود را در راه او فدا می‌کنیم؟ به ندای استغاثه حسینی در کربلای وجود واقعی می‌نهیم؟ آیا در مقابل یزید وجود خود صف آرایی می‌کنیم یا از یاران او هستیم و وی را یاری می‌کنیم؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر را در وجود خود عملی می‌سازیم و برای اصلاح حال خود از همه چیز می‌گذریم؟ خود را فدای اصلاح نفس خود می‌کنیم؟ در جهاد اکبر به امام حسین علیه السلام اقتدا می‌کنیم؟ آری، حسین وجود ما در برابر تمام کفر ما به پا خاسته در مقابل شهوات، شهوت قدرت، شهوت جاه، مقام، ثروت، دورویی، نفاق اهل بیتش هنوز تشنه‌اند آیا آب بر آن‌ها عرضه می‌کنیم؟ آیا محبتمان به حسین علیه السلام چون محبت اهل کوفه، محبتی زودگذر و احساسی است؟ محبتی که وابسته به موقعیت است! و دین در زبانمان جز لقی لقی نیست؟ و اگر پای منافع دنیوی پیش آید پاپس کشیده و امام را تنها می‌گذاریم؟ آری، مردم کوفه شیعه بودند ۱۸ هزار نامه به امام نوشتند که امام، میوه‌های ما رسیده و محصولاتمان آماده بهره‌برداریست و آماده پذیرایی از توئیم. اهل ما مثل اهل توست. از ظلم زمانه به خروش آمدیم بر معاویه و یزید لعنت می‌فرستیم و آماده قدم تو هستیم و افسوس که این شیعیان احساسی با روی کار آمدن ابن زیاد وقتی دیدند جانشان و موقعیتشان، خانواده‌شان در خطر است به بهانه‌های مختلف عقب رفتند یکی به بهانه این که فرزند کوچک دارم و خانواده‌ام تنها هستند. یکی به بهانه قرض داشتن، یکی به بهانه پیری پدر و مادر، یکی به بهانه خرابی خانه و از بین رفتن کسب و کار و مزرعه‌اش و ... همه رفتند، همه، همه، همه سفیر امام با اهل بیتش بی‌کس و تنها ماند و همان شیعه‌های احساسی، کمر به قتلش بستند و فاجعه‌ای عظیم را رغم زدند که در هیچ جای دنیا مثال زدنی نیست. انطباق تاریخ با حالات وجودی و نفسانی خود از اهم وظایف است واقعاً در این امتحانات الهی ما در کدام صف قرار داریم؟ آیا شیعه احساسی مثل مردم کوفه هستیم که امام زمانمان را طلب می‌کنیم و او را تنها می‌گذاریم یا حرور بدنمان را در دفاع از امام زمانمان نثار و خونمان را فدا می‌کنیم.

«بدرستی که انسان بر نفسش بصیر است اگر چه عذر بیاورد.»

### حضرت عبدالعظیم علیه السلام تفسیر عملی سوره العصر

شیعه واقعی بودن و در ردیف ولی ائمه قرار گرفتن طریق پرفراز و نشیب و صعبی است که مرد راه و مرکبی راهوار می طلبد. خون دلها طلب می کند و مصائب به وجود می آورد و این مسیر، مسیر مردان خداست که «وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» آری این سرورش سوره العصر است، و عصر حکایت از عصاره و فشرده و فشار دارد که، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ که انسان شیعه واقعی نیست و در خسران است، مگر کسانی که ایمان به خدا و رسولش و ائمه آوردند زیر فشار، و عمل صالح انجام دادند تحت فشار (عصر) و به حق توصیه کردند (با فشار) و توصیه به صبر کردند و صابر بودند در مقابل فشار.

شیعه واقعی در سایه عصر تحقق می یابد که «خَلَقَ الْإِنْسَانَ فِي كَيْدٍ» شیعه واقعی بودن با عصر همراه است، پس کسی که مادامی که عصر وجود ندارد دم از شیعه‌گی زند و در مواقع عصر از اصول خود عدول کند شیعه واقعی نیست و دم زند او از ائمه دم زند اهل کوفه از حسین است که در مواجه شدن با عصر، امام را به شهادت رساندند. خطر شیعه احساسی، از خطر کفار و منافقان برای طریق امام بدتر است و آنها اصحاب شیطانند و به ظاهر لباس شیعه‌گی به تن کردند و امید نجات دارند.

### حضرت عبدالعظیم علیه السلام سید تزکیه شده

شیعه بودن و شیعه ماندن و شیعه زندگی کردن طریقی دشوار و صعب است که اصلاح نفس، تزکیه می طلبد و جهاد اکبر در آن حرف اول را می زند و حضرت عبدالعظیم علیه السلام که شیعه بودنش به تأیید امام زمانش می رسد طلایه دار و ویژگی صعب و دشواری است و وجود نفسی زکی و تزکیه شده و فاتح جهاد اکبر مستلزم این مدال افتخار است که عبدالعظیم علیه السلام به سینه آویخته است.

عبدالعظیم علیه السلام، شیعه واقعی، نمادی از تقوا و ورع در سایه ولایت می باشد که در طریق هدایت سر از پا نمی شناسد و در فشارهای دوران به زانو در نمی آید و چون اصحاب سید



الشهداء جان و مال و همه چیز را در طریق هدایت فدا می‌کند، شیعه احساسی نیست و فقط از امام، لفظ آن و از دین به احکام اکتفا کرده باشد و در مرتبه هدایت به مرتبه‌ای رسیده که نه تنها مورد تأیید ائمه هدی با عبارات صریح قرار می‌گیرد بلکه زیارتش نیز به مثابه زیارت سید الشهداء می‌شود. پس **السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ**، سلام بر تو ای آقای تزکیه شده آری شیعه واقعی نمادش حضرت عبدالعظیم علیه السلام هویدا شده و ایشان اسوه حسنه و ولایتمداری و قبله گاه شیعه بودن در هر عصری می‌باشد.

و همان طور که در زیارتنامه حضرتش ذکر شده اولین شاخصه و خصائص کریمه‌اش «زکی بودن» یعنی تزکیه شده است که «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا**» و «**وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا**» و مشمول آیه «**وَيَزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**» می‌باشد که تا تزکیه نباشد نور علم در انسان شعله‌ور نخواهد شد پس اولین خصیصه سید الکریم «زکی» بودن آن جناب و فاتح جهاد اکبر بودن ایشان است که تحت هدایت امام زمانش قرار گرفته و چون مشکوتی منور به نور الله روشن‌گر طریق هدایت شده است.

قلب سلیم و تزکیه شده حضرت عبدالعظیم، تجلیگاه ذات رحمان و رحیم بوده و حامل عرش الهی که قلب المؤمن عرش الله و انوار منور معصومین چون قندیل‌هایی پیرامون آن عرش را واگرفته‌اند. پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام با تزکیه نور خود را شناخته و به واسطه آن نور خدا و ائمه هدی ادراک وجود نموده است و مزین به مدال «**أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا**» شده است. یعنی شیعه حق و حقیقی، جنب ائمه و جبل ائمه در وی نمودار شده است و چنگ زدن به این جبل چنگ زدن به جبل الله و استمساک به عروة الوثقی خواهد بود.

پس شناخت حسی و مرتبه پایین نیز می‌تواند زمینه ساز شناخت نورانی ائمه هدی باشد، هر آینه اولین گام سیر الی الله را نشان می‌دهد البته شرطها و شروطها به شرط آن که آن مرحله، مرحله گذر باشد نه ماندن و چراغ دیدن نفس خویش و محک عیار جان خود با آن شود چرا که تاریخ عبرت‌ها دارد و کسی به اعلا درجه رفعت صعود یابد که اولابصار بوده و در تاریخ نظر کرده و عبرت‌هایی از آن را در خود تجلی دهد. طریق هدایت را از ضلالت تمیز دهد. و درس‌های بزرگ تاریخ را نه برای گذراندن وقت و عمر گرانمایه بلکه برای اصلاح نفس و دیدن عیار وجود خود بکار بندد که تاریخ بزرگ‌ترین معلم انسان‌هاست.

### حضرت عبدالعظیم علیه السلام مسلمان واقعی و شیعه حقیقی تمام ائمه هدی

با نگاهی عمیق به تاریخ اسلام و پیامدهای پرفراز و نشیب آن در عصر نبوی و بعد از آن با نگاه به بحران‌ها و جنگ‌ها، صلح‌ها و تندبادهای چهره پر فروغ اسوه‌های مقاومت و ایثار و مسلمین حقیقی نمودار شده و خداوند سبحان در سروش وحی از آن‌ها تجلیل کرده و وعده جنت و قرب خویش را در آخرت و سکینه و آرامش را در دنیا برایشان به ارمغان آورده و صورت‌های منافق و پراز تزویر و نیز هرازگاهی خودنمایی می‌کردند و سره از ناسره تمایز پیدا می‌کرد.

ندای وحی الهی در قرآن طنین زیبایی صفات طریقتگران راه هدایت و صراط مستقیم و سراج منیر را بارها و بارها ذکر کرده و راه را نشان داده و بیراهه‌ها را نمایان ساخته است. مدح مسلمین واقعی و مؤمنین حقیقی به مناسبت‌های مختلف و تجلی آن‌ها در حوادث و رویدادهای گوناگون در جای جای قرآن کریم به چشم می‌خورد، و اسوه توسط خدای سبحان اشاره می‌شود و مسلمانان در طول تاریخ با سرمشق قرار دادن اسوه و تلاش به نزدیکی وجود با آن ذات مقدس زمینه ارتقای وجودی خود در راستای رسیدن به هدف حقیقی آفرینش را محقق می‌سازند. قرآن کتاب هدایت است و منطبق با صراط مستقیم، کتاب داستان و قصه نیست و خداوند سبحان قصه‌گو و داستان سرا نمی‌باشد بلکه تمام آیات نور قرآن منور به نور هدایت و حکایتگر اسوه حسنه و نشان دادن ویژگی‌های آن اسوه در شخصیت‌های منوره می‌باشد، یعنی حکایت از موسی، حکایت از آن اسوه است، داستان عیسی، داستان همان اسوه است. ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام و ویژگی‌های همان اسوه است و یوسف حکایت و نشان همان اسوه است آری تمام ویژگی‌های انبیاء، توحید، عدالت، زیبایی کردار و گفتار، صبر استقامت، شهادت، توکل، کرامت، شهامت همه و همه در او جلوه‌گر است. علم آدم، توحید و توکل ابراهیم، صبر ایوب، جمال یوسف، شهادت یحیی، جلالت عیسی، کرامت موسی، نجابت نوح روایتگر و جوهری از آن اسوه حسنه هستند. حاکی از مراتب وجودی انسان، که برای رسیدن به آن حقیقت باید پشت سر گذارد. انسان در ابتدای راه باید آدم شود و از عصیان‌ها به خداوند متعال به واسطه کلمات طیبه‌ای نزدیک شود و توبه کند بعد نبی الله شود که همه وجودش خبر از خدا دهد تا در مسیر بعدی به خلیل الله بودن و کلیم الله بودن برسد و در مرتبه بعدی به درجه روح الله و حبیب خداوند دست یابد و ولی الله شود، حکایت

قرآن، حکایت سیر وجود انسان است از مراتب سفلی تا مراتب اولی، پس می‌توان از آن به ولی مدون و مکتوب نام برد یعنی اگر بخواهیم آن اسوه حسنه را در قالب الفاظ معرفی کنیم می‌شود کتاب الله، اگر در غالب عالم معرفی کنیم کون جامع و اگر در قالب انسان معرفی کنیم ولی الله اعظم و اسوه حسنه عصر خواهد بود. پس هر کس این نور هدایت را درک کرد، از مؤمنون حقیقی است و هر کس از این نور اعراض کرد حقیقت قرآن را درک نکرد و جزء مغضوبین و یا ضالین قرار دارد. که خداوند سبحان در قرآن می‌فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» که من را غفار خواهد یافت کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد اما پس از آن که از طریق هدایت پیروی کرد و می‌شود گفت اگر از طریق هدایت اعراض کرد توبه و عمل صالحش وی را مشمول غفارت خدا نمی‌کند قرآن کریم شرح سوره حمد است و سوره حمد چنانچه حضرت رسول اکرم در غدیر خم می‌فرمایند در شأن ائمه اطهار نازل شده است پس خود حدیث مفصل بخوان بر این مجمل.

پس خدایا «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

خداوندا ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که به آن‌ها نعمت دادی و نعمتت را بر آن‌ها تمام کردی.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» آری راه کسانی را که نعمت را بر آن‌ها تمام کردی نه کسانی که در مقابلشان صف آرای کردند و نه کسانی که در مورد آن‌ها غلو کردند و یا اصلاً بی‌اعتنایی نمودند. که حضرت امیر می‌فرماید: «نحن النمرقه الوسطی، بهار يلحق التالي و اليها يرجع الغالی»

حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه سالک «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» جای جای قرآن سخن از طریقتگران راه هدایت است اگر بدنبال حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه و خصائصش می‌باشی در قرآن نظر کن و سعی کن که در ردیف آن‌ها قرار گیری، حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه از کسانی بود که انعمت علیهم بود و خداوند وی را بر صراط مستقیم قرار داده بود «لا تعبد الشيطان انه لكم عدو المبين و فتعبدوني هذا صراط المستقيم»

در اصول کافی نیامده است که احمد، عن عبدالعظیم عن هشام بن الحکم عن ابی

عبدالله عليه السلام قال: «هذا صراط على مستقيم»

امام صادق عليه السلام فرمود: «این راه علی است که مستقیم است.»  
حضرت عبدالعظیم عليه السلام صراط مستقیم را شناخت و در آن طریق استقامت و پابرجا ماند  
به وسیله آن صراط راه الهی را با تمام صلابت طی نمود.

احمد بن مهران عن عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی، عن موسی بن محمد عن یونس بن یعقوب عن ذکره عن ابی جعفر عليه السلام فی قوله تعالی: «والو استقاموا علی الطرقة لاسقیناهم ماء عذقا»

«قَالَ يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَيَّ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ عليه السلام وَقَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهَيْهِمْ لَأَسْقِيَنَاهُمْ مَاءً عَذَقًا يَقُولُ لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمْ الْإِيمَانَ وَ الطَّرِيقَةَ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ وَ الْأَوْصِيَاءِ»

حضرت عبدالعظیم عليه السلام صراط مستقیم را شناخت و در آن طریق استقامت و پابرجا ماند  
به وسیله آن صراط راه الهی را با تمام صلابت طی نمود.

أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَيَّ الطَّرِيقَةَ لَأَسْقِيَنَاهُمْ مَاءً عَذَقًا»

«قَالَ: يَعْنِي لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَيَّ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ ع وَقَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهَيْهِمْ لَأَسْقِيَنَاهُمْ مَاءً عَذَقًا يَقُولُ لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمْ الْإِيمَانَ وَ الطَّرِيقَةَ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ وَ الْأَوْصِيَاءِ»

حضرت باقر عليه السلام درباره آیه شریفه «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَيَّ الطَّرِيقَةَ لَأَسْقِيَنَاهُمْ مَاءً عَذَقًا» فرمود اگر مردم در ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام و اوصیاء و فرزندان او مستقیم و پابرجا باشند.

از اوامر آنان اطاعت کنند، و نهی آن‌ها را بپذیرند ما این‌گونه افراد را از آب گوارا سیراب خواهیم کرد و همچنین می‌فرمود: ما دل این اشخاص را از ایمان پر خواهیم نمود. و مقصود از «طریقه» در این آیه مبارکه ایمان به ولایت علی بن ابی طالب و اوصیاء ایشان عليه السلام می‌باش.

### حضرت عبدالعظیم علیہ السلام ساقی جام معرفت و عرفان ربانی

حضرت عبدالعظیم علیہ السلام صراط مستقیم را شناخت و بر آن استوار بود و به دست ساقی آب گوارا نوشید.

الا یا ایہا الساقی ادر کاساً و ناولہا      کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها  
 «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» این همان شراب، عارفانه است کہ واصلان دم از آن زده و از  
 ساقی طلب می کنند

ساقیا بده جامی ز آن شراب روحانی      تا دمی بیاسایم زین حجاب جسمانی  
 و در زیارتنامه مشهور حضرت عبدالعظیم علیہ السلام و فاطمه معصومه علیها السلام چنین آمده:  
 سَقَانَا بِكَاسِ جَدِّكَ مِنْ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ  
 همان طور کہ دیده شد ساقی، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیہ السلام است کہ  
 سالکان را از شرایط طهور سیراب می سازد:

بیا ساقی آن می کہ حال آورد	کرامت فزاید کمال آورد
بمن ده کہ بس بی دل افتاده ام	وزین هر دو بی حاصل افتاده ام
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز	کہ گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بده تا روم برفلک شیر گیر	بہم برزیم این گریگ پیر
بیا ساقی آن بکر مستور مست	کہ اندر خرابات دارد نشست
بمن ده کہ بدنامہ خواہم شدن	مرید می و جام خواہم شدن
بیا ساقی آن می کہ حور بہشت	عبیر ملایک در آن می سرشت
بده تا بخوری در آتش کنم	دماغ خود را دمی خوش کنم

حضرت عبدالعظیم علیہ السلام مخمور جام علوی و سیراب بہ شراب ربوبی بدست علی بن ابی طالب است. عبدالعظیم علیہ السلام عارف طریق ہدایت و ساقی طریقتگران ولایت می باشد او متصل بہ خم روحانی و مشرب آب صمدا نیست. هر کس در طریق سلوک واقعی قرار گیرد مقام وی را می بیند و از دستان او سیراب می شود کہ او منبع فیض ولایت در شاہراہ ائمہ ہدی می باشد.

عارفی نیست کہ مقام وی را ندیدہ و آب ہدایت وی را نکشیدہ و از طریق او واصل بہ فنا نشدہ باشد. چرا کہ او ولی حقیقی ائمہ اطہار است و مظهر، منور بہ نور آنہا، اتصال بہ ایشان از طریق وی و قرب بہ آنہا با قرب بہ ذات نورانی وی میسور است.



به حضرت عبدالعظیم علیه السلام نعمت داده شده و خود نماد رحمت الهی است  
 حضرت عبدالعظیم علیه السلام مصداق آیه کریمه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» است که همه  
 عارفان و طریقتگران مسیر الی الله هر روز ده مرتبه از خداوند منان طلب می کنند که جزو  
 آن ها و مزین به خصائص آن ها گردند و از جمله ضالین و مغضوبین قرار نگیرند. مغضوبین و  
 ظالین از طریقت اولیا که هر کس در طریق هدایت داخل نشود از آن گروه است.  
 احمد، عن عبدالعظیم، عن محمد بن الفضیل عن ابی حمزه، عن ابی جعفر علیه السلام قال: نزل  
 جبرئیل بهذه الایة هكذا: قال اکثر الناس - بولاية علی - الا كفورا؛ حضرت عبدالعظیم از قول  
 امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد «بیشتر مردم (نسبت به ولایت علی)  
 جز ناسپاسی نخواستند.

و در حدیث دیگر با همان سند قال: و نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الایة هكذا و قل الحق من  
 ربکم (فی ولایة علی) فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین (آل محمد) ناراً  
 و فرمود جبرئیل علیه السلام این آیه را این گونه نازل کرد: «بگو این حق از پروردگار شماست.  
 (درباره ولایت علی هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد منکر شود، ما برای ستمگران (به  
 آل محمد) آتشی آماده کرده ایم.

و در حدیث دیگر:

عن عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی، عن محمد بن الفضیل، عن ابن جعفر بن ابی  
 جعفر علیه السلام قال تنزل جبرئیل علیه السلام بهذه الایة هكذا (ان الذین کفروا و ظلموا آل محمد حقهم،

لم یکن

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي  
 جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَنَزَّلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ  
 يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقاً. إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى  
 اللَّهِ يَسِيرًا

حضرت عبدالعظیم می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

این آیه را این گونه نازل کرد:

«همانا کسانی که (نسبت به حق آل محمد) ستم کردند خداوند نمی‌آمرزدشان و به راهی هدایتشان نکند، جز راه دوزخ که همیشه در آن جاودانند و این برای خدا آسان است. و نوع کلام عبدالعظیم علیه السلام، فروغ کلام مفسرین وحی الهی است که خداوند درباره نسبت قرآن به آن‌ها می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» چرا که آن‌ها خود آیات الهی و مخاطب الهی و ترجمان وحی الهی هستند. این مطهرون همان انواری هستند که خداوند سبحان در شأنشان فرمود: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا» پس فهمیدن کلام الهی تنها در طریق اینان و با آنان صورت می‌گیرد.

قال رسول الله: عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ پس برای رسیدن به مقصود که رسیدن به عقل محض و نور الانوار و ادراک اعلی می‌باشد مسیری جز راه آنان وجود ندارد که:

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَسْبَاطُ بِيَّاعِ الرُّطْبِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ "إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ إِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ" قَالَ فَقَالَ نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ وَ السَّبِيلُ فِينَا مُقِيمٌ، الكافي ۱/۲۸۱، حضرت عبدالعظیم عليه السلام از حضرت صادق عليه السلام روایت می‌کند که اسباط گوید در خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم مردی از وی درباره آیه شریفه "إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ إِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ" سوال می‌کرد:

راوی گفت: حضرت در جواب او فرمود: «مقصود از "متوسمین" ما هستیم و "سبیل مقیم" هم راهی است که ما وی را بپا داشته‌ایم یعنی باید مردم از طریق ما بروند تا به سر منزل مقصود برسند.

### حضرت عبدالعظیم عليه السلام سالک مراتب ایمان در پرتو ولایت علوی

مصدق حضرت عبدالعظیم عليه السلام در قرآن در آیات کریمه‌ای است که خطاب را متوجه یا ایها الذین آمنوا می‌فرماید، چرا که ایشان مراتب ایمان را در نور دیده و به قلب ایمان آورده، و در مراتب ایمان به کمال رسیده ایمان از زبان او به صدر او و از صدر به قلب او و از قلب به فؤاد او از فؤاد به لب او سریان یافته و تجلی گاه ذات رحمان و رحیم شده چرا که اگر چنانچه ایمان مراتب قلب را از صدر تا لب پیماید انسان در جایگاه اولی الاباب قرار می‌گیرد و لب در



مرتبه خود بالاترین مرحله قلب است. و جایگاه عرش الهی است هر کس به لب خود وارد شود وارد به عرش الهی شده هر که به لب خود توجه کند به خدا توجه شده «فی مقصد الصدق عند ملیک المقتدر» لب جایگاهی است که تجلیگاه اسم اعظم الهی است و جایگاه امانت که در سینه انسان به ودیعت نهاده شده، انسان در پرتو ایمان، مراتب مختلف قلب را می‌پیماید. و به حریم قدس الهی وارد می‌شود. لب مقام انسان در بالاترین مرتبه وجودش خویش است منتهای کمال و اعلا درجه رتبه انسانی، توجه انسان به لب وجودی خود توجه به خداست و ذکر اکبر خداوند در آن نهفته، لب جایگاهی است که نور ائمه هدی در آن به عرصه ظهور می‌رسند. پس ذکر الهی و توجه به اهل بیت (علیهم السلام) توجه وجودی به اعلا درجه وجودی هر شخص است هر کس جایگاه خود را در آن مرتبه جستجو کند و ببیند. متوجه به الله است و هر کس مرتبه خود را در پست‌ترین مراحل وجودی مثل شهوت و غضب و ... جستجو کند متوجه به غیر خدا شده پس توجه به خدا و حقیقت توجه به خویشتن است در اعلا درجه وجودی.

سال‌ها در طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز کنف کون و مکان بیرون رود طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

پس عبادت وجودی، و تسبیح الهی که به معنای شناور شدن انسان به سوی درجه کمال است با توجه به ذات خویشتن در اعلا درجه وجودی میسور است و این لب آدمی است که فیضان رحمت الهی از آن صورت می‌گیرد «و فی السماء رزقکم و ما توعدون» که این رزق، رحمت الهی است که از سماء وجود بلندترین مرتبه وجود نشأت می‌گیرد. پس هر کس توجهش به وجه الهی خود بیشتر شود ادراک رحمتش بیشتر خواهد شد و هر کس به این مرحله نزدیک شود به خدای سبحان نزدیک‌تر است و وارد شدن در آن حریم وارد شدن به حریم الهی است «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» .

و وارد شدن در آن حریم وارد شدن به عرش الهی و قرب پیدا کردن به ذات ربوبی می‌باشد. پس سیر الی الله سیر در مراتب وجودی خود و توجه به خویشتن است و خود فراموشی، غفلت از ذات اقدس اله و فراموشی ائمه هدی است «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» آری هر کس خود را شناخت خدا را شناخت هر کس خود را در مرتبه لب دید، خداوند را دید، و به مرحله‌ای وارد شد که می‌گوید: من خدایی را که ندیدم پرستش نمی‌کنم، پس هر

کس مقام واقعی خود را شناخت، مقام واقعی خدا را شناخت و هر کس ایمان به خود در مرحله لب پیدا کرد به خداوند منان ایمان آورده است و بالتبع به رسول خدا و مقام ائمه ایمان آورده است و ایمان کامل، ایمانی است که مقام نورانیت رسول اکرم و ائمه هدی در راستای نورانیت الهی از طریق خودشناسی میسور شود.

«چنانچه أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاذِبِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى "فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ التَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا" فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ التَّوْرُ وَ اللَّهُ الْأَيْمَةُ عليه السلام.

يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوُرٌ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمُ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ وَ يَغْشَاهُمْ بِهَا»

فرمود: یا اباخالد! به خداوند سوگند مقصود از این «نور» ائمه عليهم السلام هستند. یا اباخالد! نور امام در دل‌های اهل ایمان از نور آفتاب تابان روشن‌تر است، و ائمه هستند که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کنند و خداوند هر گاه مشیتش تعلق بگیرد از تابش این نور به قلوب جماعتی جلوگیری می‌کند و در نتیجه دل‌های آنان تاریخ و ظلمانی می‌شود.

اهل ایمان کسانی هستند که در مرحله ایمان به وادی لب وارد شده‌اند و نور رحمانی را در خود جستجو کرده و به بارگاه قدس راه یافته‌اند و هر کس به این مرحله وارد شود و مقام توحید را به مقام نورانیت ائمه و مقام ائمه را به نورانیت مقام توحید الهی درک می‌کند. و این نور در قلوب زکی تجلی می‌یابد و اولین مرحله وارد شدن به وادی خودشناسی که طریق الی الله است تزکیه دل از غیر الله است و همان طور که گفتیم تزکیه دل از غیر الله یعنی توجه به بعد وجودی خود در مرتبه الهی و وارد شدن به وادی لب و از الوالاباب قرار گرفتن است و تزکیه دل که آماده کردن آن و طی طریق الی الله است در سایه تقوی صورت می‌گیرد. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» که با کرامت‌ترین شما و کریم‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.

حضرت عبدالعظیم عليه السلام در وادی ایمان، به منتها درجه ایمان راه یافته و نورانیت الهی و ائمه هدی را درک کرده و نورانیت آن‌ها در قلب وی منور شده و وجودش به نور آن‌ها روشن

شده است و چون مشکوتی منور و کوکب دری و درخشانی هدایتگر ره‌پویان طریق معرفت گشته، مشکوتی که نورش، نور خدا و ائمه هدی و زینتش از شجره طیبه زیتون که نه شرقی است و نه غربی این نوری است مافوق نورها و نور علی نور یهدی الله لنوره و خداست که عبادش را از طریق این مشکاة و نور منور او هدایت می‌کند و در سرزمین کرامت، با منتها درجه تقوی جلوه کرده و از اکرمکم عندالله شده پس مزین به نام «سید الکریم» گشته است سید و آقایی که پرتو کرامت او در سایه ایمان کامل و تقوی عظیم وی میسور شده و کریم‌ترین انسان‌ها نزد خداوند سبحان است. کرامت خاصی که از طریق مادی بلکه بالاتر از آن در طریق وجودی به وی افزوده شده پس از خصائص ایشان کریم بودنشان در سایه تقوی و زکی بودن ایشان و منور بودنشان به نرو اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

### سید الکریم لقب برازنده حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام

عارف سالک می‌تواند حضرت سید الکریم عبدالعظیم علیه‌السلام را در مراتب وجودی خود و در وجود خود جستجو کند مرتبه وجودی خاصی که قرین جنب الله قرار گرفته و از زمزم کرامت آن‌ها سیراب است و خود کریم است و ساقی طریقتگران سیرا اعلای وجود او خود مجرای افاضات کرامات الهی است و نور و رحمت و رحمانیت از سوی اعلا درجه وجودی به جانب او در سرازیر است و مقرب درگاه ائمه هدی علیهم‌السلام و مجرای رحمت ائمه علیهم‌السلام به مراتب مادون خود می‌باشد که وی جنب ائمه علیهم‌السلام است به همان گونه که آن‌ها حبل الله و جنب الله هستند. جنب ائمه اطهار است و نور کرامت را از آن‌ها دریافت می‌کند و حبل ائمه اطهار است و این نور را به سالکان و مستحقان راه معرفت افزوده می‌کند. پس عارف بالله در مسیر طریقت خود از انفاس قدسی و روح مطهر وی مدد می‌جوید و به بارگاه کرامت متصل می‌شود. و مقرب وی می‌شود تا مقرب ائمه شود و بالتبع به مقام قرب الهی برسند.

همت طلب از باطن پیران سحرگیر      زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

### حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام اسوه متقین همه اعصار

آری، شکوه تقوی حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام وی را وارد وادی کرامت نمود و از اکرمین تام در قرب خداوند سبحان قرار داد. و این است وصف متقین و نمود آن‌ها، ای سالک عارف،

حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در وجود خود جستجو کن. سعی کن مقرب وجود وی شوی تا ارتقا یابی، وصف متقین از مراتب مادون میسر نیست و این متقین هستند که خود را می‌شناسند پس آن کسی که به آن وادی وارد نشده چگونه آن را توصیف کند؟ و چگونه گوی سخن را در آن میدان به حرکت آورد پس جستجو کن صفت متقین را در وجود خود به فرمایش سید المتقین امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه همام:

«رَوِيَ أَنَّ صَاحِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَتَثَاقَلَ عَن جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَمَامُ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ:

گفته شد یکی از یاران پرهیزگار امام علیه السلام به نام همام بن شریح گفت: ای امیر المؤمنین پرهیزکاران را برای من طوری وصف نما که گویی آنان را با چشم می‌بینم. امام علیه السلام در پاسخ وی درنگی کرد و فرمود: ای همام! از خدا بترسد و نیکوکار باشد که خداوند با نیکوکاران و پرهیزکاران است اما همام دست بردار نبود و اصرار ورزید، تا آن‌که امام علیه السلام تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان کند. پس خداوند را سپاس و ثنا گفت، و بر پیامبرش درود فرستاد و فرمود: [حقیر گویم - مؤلف ... خداوند رحمت کند همان را که توصیف حال متقین را از امام المتقین علیه السلام با اصرار فراوان پرسید تا چهره تابناک آن‌ها بر ما مشخص شود و خصوصیات آنان بر ما هویدا گردد و شخصیت وجودیشان و سلوک و مرامشان، اخلاق و سکناتشان به افق جان‌ها منور و فروزان گردد. تا دلیل کرامتشان، عزت و شرفشان و راه سلوک و قدمگاهشان مشخص شود و معلوم گردد که عبدالعظیم علیه اسلام در طریقتش چه منش و روشی را دنبال کرد. و در زندگی چه خصائصی را به همراه داشت که مزین به مدال پرافتخار «انت ولینا حقاً» از سوی امام زمانش گردید و در حیات و ممات، مورد توجه، ولی الله اعظم علیه السلام قرار گرفت آری این است صفات متقین و روشن حضرت عبدالعظیم علیه السلام]

### سیماء المتقین

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَن طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ

اما بعد، پس خداوند سبحان خلق را خلق کرد در صورتی که در هنگام خلقشان از طاعتشان بی‌نیاز و از معصیتشان در امان بود، بدرستی که معصیت آن‌ها ضرری و لا تنفعه طاعة من اطاعه فقسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ بِرِوَاغٍ وَ طَاعَتِهَا نَفْعٌ لِّهَا وَ نَدَاةٌ لِّهَا. زندگیشان را بینشان تقسیم کرد و هر کس را در جایگاه خود قرار داد.

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مُنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَّاضُعُ

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ

پس متقین در دنیا آن‌ها دارای فضائل هستند.

مُنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ

سخنشان درست

وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ

و پوششان میانه‌روی

وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَّاضُعُ

و منششان تواضع

غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

چشمانشان را از آنچه خدا حرام کرده سلب می‌کنند.

وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ

و گوش‌هایشان را وقف شنیدن علوم پرفایده می‌کنند.

نَزَّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَّلَتْ فِي الرَّحَاءِ

حالشان در حالت بلاء و آرامش یکسان است.

وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ [لَهُمْ] عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ

عَيْنٍ

اگر اجلی که خداوند مقرر کرده وجود نداشت در اجسامشان به اندازه چشم زدنی درنگ

نمی‌کردند.

شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ

به سوی ثواب شوق دارند.

## وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ

و از عذاب الهی می ترسند.

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ

خداوند در نزدشان عظیم و هر آنچه غیر اوست حقیر می بینند.

فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ

قدر و منزلت بهشت نزدشان چنان است که در آن منعمند.

وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ

و قدر و حساب آتش نزدشان چونان است که در آن معذبند.

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ

قلب هایشان اندوهگین

وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ

و شرشان به مردم نمی رسد.

وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ

و بدن هایشان لاغر

وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ

و نیازهایشان کم است.

وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ

و نفسشان عقیف می باشد.

صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ

روزهای کوتاهی را برای رسیدن به راحتی ابدی صبر می کنند.

تِجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ

تجارتی پرسود که خداوند برای آنها مقرر فرموده

أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا

دنیا به سویشان رغبت می کند و آنها از آن گریزانند.

وَ أَسْرَتُهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا

دنیا به اسارتشان می خواند و آنها برای گریز از آن جانشان را فدا می کنند.

لیالی المتقین

شب‌های متقین

أَمَّا اللَّيْلُ

اما شب

فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ

بر پا ایستاده‌اند.

تَالِيْنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلاً

و جزء‌های قرآن را تلاوت می‌کنند، اما تلاوتی تلاوت کردنی

يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ

به وسیله آن نفوس خود را محزون می‌کنند.

وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ

و به وسیله آن دوی دردهای خود را می‌یابند.

فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا

پس چون به آیه‌ای برخورد کردند که در آن تشویق است ارکانشان به آن توجه می‌شود.

وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ

و در نفسشان شوق طالع می‌شود گویی در مقابل دیدگان‌شان قرار گرفته

وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ

و چون بر آیه‌ای مرور می‌کنند که در آن ترساندن است با گوش قلبشان می‌شنوند.

وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ

تو گویی زفیر جهنم صدای شعله‌های آن به گوششان می‌رسد.

فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِّشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ

يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ

کمرشان خم می‌شود و با دست و پا به خاک می‌افتند و از خدا آزادی خود را از جهنم

طلب می‌کنند.

وَ أَمَّا النَّهَارُ

و اما روز

فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ

دانشمندانی بردبار

أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ

نیکوکارانی به تقوا

قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ

که خوف الهی آنان را چون تیر تراشیده لاغر کرده

يُنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرَضَى

وقتی کسی آن‌ها را می‌بیند گمان می‌برد که مریض است.

وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا

و قوم خود می‌گوید که مریض نیست و می‌گوید اما پریشانش

و لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ

نشان از پریشانی امری بزرگ و عظیم است.

لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ

از اعمال کمشان راضی نیستند

و لَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ

و از اعمال زیادشان را نمی‌شمارند

فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ

پس همراه نفسشان را متهم کرده

و مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ

و از اعمالشان ترسانند

إِذَا زَكَّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ

و چون فردی تعریفشان را کند از آنچه گفته بر خود می‌ترسند.

فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا

يُقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ

پس می‌گویند: «من به نفس خودم از غیر خودم داناترم و خداوند از خودم نیز بر من

بی‌نیاز، پس باز الهی به آنچه می‌گویند مؤاخذه‌ام مفرما و مرا بهتر از آنچه فکر می‌کنند قرار ده



و ببخش از من آنچه را که آن‌ها نمی‌دانند.

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ

پس علامت یکی از آن‌ها وقتی وی را ببینی به این گونه است:

قُوَّةً فِي دِينٍ

در دینش قوی

وَ حَزْماً فِي لِينٍ

نرم خو و دور اندیش

وَ إِيمَاناً فِي يَقِينٍ

در ایمانش یقین (موج می‌زند)

وَ حِرْصاً فِي عِلْمٍ

کسب دانش حریض

وَ عِلْماً فِي حِلْمٍ

و علمش توأم با صبر می‌باشد.

وَ قُصْداً فِي غِنَى

میانه رویش در غنی بودن مشهود

وَ حُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ

و خشوعش در عبادت

وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ

و در تنگدستی‌اش آراستگی وجود دارد.

وَ صَبْراً فِي شِدَّةٍ

و در شدت‌ها صابر

وَ طَلَباً فِي حَلَالٍ

و در طلب حلال کوشا

وَ نَشَاطاً فِي هُدًى

و در مسیر هدایت با نشاط است.

وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ

و از طمع بدور

يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ

عامل اعمال صالح البته با ترس می باشد.

يُمْسِي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ

شب می کند در صورتی که همتش شکر

وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ

و صبح می کند در صورتی که همتش ذکر است

يَبِيْتُ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا

شب می خوابد ترسان و صبح می کند شادان

حَذِرًا لِمَا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ

ترس از آن چیزی که در غفلت گذشته

وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ

از آنچه از فضل خدای به آن‌ها عنایت شده شادند

إِنْ اسْتَضَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ

و بر نفس خود بدانچه دوست دارند سخت گیرند.

فُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ

روشنی چشمشان بدان چیزی است که زوالی ندارد

وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى

و نسبت به آنچه که فانی است زهد می ورزند

يَمْرُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ

صبرشان از علمشان نشأت گرفته

وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ

و عملشان با گفتارشان برابر است

تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلُهُ

آرزوهایشان کوتاه

فَلِيلًا زَلُّهُ

و معونتشان کم است.

خَاشِعًا قَلْبُهُ

قلب‌هایشان خاشع است.

قَانِعَةً نَفْسُهُ

و نفسشان قانع است.

قَالَ فَصَبَحَ هَمَّامٌ صَبْعَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أ هَكَذَا تَصْنَعُ  
الْمَوَاعِظُ بِالْبَالِغَةِ بِأَهْلِهَا فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ فَمَا بِالكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام وَيُحَكُّ إِنَّ لِكُلِّ  
أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعُدُّوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ فَمَهَلًا لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى  
لِسَانِكَ؛

و سخن امام که به اینجا رسید، ناگهان همام ناله‌ای زد و جان داد. امام عليه السلام فرمود:

سوگند به خدا من از این پیش آمد بر همام می‌ترسیدم

سپس گفت: آیا پندهای بلیع بر کسانی که پذیرنده آن هستند این چنین است؟

شخصی پرسید و گفت: چرا با تو چنین نکرد؟ امام عليه السلام فرمود:

وای بر تو هر اجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیفتد و وقت مشخصی دارد که از آن

تجاوز نکنند آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو. که شیطان آن را به زبانت رانده است.

اگر می‌خواهی سیمای حضرت عبدالعظیم عليه السلام را بنگری به سیمای متقین در خطبه همام،

امام علی ابن ابی طالب عليه السلام نظاره کن، سیمائی که همام علیه الرحمه دارد و وقتی وجود وی را

بر او توسط امام المتقین عليه السلام جلوه می‌کند روح مبارکش از بدن جدا می‌شود، درک وجود

حضرتش، مراتب می‌خواهد و هر کسی را با رای تحمل آن وجود نورانی را ندارد. درک

وجودش معرفت و ادراک بلندی را می‌طلبد چرا که نورش با نور ائمه عجین شده و اگر آن‌ها

حبل الله و جنب الله هستند وی حبل الائمة و جنب الائمة است.

حضرت عبدالعظیم عليه السلام سالک مراتب وجودی انسان کامل

حضرت عبدالعظیم عليه السلام صفی ائمه است و آن‌ها صفی الله هستند، او برگزیده ائمه است

شخصیتی است که به عنوان نماینده امام و سفیر امام زمان خود و نائب بر حقش و وکیل امام

زمان و باب وی به سوی مردم گسیل می‌شود. امام زمانش امام علی الهادی علیه السلام خطاب به حماد رازی که بر وی وارد شده بود و از مسائل حلال و حرام می‌پرسید فرمودند «حماد! اگر برای تو مشکلی در دین پیش آید، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان.»

او برگزیده و صفی ائمه علیهم السلام و مورد وثوق امام زمان خویش است و ولی الله اعظم علیه السلام مردم را برای برطرف شدن نیاز علمی و معنوی خود به سوی وی رهنمون می‌شود. حضرت عبدالعظیم علیه السلام، خبر دهنده از ائمه است و کسی است که سرپای وجودش از خبری بزرگ حکایت می‌کند، از خبری عظیم «نبا العظیم» و کلامش، کلام آن‌ها و نورش نور آن‌ها و سرش، سر آن‌هاست. نظر به او نگاه به ائمه و همنشینی با او همنشینی با ائمه و زیارتش زیارت ائمه علیهم السلام می‌باشد. چنانچه شیخ صدوق نقل می‌کند که مردی بر ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه السلام درآمد.

اما از او پرسید کجا بودی؟ گفت به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم. فرمود: «اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شماست زیارت می‌کردی، چون کسی بودی که قبر حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کرده است.»

آری وی خلیل ائمه علیهم السلام است و آن‌ها خلیل الله هستند چرا که در حدیثی هست از حضرت عبدالعظیم علیه السلام:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّمَا أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» عبدالعظیم حسنی علیه السلام گفت: شنیدم از حضرت هادی علیه السلام که می‌فرمود: خداوند حضرت ابراهیم را از آن جهت خلیل خود قرار داد که آن جناب به خاتم النبیین و اهل بیتش بسیار صلوات می‌فرستاد.

پس حضرت عبدالعظیم که وجودش در وجود ائمه هدی ذوب شده و طبق روایت «انت ولیناً حقاً» ولی راستین ائمه هدی معرفی شده و سلام ائمه به وی ابلاغ شده نه تنها در مرتبه خلیل ائمه بلکه به مقام خلیل الله بودن نیز به واسطه آن‌ها رسیده است، وی خلیل ائمه است و محرم اسرار آن‌ها و بی‌واسطه مرتبط با آن‌ها و ادراک وجودی آن‌ها بی‌واسطه و تابش نور

آن‌ها به حریم دل و سیاره‌ای دوار به گرد شمع وجودی آن‌ها، حضرت عبدالعظیم علیه السلام کلیم ائمه بدون واسطه می‌باشد، کلیمی که ادراک وجودی آن‌ها را در مرتبه بالای شناخت کرده و از دانش لدنی آن‌ها بهره‌ها برده و در حدیث عرضه دین، اصول عقاید خود را بدون واسطه با آن‌ها در میان گذاشته و مزین به مدال «انت ولینا حقاً» گردیده است. حضرت عبدالعظیم علیه السلام روح ائمه اطهار است چنانچه آنان روح الله هستند کلمه حضرات ائمه چنانچه آن‌ها کلمه الله هستند و واسطه قبض و رحمت ربوبی و حضرت عبدالعظیم علیه السلام واسطه فیض و رحمت ائمه به سایر عباد حضرت عبدالعظیم علیه السلام حبیب ائمه است چنانچه آن‌ها حبیب الله هستند دوستی خاصی بین وی و ائمه برقرار است که نشأت گرفته از حب است چنانچه در روایتی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام منقول است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَ لَهُ عَرْصَةً وَ جَعَلَ لَهُ نُورًا وَ جَعَلَ لَهُ حِصْنًا وَ جَعَلَ لَهُ نَاصِرًا فَأَمَّا عَرْصَتُهُ فَالْقُرْآنُ وَ أَمَّا نُورُهُ فَالْحِكْمَةُ وَ أَمَّا حِصْنُهُ فَالْمَعْرُوفُ وَ أَمَّا أَنْصَارُهُ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي وَ شِيعَتُنَا فَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي وَ شِيعَتَهُمْ وَ أَنْصَارَهُمْ فَإِنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَتَسَبَّيْتُ جَبْرَائِيلَ عَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ اسْتَوْدَعَ اللَّهُ حُبِّي وَ حُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَ شِيعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ الْمَلَائِكَةِ فَهُوَ عِنْدَهُمْ وَدِيعَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ هَبَطَ بِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَتَسَبَّيْتُ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاسْتَوْدَعَ اللَّهُ حُبِّي وَ حُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَ شِيعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ مُؤْمِنِي أُمَّتِي فَمُؤْمِنُو أُمَّتِي يَحْفَظُونَ وَدِيعَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَا فَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُمَرَهُ أَيَّامَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُبْغِضًا لِأَهْلِ بَيْتِي وَ شِيعَتِي مَا فَرَّجَ اللَّهُ صَدْرَهُ إِلَّا عَنْ نِفَاقٍ»

حضرت عبدالعظیم از حضرت جواد الائمه علیه السلام و او از پدرش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند اسلام را پدید آورد، و برای او قضا و عرصه‌ای قرار دارد و نوری و حصنی و نامری مقرر داشت، فضایش قرآن، نورش حکمت، حصنش کارهای نیک و انصار او من و اهل بیتم و شیعیان ما هستند، پس دوست دارید اهل بیت مرا و شیعیان و انصار آن‌ها را چرا که هنگامی که مرا به آسمان‌ها بردند جبرئیل مرا به اهل

آسمان‌ها معرفی کرد خداوند دوستی من و اهل بیتم و شیعیانشان را در دل ملائکه به ودیعه قرار داد و این محبت تا روز قیامت در نزد آن‌ها محفوظ است، پس از آن جبرئیل مرا به زمین آورد و به اهل زمین معرفی کرد و خداوند محبت من و اهل بیتم و شیعیانشان را در دل‌های مؤمنین امتم به ودیعه نهاد.

و بالاخره حضرت عبدالعظیم علیه السلام ولی ائمه است به طوری که حدیث مشهور «انت ولینا حقا» در شأن وی می‌باشد و ائمه ولی خدا هستند. آری، ولی الله و امین الله، و حضرت سید الکریم ولی ائمه و امین ائمه ولی حقیقی ائمه مقامی بس رفیع از مراتب وجودی که دست یاختن به آن، و ادراک آن مراتب خود همتی عالی و بینشی وسیع می‌طلبد. از جمله خصائص حضرتش مؤمن بودن اوست، اما چه مؤمنی؟ مؤمنی که نورانیت ائمه را ادراک می‌کند و در مراتب وجودی، حضور آن‌ها را مشاهده کرده و همواره همراه و قرین آن‌هاست.

#### حضرت عبدالعظیم علیه السلام مؤمن ممتحن

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «نورانیت ما را درک نمی‌کند مگر ملائک، مگر نبی مرسل و مؤمن ممتحن که شرح صدر به او داده شده که هر آنچه از مراتب ما می‌بیند ادراک می‌کند و می‌فهمد.» در این میان حضرت سید الکریم نماد مؤمن ممتحن را دارد که صدرش شرح داده شده یعنی صدرش انشراح پیدا کرده به گونه‌ای شده که آنچه در صدرش هست، را خود شرح می‌دهد مراتب و کلام ائمه در صدرش اشراق می‌شود و در قبلس منعکس شده و در اعضا و جوارحش و تمام وجودش سیلان می‌یابد. کلام ائمه در صدرش نمود می‌یابد و بالتبع در تمامی زوایای وجود و اعمالش شرح صدر داشتن فقط تصدیق کلام و مراتب ائمه نیست بلکه چشیدن صدی کلمات و سیلان آن در منش مؤمن است. شرح صدر، تفسیر نفس انسان توسط خود انسان است، توجه انسان به مراتب وجود خود و تفسیر «علیکم انفسکم» شرح آنچه مسطور است و امانتی که در دل نهفته است. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»

شرح صدی از نوح شرح صدر نبوی که در آیه ما ذکری ثقیلی بر تو نازل کردیم نهفته است. شرح صدی که وقتی نبی اکرم آنچه در صدر خود به امانت داشت و قولی بسیار سنگین بود شرح و بسط داد و آشکار نمود بار سنگینی از صدر پیامبر برداشته شد.

و آن امانت به امینان الهی به ودیعه گذاشته شد. مؤمن ممتحن، مؤمنی است که این بار

امانت را که به آسمان و زمین عرضه شد و آن‌ها تحمل آن‌ها را نداشتند در وجود خود درک کند و آنگاه صدر خود را شرح دهد.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه قال به نام من دیوانه زدند

نورانیت ائمه به فرمایش مولی الموحدین توسط مؤمن ممتحنی درک می‌شود که دارای شرح صدر است پس این نورانیت از تشعشعات همان امانت الهی است هر کسی در وجود خود ثقل آن امانت را احساس کرد ائمه را به نورانیت نشاخت و ولی حقیقی ائمه شد. و کسی به این مقام رسید که خود را شناخت.

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»

و هر کس به این شناخت نرسید مؤمن نیست. ای سالک! در ضمیر خود ثقل همه چیز را درک می‌کنم، ثقل بدن، ثقل لباس، ثقل کیف، ثقل پا و دست، ثقل تفکر اما افسوس که ثقل ودیعه و امانت الهی را درک نمی‌کنم، همه روز در فکر تشریح همه مسائل هستم، تشریح بدن، تشریح آسمان، تشریح زمین ولی به فکر شرح صدر خود نیستم پس چه کسی باید صدر من را غیر از خود من شرح دهد.

آیا در شرح صدر من امانت الهی نهفته یا حجاب‌های ظلمانی تمام ابعاد وجودی من را فرا گرفته که از احساس و ادراک آن ثقل خبری نیست حسدها، بغض‌ها، نامی‌ها، دروغ‌ها، کج فهمی‌ها، شهوات، قدرت‌طلبی‌ها، ظلمت‌هایی تمام صدر من را فرا گرفته، و وای از آن روز که این‌ها شرح شود و آشکار گردد بوی تعفن آن همه جا را پر می‌کند، در صدر من به جای درخشش ودیعه الهی و کلام نورانی، ظلمت حکومت می‌کند و آن بر قلب من و بر اعضا و اعمال من سیطره می‌یابد. پس همه اعمال ظلمانی است، نه اثر از ثقلی نه اثر از خبری بزرگ نه حزن و غمی، آه، همه کارهایم ظلمانی حتی کارهایی که در نظرم صالح جلوه می‌کند باطنی بس متعفن دارد، پوشده شده از سیاهی و یا شهوت طلبی و خودبینی وه که من کجا و مقام صالحین کجا، من کجا و مقام حضرت عبدالعظیم علیه السلام کجا من کجا و متقین کجا، من کجا و مؤمن ممتحن کجا، من کجا و شیعه کجا، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که وای و صد وای که این شیطان در وجود من است، در نفس من است که همه اعمالم بوی آن را گرفته، و هیچ نمی‌شود کرد مگر نظر خود حضرات که من را متوجه خود کند. اندر این ظلمت چگونه نورانیت ائمه را درک کنم و مقام ایشان را بینم.

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»

که باید حجاب‌ها را کنارزنی و در وجود خود آن‌ها را شهود کنی.

که خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد الائمه علیه السلام در ضمن حدیثی روایت می‌کند:

فقال: حدثني ابن عن جدی عن آباءه عليهم السلام: قال: قال امیر المؤمنین عليه السلام: ما هلك امرء

عرف قدره ؛

فرمودند: پدرم از جدم و او از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که

فرمود:

مردمانی که اندازه و ارزش خود را بدانند هیچگاه از بین نخواهد رفت.»

آری هر کسی که خود را شناخت و به شرح صدر خود پرداخت و جبهی از وجوه الهی

می‌شود که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»

عبدالعظیم علیه السلام مؤمن ممتحن و جنب ائمه و جبل ائمه و ساقی معرفت آن‌ها و ریسمان

رسیدن به آن‌هاست در این گرداب فراموشی و ظلمت‌کده که شیاطین در اطراف انسان تنها را

احاطه کرده‌اند و وسوسه‌های شیطانی و خوی‌های حیوانی دامن‌گیر مؤمنین شده باید عروة

الوثقی و جبل الله را پیدا کرده‌اند و با ندای مضطرانه «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» را سر داد و

دست به دامان طریقتگران کوی معرفت انداخت و نجات خود را طلبید جام می معرفت را از

دستان با کرامتشان نوشید.

هر آنکه جانب اهل فنا نگهدارد خداهش در همه حال از بلا نگهدارد

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند نگاهدار سر رشته تا نگهدارد

حدیث دوست نگوییم مگر بحضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگهدارد

باید از این ساقیان جام «می‌ربانی» را از مشربه کلام و حدیثشان طلبید و به جان دل

نوشاند به طوری که در صدر نشیند و بر قلب منعکس و بر اعمال نمودار شود. باید از آن‌ها

روش‌های رسیدن را طلبید که آن‌ها از سرچشمه طلبیده و چشیده و رسیده‌اند، و آن شده‌اند که

گفتنی نیست.

آن‌ها که خاک را به نظر کیمیا کنند باشد که گوشه چشمی به ما کنند

جرعه از می ناب ساقی علم ائمه را بگیر و بچش تا شاید راهی برای زدودن ظلمات و



رسیدن به نور پیدا کنی که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ يُخْرَجُونَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» که حضرت عبدالعظیم علیه السلام کوكب آسمان ولایت و مشکوة طریق ائمه اطهار است.

«وبالنجمهم يهتدون»

ابن المتوكل عن السعد آبادی عن البرقی وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ خَالِهِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ يَا مُحَمَّدُ بِنَ مُسْلِمٍ لَا يُعْرَتَنَّ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَصِلُ إِلَيْكَ دُونَهُمْ وَلَا تَقْطَعِ النَّهَارَ عَنْكَ كَذَا وَ كَذَا فَإِنَّ مَعَكَ مَنْ يُحْصِي عَلَيْكَ وَ لَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً تَعْمَلُ بِهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسْؤُوكَ وَ أَحْسِنِ فَإِنِّي لَمَ أَرُ شَيْئًا قَطُّ أَشَدَّ طَلَبًا وَ لَا أَسْرَعَ دَرَكًا مِنْ حَسَنَةٍ مُحَدَّثَةٍ لِيَذْنِبَ قَدِيمٍ. « (علل الشرايع، ۲/۵۹۹)

حضرت عبدالعظیم علیه السلام یا اسنادی روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: ای محمد بن مسلم! مردم تو را گول نزنند زیرا که مسئولیت کارهایت بخودت متوجه است و به آنها ارتباط ندارد، ایام عمرت را به کارهای بیهوده نگذران، روزهای زندگیت را به چون و چرا به هدر نده زیرا با تو افرادی هستند که کارهای روزانه تو را احصا می کنند، اگر عمل نیکی را انجام دادی اگر چه کوچک باشد حقیر مشمار برای این که او را خواهی دید در جایی که تو را خشنود سازد و اگر کار زشتی از تو صادر شد او را نیز کوچک ندان زیرا که به شما خواهد رسید، در وقتی که تو را بد حال سازد، نیکی نما، بدرستی که من چیزی را ندیدم که انسانی را زودتر به مقصد رساند از عمل خوبی جدیدی که در مقابل گناه کهنه ای انجام دهد.»

و در حدیث نابی دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتی را نقل می کند که حرارتی عظیم را در وجود سالک براه می اندازد و وی را به خود می خواند که «علیکم انفسکم» و عنه قال: اخبرنا الحسين بن عبدالله، عن علي بن محمد بن محمد العلوی قال: حدثني محمد بن موسى الرضی قال: حدثنا علي بن محمد بن ابی القاسم عن احمد ابن ابی عبدالله البرقی، عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن ابيه عن ابان مولى زيد بن علي، عن عاصم بن بهدله عن شريع القاضي قال: قال امير المؤمنين علیه السلام لاصحابه يوماً و هو يعظهم: ترصدوا مواعيد الاجال، و باشروها بمحاسن الاعمال، و لا تركنوا الى ذخائر الاموال،

فتخليكم خدائع الامال، انّ الدنيا خدّاعة ضرّاعة مكّارة غرّارة سحّارة، انهارها لامعة، وثمراتها يانعة، ظاهرها سرور، وباطنها غرور، تأكلكم باضراس المنايا، وتبيركم باتلاف الرزايا، لهم بها اولاد الموت، وآثروا زينتها فطلبوا رتبته، جهل الرجل و من ذلك الرجل المولع بلذاتها، والساكن الى فرصتها، الا من لغدرتها، درات عليكم بصروفها ورمتمكم بسهام حتوفها، فهى تنزع ارواحكم نزعاً، وانتم تجمعون لها جمعاً، للموت تولدون و الى القبور تنقلون و على التراب تنومون والى الدودو تسلمون و الى الحساب تبعثون.

بذالحيل والاراء والفقه و النبء! اذكروا مضارع الاباء، فكانكم بالنفوس قد سلبت وبالايديان قد عربت، و بالمواريث قدقسمت فتصبر يا ذالدلال و الهيئه و الجمال - الى منزله شعته و محله غبراء، فتتوم على خدك فى لحدك فى منزل قل زواره و مل عماله، حتى تشق عن القبور و تبعث الى النشور، فان ختم لك بالسعادة مدت الى الجبور، و انت ملك مطاع و آمن لايراع، يطوف عليكم ولدان كانهم الجهان بكاس من معين بيضاء لذة للشاربين.

اهل الخيه فيها يتنعمون و اهل النار فيها يعذبون هولاء فى السندس و الحرير يتبخثرون و هولاء فى الجحيم و السعير يتقلبون، هولاء تحشى جماجمهم بمسك الخيان، و هولاء يطوقون اطواقاً فى النار بالاغلال فى قلبه فرع قداعىي الاطباء وبه داء لايقبل الدواء يا من يسلم الى الدود و يهدى اليه! اعتبر بما تسمع و ترى و قل لعينيك تجفو لذه الكرى تفيض من الدموع بعد الدموع تترى، بيتك القبر بيت الاهوال و البلى و غايتك الموت يا قليل الحياء!

اسمع يا ذالغفلة و التصيف من ذى الوعظ و التعريف

جعل يوم الحشر يوم العرض و السوال و الحباء و النكال، يوم تقلب اليه اعمال الانام و تحصى فيه جميع الاثام، يوم تذوب من النفوس احداق عيونها و تضع الحوامل ما فى بطونها، و يفرق بين كل نفس و حبيبتها و يحار فى تلكل الاهوال عقل لبنيتها، اذ تنكرت الارض بعد حسن عمارت ها، و تبدلت بالخلق بعد انبق زهرتها

اخرجت من معادن الغيب اثقالها و نقضت الى الله اعمالها، يوم لا ينفع الجد اذعانوا الهول الشديد قاستكانوا، و عرف الجرمن بسيماهم فاستبانوا، فانشقت القبور بعد طول انطباقها و استسلمت النفوس الى الله باسبابها.

كشفت عن الاخره غطاؤها و ظهر للخلق انباؤها، فدكت الارض دكا دكا و مدت لامر يراد بها مدا مدا و اشتد المتادون الى الله شدا شدا، و تراحفت الخلائق الى الحشر زحفاً زحفاً، ورد

المجرمون علی الاعقاب ردّاً ردّاً؛

وجد الامر - و یحلك بالانسان - جدّاً جدّاً و قربوا الحساب، فرداً فرداً، و جاء ربك و الملك صفّاً صفّاً، یسالهم عما عملوا حرفاً حرفاً، فجی بهم عراه الابدان، خشعاً ابصارهم، اما مهم الحساب، و من ورائهم جهنم یسمعون زفيرها و یرون سعیرها فلم یجدوا ناصرّاً و لاولیّاً یجیرهم من الذل، فهم یعدون سراعاً الی اموافق الحشر یساقون سوقاً، فالسموات مطویات بیمنه کطی السجل للکتب.

و العباد علی الصراط و جلت قلوبهم، یظنون انهم لا یسلمون و لا یودن لهم فیتکلمون و لا یقبل منهم فیعتذرون؛

قد ختم علی افواههم، و استنطقت ایدیهم و ارجلهم بما كانوا یعملون، یا لها من ساعة ما اشجی مواقعها من القلو حین میزا الفریقین، فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من مثل هذا فلیهدب الهاربون، اذا كانت الدار الاخرة لها یعمل العاملون (الامالی للطوسی ۶۵۲)

حضرت عبدالعظیم علیه السلام بنا بر اسنادی از شریح قاضی نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام روزی به یاران و اصحاب خود در ضمن موعظه فرمود:

مراقب وعده های مرگ باشید.

و به کارهای نیک مباشرت کنید.

و به اندوختن ثروت و ذخایر اموال میل نکنید که شما را به مکر و فریب و آرزوهای دور و دراز تسلیم می کند.

همانا دنیا بسیار فریبکار، حيله گر، گول زن و جادوگر است و پشت آدمی را به خاک می رساند دنیا در ظاهر زیندگی و درخشندگی دارد.

و طالبین خود را چون سرابی می فریبد.

دنیا در ظاهراً موجب خوشحالی و در باطن دارای مکر و حيله است و با دندانهای مرگ شما را خواهد خورد.

آدمیان در دنیا فرزندان مرگ هستند.

لیکن باز آنها زینت دنیا را انتخاب کرده اند.

و جاه و مقام آن را برگزیدند.

مرد طالب دنیای فانی نادان است.



«مردی که به لذت‌های دنیایی فانی حریض و به خویش‌های آن دلبسته دارد و از مکر و فریب این جهان آسوده است.»

این دنیا همواره در حال تغییر و تحول است.  
روزی گرفتاری‌های او شما را احاطه خواهد کرد.  
و با تیرهای مرگ پیکرهای شما را هدف قرار خواهد داد.  
این جهان، جان‌های شما را قبض می‌کند.  
ولی شما برای دنیا ثروت و اموال جمع می‌کنید.  
شما برای مردن متولد می‌شوید و به قبرها منتقل می‌گردید.  
و روی خاک‌ها می‌خوابید.  
و به مار و مور تسلیم می‌شوید.  
و برای حساب تسلیم عدالت پروردگار خواهید شد.  
ای صاحبان حيله‌ها و اندیشه‌ها! ای صاحبان عقل‌ها و خرده‌ها!  
از خوابگاه پدران خود یاد کنید.  
در این هنگام اشخاصی را خواهی دید برهنه و بدن‌هایی که عریان گردیده و ثروت و اموال آنان در بین وارث تقسیم شده است.  
ای صاحب و قار که هواره به هیکل زیبایی متوجه بودی،  
اکنون به منزلی پای می‌گذاری که پر از گرد و غبار و سنگ و کلوخ است.  
در اینجا با چهره خود زیر خاک خواهی خفت  
در حالی که این منزل زائرش کم است.  
و کمتر کسی از شما دیدن می‌کند.  
تا آن وقت که قبرت از هم بشکافد.  
و برای حشر و نشر مبعوث گردی  
اگر زندگی تو به سعادت پایان یافته باشد.  
به خوشوقتی و شادکامی خواهی رسید.  
در حالی که پادشاه و فرمان‌روایی می‌گردی  
و در امن و آسایش قرار می‌گیری

که در او خوف و خشیت و بیم و هراسی به تو نخواهد رسید.  
 برای خدمتگزاری شما جوانانی گمارده شده‌اند که گویا در و مرواریدند  
 در دست آن‌ها ظرف‌هایی نهاده شده که از آب خوشگوار و شیرین پر شده و بهشتیان را  
 سیراب می‌کنند.

مردمان بهشت در آنجا همواره د نعمت هستند.  
 و دوزخیان از حرارت جهنم به خود می‌پیچند.  
 آنان در بهشت و مشک عنبر خوشبو می‌شوند.  
 اینان در دوزخ با گرزهای آتشین مضروب می‌گردند.  
 آنان با حور العین هم آغوش می‌باشند.  
 این‌ها در آتش با غل و زنجیر بسته شده‌اند.  
 اینک در دل من دردی است اطباء از معالجه آن حیران و عاجزند و در او دردی است که  
 دوا پذیر نیست.

ای کسی که به مار و مور تسلیم و هدیه می‌شوی!  
 از آنچه شنیده و دیده‌ای پند گیر.  
 منزلگاه تو سرانجام قبر است.  
 منزلی که در آن بیم و خوف  
 هول و هراس و پوسیدگی است.  
 پایان زندگی تو مرگ است.  
 «و تو اندک شرمی از اعمال و افعال نداری!»  
 ای کسی که در غفلت و گماهی فرو رفته‌ای!  
 «از واعظ ناصح که طریق خیر و سعادت را به شما می‌فهماند بشنو»  
 روز قیامت هنگام عرض اعمال و سوال از افعال و اقوال بندگان است.  
 آن روز موقع شرمندگی از کارهای ناشایست و روز سرافکندگی است.  
 روزی که اعمال بندگان در آن زیر و رو می‌شود.  
 و تمام گناهان بشمار می‌آید.  
 روزی که از فرص گرمی و حرارت چشم‌ها آب می‌شوند.

و زنان باردار از خوف و هراس سقط اولاد می نمایند.

در این روز بین دوستان جدایی خواهد افتاد.

و از هیبت و عظمت آن روز عقل خردمندان سرگردان خواهد شد.

زمین پس از آبادانی به حالت خرابی خواهد گرایید.

و زهت و خرمی آن به خارستانی تبدیل خواهد گردید.

روز قیامت زمین از معادن غیب گوهرهای گرانبهای خود را خارج خواهد ساخت.

و آنچه را که در بر دارد بسوی پروردگار حمل خواهد کرد.

گناهکاران با قیافه‌ای که دارند شناخته می شوند.

سیمای آن‌ها مجرم بودن آن‌ها را می فهماند.

روز قیامت قبرها پس از مدتی که به هم آمده بود از هم باز می گردد.

و مردمان با اعمال خود به محکمه عدل پروردگار حاضر خواهند گردید.

در این موقع پرده از روی غیب برداشته شده و آخرت نمایان می شود.

زمین را خواهی دید که از هم پاشیده و متلاشی گردیده

و کوه‌های آن به هم فرو ریخته و پستی و بلندی آن از بین رفته و هموار گردیده

اینان در این روز برای خود یاری کننده و دوستی نمی بینند.

که آن‌ها را از ورطه هولناک برهانند.

یا آن‌که از این ذلت و خواری نجات داده و پناه دهد.

این مردم با شتاب و عجله به سوی عرصات قیامت رو می آورند.

و عده‌ای هم بدون اختیار به طرف محشر خوانده می شوند.

در این هنگام آسمان‌ها بدست قدرت پروردگار درهم پیچیده می شود مانند پیچیدن صحائف و اوراق کتاب؛ بندگان خداوند هنگام عبور بر صراط خائف و ترسان هستند.

و دل‌های آنان لرزان و مضطرب است.

آنان گمان می کنند از این راه جان سالم به در نخواهند برد.

و به این اشخاص اذن سخن گفتن داده نخواهد شد.

و عذر آن‌ها پذیرفته نخواهند گردید.

به دهان این گنهکاران مهر زده شده و قادر به سخن گفتن نیستند.

لیکن دست‌ها و پاهای آنان به سخن آیند.  
 و اعمال ناشایسته ایشان را که مرتکب شده‌اند بازگو نمایند.  
 وای از آن وقتی که بین دو دسته جدایی افکنده شود.  
 این ساعت سختی است و دل‌ها در این موقع در ناراحتی فوق‌العاده قرار می‌گیرند.  
 نیکوکاران بسوی بهشت روند.  
 و بدکاران به طرف دوزخ روی آورند.

«اکنون از مانند این عذاب‌ها و ناراحتی‌ها که برای انسان یاغی و طاعی مهیا است. باید فرار کرد و برای منزل آخرت که سرمنزل مقصود انسان است باید کوشید.»

این سخن امام‌المتقین است که گوش‌زمان و اعصار را پر کرده و حرارتی در دل آن حضرت است که در جهان طنین انداز است، داغی که درمانی ندارد و حرارتی که سردی نپذیرد. حزنی که از خبری بزرگ حکایت دارد و خود روایتگر آن خبر است، خبر می‌دهد که خبری عظیم در راه است. و شهود می‌کند آنچه که می‌گوید و تعیین دارد آنچه بیان می‌کند، حکایت از روزی می‌کند که همه سرگردانند همه حیرانند همه هراسانند، دل‌ها مضطرب و بدن‌ها ملتهب از حرار اضطراب به دنبال مفری، شهود می‌کند «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» و با این همه مظلومیت وجود خود را شهود می‌کند. شهود می‌کند که امت با شمع به دنبال خورشید می‌گردند و راه‌های بیراهه را صراط مستقیم انگاشته‌اند، شهود می‌کند که امت گوساله پرست شدند، و نه تنها ولایت خدا را نشناختند بلکه رسالت را هم نشناختند و حتی خدا را هم نشناختند. رول خدا را قدیسی زمینی تصور کردند و الوهیت را در آن متصور شدند که با از دنیا رفتنش همه بی‌صاحب شدند، و حتی گروهی این قداست را در قالب غلوه‌ها به ولایتش نسبت دادند، گروه اول و دوم مقام الوهیت را نشناختند و به دنبال مصادیق بودند و همان بت پرستی را در قالب دیگری دنبال کردند. به دین رنگ مادی دادند، رنگ زمینی، به دنبال خدایی در زمین می‌گشتند، دین را برای دنیا، رسول را برای دنیا و امام را برای دنیا طلب می‌کردند، گروه اول در بدو ماندن از ولی درماندند و گروه دوم در نشناختن مقام ولایت خدایی درماندند و غلو در مرتبه آن را پیشه خود کردند و آن را صراط مستقیم تصور کردند. همانند ترسایان که عیسی را خدا می‌پنداشتند و خداوند سبحان را تا مرتبه انسان محدود تنزیل داده بودند و آن را مفید به چهارچوب‌های مادی کرده و وی را قدیسی زمینی که خدا در

او حلول کرده می‌پنداشتند به جای آن که رب کعبه را پرستش کنند خود کعبه را خدا می‌پنداشتند، عالم غیب را که تنزل پیدا کرده تا مادیات را از حصر خارج کند در انحصار خود در آوردند و بوی زمینی به آن دادند به جای آن که روح و حقیقت رسالت و ولایت را دریابند پرستنده مصادیق آن شدند تا خدا عیسی روح الله و کلمه الله را از میان آن‌ها بالا برد. براستی که عیسی کلمه الله و روح الله بود و حجت خدا ولی امتش قدر وی را ندانستند، او را قدیسی زمینی دانستند به جای خدا وی را پرستش کردند و دین الهی را زمینی، پیامبر الهی را زمینی کردند، به جای یافتن خدای متعال از وجود اوف او را جایگزین خدا کردند، و وقتی او عروج کرد بدلیل احساس نکردن و عدم نشاخت خدای عیسی، چون گوسفندی بی‌ساربان و صاحب در بیابان وهم رها شدند، و به جای روح‌های شائق به لقای الهی، ارواحی افسرده و خسته و رمیده جایگزین شد و دین ملعبه دست بازیگران و سیاستمداران و این در دین محمد (صلی الله علیه وآله) به گونه‌ای دیگر ظهور کرد، گروهی آن را در شخص رسول مصادق می‌دانستند و گروهی که این‌گونه نبودند در حق اوصیانش چنین جفائی را انجام دادند و منجر به آن شدند که خداوند پرده غیبت را در ولایت بگسترانند. در حق رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از رحلتش عنوان داشتند که اکنون رسول الهی که به وسیله وحی جریانان را اداره می‌کردند رحلت کرد پس دیگر ما پس از وی به نیروی اجتهاد و رأی و عقل خود عمل می‌کنیم و حقیقت محمدی (صلی الله علیه وآله) را درک نکرده بودند حقیقت ولایتش را نفهمیده بودند و استمرار آن را در جایی طلب نمی‌کردند حقیقت ولایت الهی و رسالت که در نبی اکرم ظهور کرد و پس از وی جریان دارد. حقیقتی آسمانی را زمینی پنداشتند. پس با قطع اتصال حالشان پریشان شد و روزگارشان دگرگون گشت. دینشان زمینی شد به جای آن که دینشان حقیقتی باشد که بندها و حصارها را بگسلد دینی شد که از آن فقط یک سری قرارداده‌های بی‌روح بر جای ماند، دینشان وسیله‌ای برای تحذیر جامعه شد و حامی اشرافیت و ستمکاران و سیاستمداران، دین به بند کشیده شد و از آن هویت معراجی آن خبری نبود، و دین که باید عامل اتحاد امم باشد باعث تفرقه‌ها فرقه، فرقه شدن‌ها، جنگ‌ها و دسیسه‌ها شد، آری به علت عدم درک حقیقت دین الهی توهم‌پرستی‌های خاص دامنگر امت شد. و آه از نهاد امیر المؤمنین که شاهد این ماجرا بود برخاست و دردی را در خود احساس می‌کرد که طبیعی برای آن نمی‌جست و داغی که مرده‌می نداشت. داغی که هم از سوی دشمنان غافل و



هم از سوی بظاهر دوستان نادان بر دلش نهاده شده بود. حقیقتی که اگر درک نشود رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن خللی به وجود نمی‌آورد و شهادت مادی ولی در آن خدشه‌ای ماورای زمین هستند و آسمانی که از ورای وجود نشأت می‌گیرند و تعلق را در کسی باعث زمین شدن آن‌ها نمی‌شود. حضرت رسول در خطبه غدیر می‌فرماید:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أُنذِرُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَّتْ مِنِّي قَبْلِي الرُّسُلُ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

هان مردمان! هشدارتان می‌دهم، همانان من رسول خدایم، پیش از من نیز رسولانی آمده و سپری گشته‌اند. آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم، به جاهلیت عقب گرد می‌کنید؟ آن که به قهقرا برگردد، هرگز خدا را زیانی نخواهد رسید و خداوند سپاسگزاران شکویا پیشه را پاداش عطا خواهد نمود.

در دفتر طبیب خرد باب عشق نیست  
 ای دل به درد خود کن و نام دوا مپرس  
 فکر بهبود خود ای دل ز دردیگر کن  
 درد عاشق نشود به مداوای حکیم  
 اشک خونین به طبیبان بنمودم گفتند  
 درد عشق است و جگر سوز دواپی دارد



## حضرت عبدالعظیم علیه السلام واسطه فیض رضوی و شیعیان

از جمله خصوصیات شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، شیعه واقعی بودن حضرت است که اسوه دیگر شیعیان و هادی در راه ماندگان است که نه افراط را پیش گرفته و نه تفریط را طریقه خود ساخته، چون مجاهدی نستوه، نورانیت ائمه را شناخت و با دستاویز حبل المتین، حبل رسیدن به مقام ائمه شد. وجودش در آنها ذوب شد، زبانش زبان ائمه، گوشش، گوش آنها و نگاهش، نگاه آنها باشد، و قول او قول ائمه، راهش، راه آنهاست. شخصیتی که امام و ولایت را در آفاق و انفس جستجو کرده و آن را هم در آفاق و هم در انفس یافته، حقیقت ولایت را ادراک کرده نه توهم پرست افراطی و نه جاهل تفریطی و ولی واقعی ائمه اطهار گشته است. و مشکاتی در طریق هدایت گشته که نور ائمه از آن منجلی می باشد. سراجی برای تمام اعصار، در عصر خودش کلیم و خلیل وصفی و حبیب و ولی ائمه و در عصار بعد محدث اخبار آنهاست در عصر زندگانی دنیوی خودش امین ائمه در ابلاغ کلام ائمه بوده، فردی که کلام امام را بر صدر می نشانده و بر قلب منعکس و بر جوارحش جاری می ساخته و درجه حامل شدن کلام عرشی، کلمه الهی را دارا شده است.

واسطه فیض الهی از طریق ائمه به دوستان و شیعیان، چه مقام عظیم و چه وجود کریمی به ظهور رسیده، از جمله خیرهایی که از نبأ عظیم ولی الله اعظم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از طریق ایشان به شیعیان تمام اعصار ابلاغ شده به قرار زیر است:

روی عبد العظیم الحسنی عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال: يا عبد العظیم ابلغ عني أوليائي السلام و قل لهم: أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلا، و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الامانة و مرهم بالسكوت و ترك الجدال فيما لا يعينهم و إقبال بعضهم على بعض و المزاورة فإن ذلك قربه إليّ.

و لا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضا فآتي آليت على نفسي أنه من فعل ذلك و أسخط وليّا من أوليائي دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشد العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين و عرفهم أنّ الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن سيئهم إلا من أشرك بي أو آذى وليّا من أوليائي أو أضمر له سوءا فإنّ الله لا يغفر له حتى يرجع عنه فان رجع و إلا نزع روح الإيمان عن قلبه و خرج عن ولايتي و لم يكن له نصيبا في ولايتنا و أعوذ بالله من ذلك

(الاختصاص ۲۴۷).

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت فرموده است که: فرمود: دوستان من را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو:

در دل‌های خود از برای شیطان راهی باز نکنند.  
و آنها را امر کن به راستگویی و ادای امانت  
و سکوت و ترک منازعه و جدال در کارهای بیهوده  
و آنان را امر نما که با یکدیگر آمیز و آمد و شد نمایند.  
و این عمل آنها موجب نزدیکی به من می‌شود.  
دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند.  
من با خویشتن پیمان بسته‌ام که هر کس مرتکب این گونه کارها بشود.  
و یا یکی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهد.  
از خدا بخواهم که خداوند وی را در سخت‌ترین عذاب گرفتار سازد.  
این نوع افراد در آخرت از زیان‌کارترین افراد خواهند بود.  
دوستان من را متوجه کن که خداوند نیکوکاران آنان را آمرزیده  
و از بدکاران آنها درگذشته  
مگر کسانی که:  
شرک آورده‌اند.  
و یا یکی از دوستان مرا رنجانده‌اند.  
و یا در دل خود نسبت به وی کینه و عداوت دارند.  
پروردگار از این گونه افراد نخواهند گذشت و آنها را نمی‌بخشد.  
مگر این‌که:  
از نیت خود برگردد.  
اگر از این کار زشت خود بازگشت مورد آمرزش خداوند قرار خواهد گرفت.  
و اگر در این عمل باقی ماند.  
خداوند نور ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت.  
از ولایت من نیز بیرون می‌رود.

و در دوستی ما اهل بیت هم بهره‌ای نخواهد داشت.  
و من به خدا از این ذلات مردم پناه می‌برم.

### حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ مبشر منجی آخر الزمان و اسوه اعتقادی شیعیان

حضرت عبدالعظیم علیه السلام، حامل کلام ائمه و عرش الهی در سینه خویش است و سرورش پیروی از ولایت از وجود او فوران می‌کند که «کلمه لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن عذابی، به شروطها و انا - علی بن موسی الرضا علیه السلام - ولایت ائمه - من شروطها»  
او نه تنها، ندای ائمه و کلام ائمه و لسان ائمه در دوران ظهور نور ائمه در آفاق بوده، بلکه چون ستاره هدایت مظه، ظهور ائمه در دوران غیبت و روایتگر و هادی مردم در زمان غیبت کبری می‌باشد، نه تنها معرف آخرین منجی آسمان ولایت و امامت است، بلکه وظایف شیعیان را در این دوران از حضرات معصومین جویا شده و بزرگ‌ترین هدیه الهی را برای بشریت به ارمغان آورده است. و از بزرگ‌ترین منادیان نورانیت ائمه و جبل‌المتین بوده که اعتصام به او اعتصام به عروة الوثقی می‌باشد، و شایسته تشکر شیعیان آخر الزمان است که:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاعَ يَقُولُ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ (عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۷)

حضرت عبدالعظیم علیه السلام با اسنادی از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کند که:

کسی که از مردمان منعم سپاسگزاری ننماید مانند این است که از خداوند بزرگ در برابر الطاف و مراحم او شکرگزاری نکرده است.

پس بر شیعیان دوران غیبت است که شکرگزار حضرتش باشند که در زمانی که قرین ولی الله اعظم و امامان زمانشان بوده و از حضور آنها مخصوص و مستفیض بوده، تکلیف دوستداران بر شیعیان دوران غیبت را از آنها کسب کرده و به ما ارزانی داشته است و علاوه بر آن منش خود را سرمشقی برای شیعیان قرار داده، منش و عقایدی که به تأیید ائمه هدی رسیده و بر اساس آن مدال شیفتگی بر سینه نورانی وی منصوب شده است، حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اعتقادات یک شیعه حقیقی را بیان می‌دارد و آن را به تأیید ولی الله اعظم زمانش می‌رساند و این گوهر گرانبها را برای آیندگان به ارث می‌گذارد تا به وارثان خود اعطا کند. و این زیباترین و بهترین هدیه وارثی است که می‌تواند وجود داشته باشد و آن، این حدیث است.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ جَمِيعاً قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقّاً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيّاً ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ خَارِجٌ مِنَ الْحَدِيثِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحَدِّثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ شَرِيْعَتَهُ خَاتِمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيْعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ عَلِيُّ ع وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَرَى شَخْصَهُ وَ لَا يَجِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلماً وَ جَوْرًا قَالَ فَقُلْتُ أَفَرُزْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ وَ الْجِهَادَ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ع يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهُ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثْبُتْ عَلَيْهِ أَثْبَتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي

الْآخِرَةِ

حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود:

بر آقا و مولای خود حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام وارد شدم، چون نظر آن حضرت به من افتاد فرمود: مرحبا یا ابالقاسم! براستی تو از دوستان ما هستی.

عبدالعظیم گفت: ای پسر رسول خدا میل دارم عقاید خود را بر شما عرضه بدارم، اگر مورد پسند باشد بر او ثابت باشم تا به لقای خداوند برسم.

امام علیه السلام فرمود: عقاید خود را اظهار نما.

گفت: عرض کردم.

من معتقدم خدا یکی است و مانند او چیزی نیست.

و او را در حد ابطال و تشبیه بیرون است.

خداوند، جسم، صورت و عرض و جوهر نیست.

بلکه پروردگار اجسام را جسمیت داده و صورتها را تصویر فرموده و اعراض و جواهر آنها را آفریده است.

او خداوند همه چیز و مالک و محدث اشیاء است.

عقیده دارم محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او، خاتم پیامبران است و پس از وی تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد.

عقیده من درباره امامت این است که:

امام بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است، بعد از او حسن، پس از وی حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی علیه السلام بعد از اینها امام مفترض الطاعه شما هستید.

در این هنگام حضرت علی الهادی علیه السلام فرمود:

ای ابالقاسم، پس از من فرزندم حسن امام است لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد؟

گوید: عرض کردم: ای مولای من! مگر جریان زندگی امام بعد از او از چه قرار است؟ فرمود: امام بعد از فرزندم حسن شخصیتش دیده نمی شود و اسمش در زبانها جاری نمی گردد تا آن گاه که از پس پرده غیبت بیرون شود و زمین را از عدل و داد پر نماید، همان

طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

عبدالعظیم گفت: به این امام غائب هم معتقد شدم و اکنون می‌گویم: دوست آنان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا هستند.

طاعت آنان طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آن‌ها موجب معصیت اوست.  
من عقیده دارم که:

معراج و پرسش در قبر و هم چنین بهشت و دوزخ  
و صراط و میزان حقند.

و روز قیامت خواهد آمد و در وجود آن شکی نیست.  
و خداوند همهٔ مردگان را زنده خواهد کرد.

و نیز عقیده دارم که واجبات بعد از اعتقاد به ولایت و امامت عبارت‌اند از:  
«نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر»

در این هنگام حضرت علی الهادی علیه السلام فرمود:  
ای ابوالقاسم!

به خدا سوگند این معتقدات شما دین خداست که برای بندگان برگزیده، بر این عقیده ثابت باش، خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد.

آری عبدالعظیم الحسینی بنده موحد خدا همان طور که در زیارت‌نامهٔ شریفش می‌خوانیم:  
«السَّلَامُ عَلَي عَبْدِ الصَّالِحِ وَمَطِيعٌ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»

عبودیت او رمز موفقیت او و توفیق او و اتصال او به مبداء از اشرف فضایل آن حضرت است، عبودیت که هدف حیات است و علت آفرینش، عبودیت و ذوب شدن ولی در ولایت خدا، داشتن عبودیت و بندگی و سیر در صراط عبودیت، همه اعمال، گفتار، کردار، تفکر، برای خدا و فی الله و بالله و باعمل صالح و عبودیت به لقاء الله رسیدن از جمله خصائص حضرتش می‌باشد.

عبودیتی که در سایهٔ ولایت بر ارکان وجودش پرتو افکنده و چون عالمی و عارفی واصل در رسیدن به معبود سر از پا نمی‌شناسد، حبش، بغضش، تولی و تبرایش، نمازش، زکاتش، جهادش، امر به معروف و نهی از نکرش نمازش برای خداست و روح ولایت در آن سریان دارد و ولایت با تمام وجودش از آن تلالو می‌کند و خداوند با تمام اسمانش در وی تجلی



یافته و مظهر اسمای الهی گشته است و مظهر ولایت ائمه که ولایت خداست «الله ولی الذین یخرجون من الظلمات الی النور» همه چیز و همه جا را محضر خدا می بیند، ولایت خدای سبحان را در وجودش یافته و بر سفرهٔ پر کرامت حضور نشسته و همواره در حضور الله رب العالمین و بالطبع ائمهٔ هدی و منادیان عبودیت و بندگی است، عبدالعظیم علیه السلام نماد عبودیت و بندگی خداست، وجودی که انانیت ر در خود خشکانده و مظهر تجلی حق شده جبل نفسش تا تشعشع جلال نور رحمانی دکاً دکاً شده و زلزلهٔ ربانی انانیتش را زیر و رو کرده و تجلی ربانی بر طور وجودش به تجلی درآمده و این نور را با تمام ارکانش ادراک نوده است و مسیر را شناخته و راه را تشخیص داده و اسوه عاشقان طریق شده که در راه معبود سر از پا نمی شناسد منابر نور را به چشم وجودش شناخته و هیچ گاه از حضور آن ها خارج نمی شود، چه در ری، چه در سامرا، چه در مدینه، در حضور است، ولی حاضر و غایب برایش فرقی نمی کند، او راه را شناخته و همواره در حضور ولی سر تعظیم فرود می آورد و یک لحظه از این مقام دست نمی کشد، که در طریقت آنان سیر قهقرا وجود ندارد.

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تور	کی رفته ای زدل که تمنا کنم تورا
پنهان نگشته ای که هویدا کنم تورا	غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور
با صد هزار دیده تماشا کنم تورا	با صد هزار جلوه برون آمدی که من
تا با خبر ز عالم بالا کنم تورا	بالای خود در آینه چشم من ببین
تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تورا	مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تورا	خواهم شبی نقاب زرویت بر افکنم

عبدالعظیم علیه السلام مرتبه عبودیت را که اعلاترین مرتبه وجود است فتح کرده و ولی خدا شده و مورد مدح حجة الله، عین الله، یدالله، علم الله، قرار گرفته «مرحبا یا ابالقاسم، انت ولینا حقاً» «و سلام قول من رب الرحیم»

و سلام الهی و همهٔ نمازگزارانش در سراسر وجود بر این بنده که مقام عبودیت را طی کرده همواره ساری است که همهٔ موحدان در هر صبح و شام ندای «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» را در هنگام پایان معراج نمازشان سر می دهند و با سروش الهی همنا می شوند.



## معراج وجودی حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عبدالعظیم علیه السلام، عبد الصالح خداوند، به مقام عبودیت رسیده و با اسوه قرار دادن رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که اسوه حسنه الهی است معراج را تجربه کرده و به معراج رسیده است.

چرا که معراج از خصائص نبوت و رسالت نیست بلکه از خصائص عبد است و عبد خاص سرور کائنات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله نیست بلکه اختصاص به همه مؤمنان دارد که در این مرتبه وارد شوند.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»

حضرت عبدالعظیم علیه السلام، عبد صالح خدا و بار یافته به مقام عبودیت تحت جذبات الهی اولیای اعظم الهی رسید به جایی که باید برسد و دید آنچه را باید ببیند و همچون اسوه حسنه طریق الی الله و باسم اعظم خداوند معراج وجودی یافته و در این معراج وجودی، با چشم دل اثرات توحیدی ولایت و عدم حضور آن را ادراک می کند. و گویا در این معراج ملکات برزخی را به اشکال و نمودهای مختلف می بیند و با زبان روایت از گوشه ای از آن پرده بر می دارد.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ فَاطِمَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَوَجَدْتُهُ يَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً فَقُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الَّذِي أَبْكََاكَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ نِسَاءً مِنْ أُمَّتِي فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ فَأَنْكَرْتُ شَأْنَهُنَّ فَبَكَيْتُ لِمَا رَأَيْتُ مِنْ شِدَّةِ عَذَابِهِنَّ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً مُعَلَّقَةً بِشَعْرِهَا يُغْلَى دِمَاغُ رَأْسِهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً مُعَلَّقَةً بِلِسَانِهَا وَ الْحَمِيمُ يُصَبُّ فِي حَلْفِهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً مُعَلَّقَةً بِثَدْيَيْهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً تَأْكُلُ لَحْمَ

جَسَدِهَا وَ النَّارُ تُوْفِدُ مِنْ تَحْتِهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً قَدْ شَدَّ رِجْلَاهَا إِلَى يَدَيْهَا وَ قَدْ سَلَطَ عَلَيْهَا الْحَيَاتُ وَ الْعَقَارِبُ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً صَمَّاءَ عَمِيَاءَ حَرْسَاءَ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ يَخْرُجُ دِمَاجُ رَأْسِهَا مِنْ مَنْخَرِهَا وَ بَدْنُهَا مُتَقَطَّعٌ مِنَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً مُعَلَّقَةً بِرِجْلَيْهَا فِي تَوْرٍ مِنْ نَارٍ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً تَقَطَّعَ لَحْمَ جَسَدِهَا مِنْ مُقَدَّمِهَا وَ مُؤَخَّرِهَا بِمَقَارِيضٍ مِنْ نَارٍ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً يُحْرَقُ وَجْهَهَا وَ يَدَاهَا وَ هِيَ تَأْكُلُ أَمْعَاءَهَا وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَأْسُهَا رَأْسُ الْخِنْزِيرِ وَ بَدْنُهَا بَدَنُ الْحِمَارِ وَ عَلَيْهَا أَلْفُ أَلْفِ لَوْنٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً عَلَى صُورَةِ الْكَلْبِ وَ النَّارُ تَدْخُلُ فِي دُبْرِهَا وَ تَخْرُجُ مِنْ فِيهَا وَ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ رَأْسَهَا وَ بَدْنَهَا بِمَقَامِعٍ مِنْ نَارٍ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَ حَبِيبِي وَ فِرَّةُ عَيْنِي أَخْبِرْنِي مَا كَانَ عَمَلُنَّ وَ سِيرَتُنَّ حَتَّى وَضَعَ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ هَذَا الْعَذَابَ فَقَالَ يَا بُنَيَّتِي أَمَّا الْمُعَلَّقَةُ بِشَعْرِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ لَا تَغْطِي شَعْرَهَا مِنَ الرَّجَالِ وَ أَمَّا الْمُعَلَّقَةُ بِلِسَانِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تُؤْذِي زَوْجَهَا وَ أَمَّا الْمُعَلَّقَةُ بِتَدْيِئِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تَمْتَنِعُ مِنْ فِرَاشِ زَوْجِهَا وَ أَمَّا الْمُعَلَّقَةُ بِرِجْلَيْهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهَا بِغَيْرِ إِذْنِ زَوْجِهَا وَ أَمَّا الَّتِي كَانَتْ تَأْكُلُ لَحْمَ جَسَدِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تُزَيِّنُ بَدَنَهَا لِلنَّاسِ وَ أَمَّا الَّتِي شَدَّ يَدَاهَا إِلَى رِجْلَيْهَا وَ سَلَطَ عَلَيْهَا الْحَيَاتُ وَ الْعَقَارِبُ فَإِنَّهَا كَانَتْ قَدْرَةَ الْوُضُوءِ قَدْرَةَ الثِّيَابِ وَ كَانَتْ لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ الْحَيْضِ وَ لَا تَتَنَطَّفُ وَ كَانَتْ تَسْتَهِينُ بِالصَّلَاةِ وَ أَمَّا الصَّمَّاءُ الْعَمِيَاءُ الْحَرْسَاءُ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَلِدُ مِنَ الزَّنَاءِ فَتَعَلَّقَهُ فِي عُنُقِ زَوْجِهَا وَ أَمَّا الَّتِي كَانَتْ تَقْرِضُ لَحْمَهَا بِالْمَقَارِيضِ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَعْرِضُ نَفْسَهَا عَلَى الرَّجَالِ وَ أَمَّا الَّتِي كَانَتْ تُحْرَقُ وَجْهَهَا وَ بَدْنُهَا وَ هِيَ تَأْكُلُ أَمْعَاءَهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ قَوَادَةً وَ أَمَّا الَّتِي كَانَ رَأْسُهَا رَأْسَ الْخِنْزِيرِ وَ بَدْنُهَا بَدَنَ الْحِمَارِ فَإِنَّهَا كَانَتْ نَمَامَةً كَذَّابَةً وَ أَمَّا الَّتِي كَانَتْ عَلَى صُورَةِ الْكَلْبِ وَ النَّارُ تَدْخُلُ فِي دُبْرِهَا وَ تَخْرُجُ مِنْ فِيهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ قَيْنَةً نَوَاحَةً حَاسِدَةً ثُمَّ قَالَ عَ وَيْلٌ لِمَرْأَةٍ أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا وَ طُوبَى لِمَرْأَةٍ رَضِيَ عَنْهَا زَوْجُهَا (عيون اخبار للرضا عليه السلام)

۱/۱۳ بحار الانوار ۸/۳۰۹

حضرت عبدالعظيم عليه السلام از حضرت رضا عليه السلام و ایشان با اسنادی از حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام روایت می‌کند: که من و فاطمه علیها السلام بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدیم و او را در حالی که سخت می‌گریست مشاهده کردیم، گفتیم: پدر و مادرم فدای تو باد علت گریه شما چیست؟ فرمود: یا علی! شبی که مرا به آسمان بردند عده‌ای از زنان امت خود را دیدم در حالی که به عذاب سختی گرفتار بودند از این گرفتاری که برای آن‌ها بود ناراحت

شدم و لذا از دیدن این منظره و شدت عذاب این‌ها به گریه افتادم.

حضرت فرمود:

زنی را دیدم که از موهای خود آویزان بود و مغز سرش می‌جوشید.

دیگری را دیدم که از زبان معلق شده و آب داغ بر حلق او می‌ریختند.

یکی را دیدم که از پستان آویزان گردیده است.

زنی را دیدم که از گوشت بدن خود می‌خورد در حالی که آتش در زیر او شعله می‌کشد.

زنی را دیدم که پاهای خود را بر دست خویش محکم فشرده و مار و عقرب بر او مسلط

شده بودند.

دیگری را مشاهده کردم در حالی که گنگ و کر و لال بودند و میان تابوتی از آتش قرار

داشت و مغز سرش از دو سوراخ بینی او بیرون می‌ریخت و بدن او از جذام و برص از هم

پاشیده بود.

فرمود: زنی را دیدم که پا به تنوری از آتش معلق شده بود.

دیگری را مشاهده کردم که گوشت بدنش را از جلو و عقب با مقراض‌ها می‌بریدند.

زنی را دیدم که صورت و دست‌های او می‌سوخت و وی امعاء خود را می‌خورد.

دیگری را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ و او را هزار هزار انواع

عذاب فرا گرفته بود.

زنی را دیدم به هیئت سگ که آتش در اسافل اعضای وی می‌رفت و از دهان او بیرون

می‌شد و فرشتگان با عمود به سر و بدن او می‌زدند.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای پدر بزرگوار! بفرمایید کارهای آنان در دنیا چه

بوده که خداوند این عذاب‌ها را برایشان مقرر فرموده است؟

حضرت فرمود:

ای دختر من! آن زنی که از موهایش آویزان بود برای این است که وی سر خود را از

نامحرمان نمی‌پوشید و موهای خود را پنهان نمی‌ساخت.

زنی که از زبان معلق بود بخاطر این است که وی از تمکین و فرارش شوهر سر باز می‌زد.

زنی که از پا آویزان بود برای این بود که بی‌اذن شوهر از خانه خارج می‌شد.

اما زنی که از گوشت بدن خود می‌خورد بدان جهت معذب است که خود را آرایش می‌داد

و در انظار مردم جلوه می‌کرد.

زنی که پاهایش را به دستش چسبانیده و عقرب‌ها و مارها بر او مسلط شده‌اند بخاطر این‌که از کثافات و آلودگی‌ها خود را تمیز نمی‌کرد و لباس‌های خود را چرکین نگه می‌داشت و از جنابت و حیض غسل نمی‌کرد و به نظافت و پاکیزگی اهمیت نمی‌داد و نماز را سبک می‌شمرد.

زنی که گنگ و کر و کور بود از این جهت که فرزندان را از زنا می‌زاید و به شوهرش نسبت می‌داد.

زنی که گوش‌های بدنش را با مقراض بریده می‌شد از این جهت که خود را در معرض خواهش‌های مردان می‌گذاشت.

اما زنی که صورتش و بدنش می‌سوخت و روده‌های خود را می‌خورد برای این بود که وی زن‌ها و مردها را به هم مربوط می‌ساخت تا کارهای زشت و فحشا انجام دهند. زنی که سرش، سر خوک و بدنش مانند الاغ بود کسی بود که سخن چینی و نمامی می‌کرد.

زنی که مانند سگ بود و آتشی از اسافل وی داخل شده و از دهان او بیرون می‌آمد چرا که او زن آوازه خوان و حسود بود.

پس آن حضرت فرمود: وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد، و خوشبخت آن زنی که زوج او از وی خشنود باشد.

حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه روایتی را عنوان می‌دارد گویا فساد آخر الزمان را مشاهده می‌کند و ملکات وجودی افراد را می‌بیند، وی فارغ از فضا و مکان است، وی تأکید دارد که این اعمال انسان است که شکل حقیقی و برزخی وی حلقه زده‌اند و خود توجه ندارد، شاید نکته این باشد که نشان دهد چهره کسانی را که جامعه سازند اگر جامعه به اعتلا رسد به واسطه آنها و اگر منحط شود به واسطه آنها است. زنانی از امت، که مادران و همسران اجتماع هستند، که حتی از دامان زن مرد به معراج می‌رود و بالعکس مرد می‌تواند به اسفل السافلین سقوط کند، آری چهره واقعی افرادی از امت رسول خدا که به ظاهر مسلمانند و شاید نماز می‌خوانند روزه می‌گیرند مجالس دعا و نیایش به پا می‌کنند و حتی به زیارت می‌آیند اما حقیقت در کجاست؟ علیم انفسکم این سروش انسان را به خود می‌خواند که ای انسان

اعمال بی حقیقت عمل نیست، نمازی که برکت نداشته باشد، نماز نیست. نماز، روزه، جهاد، حج آن وقت حقیقت دارد که انسان ساز باشند، انسان را در مراتب وجود بالا برند، حرکت ایجاد کنند و به لقاء الله برسانند، انسانی که شهوت، غضب و وهم آن را احاطه کرده شهوت و غضب حکم می‌دانند و هم آن‌ها را توجیه می‌کند و راه را بر حقیقت بسته‌اند.

انسان به واسطه اعمال خود جهان خود را می‌سازد و چهره‌اش انشاء می‌شود و این انسان است که هم می‌تواند طوری عمل کند که وجودش از اعلا علیین شود که خود معراج کند و به لقاء الهی برسد و یا نزول کند و به اسفل سافلین برسد. این حدیثی نورانی است از کسی که قرین ولایت است و ولایتمداری در وجودش شعله می‌کشد مظهر اسم ولی شده و بر کائنات حکومت می‌کند، آری همه انسان‌ها مجرای اسم ولی هستند و اسم ولی الهی که جامع اسماء الهی است به صورت مجری بالقوه در وجود همه به امانت نهاده شده و نهفته است این امتیاز است ولی شرف نیست قابل مباهات نیست.

بلکه این موضوع وقتی قابل مباهات است که بالفعل شود و مظهر اسم ولی گردد، اسم ولی از اسمائی است که احتیاج به مظهر دارد و در کسانی که قابلیت را در خود ایجاد کنند منور می‌گردد، مظهر اسمولی مظهر اسماء الهی است، رحمان است رحیم است، غفور است ودود است، رزاق است فتاح است، بکل شی علیم است و ... این قابلیت انسان است و این ولایت وقتی در وجود انسان تجلی می‌کند که انسان منادی تبری باشد و من یکفر بالطاغوت شود یعنی در وجود خود، به رذایل پشت کند به ولایت شیاطین پشت کند و علف‌های هرز جهل ر برچیند وقتی تبری در انسان جلوه کرد خود به خود تولی ولایت ظهور می‌کند پس لازمه ولایت تبری است، تبری از طاغوت‌های وجود که چون لشکر کفر در برابر حقیقت ایمان صف آرایی کردند و معاویه‌وار به لشکر علی گون ولایت هجوم می‌آورند بنگر در وجودت که با کدامین لشکر هستی با معاویه ای یا با علی با یزیدی یا با حسین علیه السلام هنوز صدای العطش اطفال ابی عبدالله الحسین از کربلای وجود به گوش می‌رسد بین تو سدراهی یا باز همراه، بین تیر در کمان یاران ابی عبدالله می‌گذاری یا حقیقت را با تیر سه‌شعبه حرمه‌ها هدف می‌گیری، بین پرچم وجودت دست علمدار حسین علیه السلام است یا بدست علمداران کفر عمر بن سعد، بین حب ری و گندم ری را داری یا حب علی و آل علی را به حقیقت بنگر که حب ریاست را داری یا حب حسین را «بل الانسان علی نفسه بصیره ولو

القاء معاذیره» خوب بنگر به سرزمین وجودت خودت حکومت می‌کنی که در این صورت مظهر اسم ولی هستی یا نه شهوات و غضبها و وهمها که در این صورت خود ولایت شیطانی، خوب به خودت بنگر در وجودت ولی را جستجو کن، ولایت خدا را در خودت ببین، علی و اولادش را در درونت جستجو کن، آری ولایت را در درونت جویا شو، از ولایت طاغوت اعراض کن تا ولایت الله را ببینی نمی‌شود جمع بین دو ولایت، هم الله هم طاغوت، هم کفر هم ایمان چنین مواردی امکان ندارد و این از سنن الهی است، بنگر همان گونه که ولایت طاغوت وجود انسان را از کمال باز می‌دارد و حقیقت چهره انسان را دگرگون می‌کند و یا این که حداقل کر و کور، گنگ می‌گرداند ولایت الله انسان را به درجهٔ اعلائی اسماء الهی سیر می‌دهد، همان طور که رسول اکرم در روایت معراجیه چهرهٔ اولیای طاغوت را بر ملا می‌کند بنگر به سورهٔ مریم که خداوند می‌فرماید:

«واذکر فی الكتاب مریم اذا نتجدت من اهلها مکاناً شرقیاً فاتخذت من دونهم حجاباً فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها یثراً سوياً قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کننت تقیاً قال انما انا رسول ربک لاهبه لک غلاماً ذکیاً»

خداوند می‌فرماید بنگر در کتاب وجودی مریم علیها السلام وقتی که از تمام علایق دست شست و همهٔ طاغوتها را پشت سر گذاشت ولایت الهی به صورت انسانی در وجودش جلوه کرد و او را به مقامی رسانید که توانست از این ولایت در جهت تولد کلمهٔ الله و ظهور روح الله بهره گیرد و از وجودش نور مسیح بر جهان اشراق یابد و جهان را از وجودش منور کند، از وجودش عبودیت، نبوت، رسالت و رحمت بر جهان منتشر شد و او مادر مسیح، ام عبودیت، و مادر انسانیت است، آری وجود پاک مریم انسانی که نه نبی بود و نه رسول نه ملک بود نه فرشته مادر تمام خوبی‌های عالم، منشأ تمام روحانی‌ها و سرچشمهٔ برکت و بر پا دارندهٔ نماز و زکات و مبشر نور احمدی آری، مریم نماد ولایت الهی مظهر ولایت الهی و منادی تبری و ناشر تولی در عالم وجود شرح صدرش، در کلام الهی آمده چرا که صدرش و وجودش الهی است و شرح آن شرح کلمات الهی، از این وجود و صدر است که کلمهٔ الله طلوع می‌کند. پس با اسم اقدس الهی بخوان کتاب وجود مریم را چون مریمشو، بخوان و ارتقا پیدا کن، از طاغوت نفست به ولایت نفست پناه ببر، جبل انانیت را بشکن تا درخشش نور رحمانی را ببینی از خدا مدد جو تا زلزله قیامت در وجودت بر پا شود و منیتت بشکند تا به



زیارت جمال الهی رسی. گام اول ولایت مداری، تبری از طاغوت و کفر است و اجتناب از رذایل که برای عدول از آن‌ها شناخت آن‌ها از مهمات است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای شناخت آن‌ها روایتی را در فراسوی راه ما قرار داده:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عَبِيدٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا سَلَّمَ وَجَلَسَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ ثُمَّ أَمْسَكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَسْكَتَكَ قَالَ أَحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكِبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ نَعَمْ يَا عَمْرُو أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ بَعْدَهُ الْإِبَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - إِنَّهُ لَا يَبِئْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَكْرِ اللَّهِ - لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - فَلَا يَأْمُنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وَ مِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدِينَ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَّ جَبَّارًا سَقِيمًا وَ قَتْلَ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ \* لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - فَجَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا وَ الْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بَشَسَ الْمَصِيرُ وَ أَكْلُ الرِّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ وَ السَّحَرُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ الرَّنَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا وَ الِيمِينُ الْغُمُوسُ الْفَاجِرَةُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ الْعُلُولُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنَعَ الرِّكَاتِ الْمَفْرُوضَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - فَتَكُونُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ وَ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ كَيْتَمَانُ الشَّهَادَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ شَرِبَ الْخَمْرَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهَى عَنْهَا كَمَا نَهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ

تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ مِنَ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ نَقَضَ الْعَهْدَ وَ قَطَبَةَ الرَّحِمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ قَالَ فَخَرَجَ عَمْرُو وَ لَهُ صُرَاخٌ مِنْ بُكَائِهِ وَ هُوَ يَقُولُ هَلْكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَ نَاذَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ؛

عبدالعظیم حسنی گفت: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: از پدر خود موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود: عم بن عبید خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، پس از سلام در محضر مبارک ایشان نشست و آیه شریفه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ» را قرائت نموده و پس از خواندن آن آیه سکوت کرد.

حضرت فرمود: چرا سکوت کردی!

عرض کرد: میل دارم گناهان کبیره را در قرآن بشناسم.

امام صادق علیه السلام در این هنگام گناهان کبیره را برای او تشریح کرد و فرمودند:

بزرگ ترین گناه شرک به خداست، خداوند می فرماید: هر کس برای خدا شریکی قائل شود پروردگار بهشت را بر او حرام خواهد نمود.»

از گناهان کبیره نومیدی از رحمت خداست زیرا که فرموده «از رحمت خداوند ناامید نمی شوند مگر کافران»

از گناهان کبیره راحت بودن از مکر خداست، یعنی انسان به عذاب و غضب خداوند اعتنا نکند و با کمال آسایش به معصیت و نافرمانی پروردگار خود مشغول باشد، زیرا خداوند می فرماید: از عذاب و مکر پروردگار ایمن نخواهد بود مگر گروه زیانکاران.»

از جمله معاصی کبیره نافرمانی پدر و مادر است، خداوند سبحانه کسانی را که از فرمان پدر و مادر سرپیچی نمایند، آن ها را بدبخت و ستمگر معرفی فروده است.

از گناهان کبیره کشتن کسی است که خداوند ریختن خون وی را حرام نموده است. مگر اشخاصی که بر اساس حکم شرع، حکم قتل آن ها صادر شده باشد.

پروردگار می فرماید: جزای کسی که خون مؤمنی را بریزد دوزخ است و او همواره در آن جا معذب خواهد بود.

از معاصی کبیره نسبت دادن زنا به زن مسلمان و مرد مسلمان است؛ و به طور کلی نسبت دادن هر عمل زشت و فعل حرامی به مسلمانان از گناهان بزرگ است خداوند در قرآن فرموده:

این اشخاص که مسلمین را به اعمال زشت نسبت می دهند در دنیا و آخرت از رحمت آمرزش پروردگار دور هستند و برای آن‌ها عذابی بزرگ آماده است.

از گناهان بزرگ خوردن مال ایتام و تصرف نامشروع در اموال آن‌هاست، خداوند می فرماید: «کسانی که مال ایتام را می خورند مثل این است که آتش می خورند و زود است که به آتش دوزخ پیوندند.»

از معصیت‌های بزرگ فرار نمودن از جهاد و دوری از اجتماع مسلمین در جنگ با کفار است، خداوند می فرماید: هر کس از مسلمانان در روز جهاد با دشمن فرار کند و پشت به جنگ نماید مشمول خشم خداوند شده و در جهنم منزل خواهد کرد. مگر اشخاصی که از جبهه برگردند و خود را برای حمله بعدی آماده نمایند.

یا سربازانی که از عده‌ای فرار کرده و به دسته دیگری از مجاهدین متصل شوند.»

از گناهان کبیره خوردن ربا و گرفتن نزول و بهره است، خداوند می فرماید: «کسانی که ربا می خورند، روز قیامت بپا نخیزند مگر مانند آن کس که شیطان او را آسیب رسانده و دیوانه شده است.

از معاصی کبیره سحر و جادویی است، خداوند فرموده: همانا دانستند آن کس که سحر و جادویی را بخرد و فرا گیرد، برای او در آخرت بهره و نصیبی نخواهد بود.

از گناهان کبیره زنا کردن و زنا دادن است. پروردگار فرموده: هر کس مرتکب این کار زشت گردد به گناه و حرام خواهد پیوست و بر مرتکب این فعل شنیع روز قیامت عذاب دو چندان خواهد بود و در آتش دوزخ به خواری و سرافکنندگی جاودان خواهد ماند.»

از معاصی کبیره دروغی است که صاحبش را در زشتی و بدکاری فرو برد، خداوند فرمود: «کسانی که به عهد خدا و سوگند، بهای اندکی را می خردند.» یعنی با قسم دروغ منافع خود را در نظر می گیرند. «این مردم در آخرت بهره و فایده‌ای نخواهند برد.» از گناهان کبیره خیانت در امانت و اموال مسلمین است، خداوند می فرماید: هر کس که خیانت بورزد و اموال مردم را که در نزد وی به امانت نهاده شده حیف و میل نماید یا همان خیانت و کار زشت که مرتکب شده نزد خداوند حاضر خواهد گردید.

از گناهان کبیره ندادن زکات واجب است، خداوند می فرماید: «به وسیله پول‌های اندوخته که حقوق واجه آن‌ها داده نشده باشد، صورت‌ها، پهلوها و پشت‌های آن‌ها داغ خواهد شد.»

از معاصی کبیره گواهی دادن به دروغ و یا تزویر و مخفی داشتن شهادت است در هنگامی که به آن احتیاج پیدا شود و خداوند می‌فرماید: «هر کس در وقت احتیاج به شهادت گواهی ندهد این شخص دلش آسوده و معصیت کار است.»

از گناهان کبیره نوشیدن شراب و استعمال مسکرات است. زیرا خداوند از خوردن شراب نهی فرموده، هم چنان که از پرستش بتان جلوگیری نموده است.

از معاصی بزرگ، ترک نماز از روی قصد و عمد است، و یا هر عملی را که خداوند واجب نموده ترک شود، زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس نماز را از روی قصد و عمد ترک نماید از ذمه پروردگار و پیغمبرش بیرون خواهد شد.

از گناهان بزرگ پیمان شکنی و قطع رحم است، خداوند فرماید: «این دسته از مردمان که گرفتار این صفت مذموم شوند، مشمول لعنت خداوند خواهند شد و برای آنان عاقبت بدی خواهد بود.»

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: در این هنگام عمر و بن عبید از محضر حضرت صادق علیه السلام بیرون شد در حالی که گریه اش بلند شده بود و می‌گفت: «هلاک گردید کسی که از نزد خود مطلبی گفت، و با شما در فضیلت و دانش خصومت ورزید.»

و در حدیث دیگری از حضرت عبدالعظیم علیه السلام:

«قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ قَدْ فُتِنَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْكَبَائِرِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِعُنُوتِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود از حضرت جواد الائمه علیه السلام شنیدم می‌فرمود: پدرم از پدرش نقل می‌کرد از پدرم امام صادق علیه السلام که فرمود: نسبت دادن فحشا به زنان پارسا از گناهان بزرگ است برای این که پروردگار در قرآن می‌فرمود: «این اشخاص که زنان را به کارهای زشت متهم می‌کنند در دنیا و آخرت از رحمت خداوند دورند و در عذاب سخت و دردناکی گرفتار خواهد شد.» علل الشرایع ۲/۴۸۰، سوره نور / ۲۳.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام تفسیر مجسم «لا اله الا الله»

حضرت عبدالعظیم علیه السلام تفسیر مجسم «لا اله الا الله» که با نفی خودی‌ها و پشت کردن به الهه‌های زمینی رو به سوی آسمان وجود کرده و با احتراز پرچم مقدس «لا اله الا الله» در بلندای سرزمین وجود نفی طاغوت‌های نفسانی و تبری از شیاطین وجود را پیشه خود ساخته و منادی از «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» گشته است و پا بر طاغوت نفس رذیله نهاده و رو به سوی وجود الهی خود نموده و ولایت را در اقلیم وجودش یافته و با اتکا به فیض روح القدس به مرتبه اعلای وجودی ارتقا یافته که رسیدن به این مرتبه جز با طرد شیاطین وجود و اعراض از ولایت شیاطین وجود امکان ندارد و در اقلیم وجود ولایت دو قطب متضاد نمی‌گنجد. چگونه ادعای پیروی از ولایت الهی را داشته باشم در صورتی که در وجود ولایت شیطان را پذیرا شده‌ام و این ولایت در صدر و قلب و اعمال من نمایان است و نکته اینجاست که اقلیم وجود دو ولایت نمی‌گنجد یا ولایت طاغوت یا ولایت الله جمع بین این دو محال است. کلمه «لا اله الا الله» به لفظ نیست بلکه به عمل است یعنی پذیرش ولایت الله با نفی ولایت‌های غیر از آن و اسلام با «لا» شروع می‌شود یعنی با نفی و ولایت‌های غیر از خدا و این است ندای توحید، که مسلمان موظف است به پذیرش آن و گواهی دادن به آن نه از لفظ است بلکه از عمل سرچشمه می‌گیرد که چه بسا منادیانی که به لفظ می‌گویند که اشهد ان لا اله الا الله ولی در عمل ولایت کفر را پذیرا شده و همین گواهی دادنشان هم شهادت دروغ تلقی می‌شود که خود از معاصی کبیره است. پس کسی که ادراک کرد که «الله اکبر» و خداوند را شناخت شهادتش به «لا اله الا الله» درست است و آن بر صدر و قلب و جوارحش ساریست و وجودش توحید است و از صراط مستقیم نبوت و ولایت اوصیایش به مقام تقرب ذات اقدسش خواهد رسید پس لازمه اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً ولی الله می‌باشد که آن‌ها مظهر ولایت الهی در زمین و در اقلیم وجودند «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر خم فرمودند:

«وَعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ»

آری کسی که ولایت خدا را دارد و مشمول «لا اله الا الله» است بر اقلیم وجودش نیز علی حکومت می‌کنند همان گونه که در آفاق ولایت آن‌ها را پذیرفته در انفس هم ولایت آن‌ها

ساری است. حال بنگر در اقلیم وجودت بین در این اقلیم رو به کدام ولایت داری بین خلافت و حکومت بدست چه کسی است؟ آیا بدست علی است یا حقش را غصب نمودی و حکومت را به کس دیگری سپردی بین تو که دم از علی می‌زنی وجودت را به که سپردی؟ و آیا حق را در جای خود نشانده‌ای؟ یا خیر، بین دست بیعت بدست علی است یا به دست دیگران. بین طاعت علی را می‌کنی یا طاعت دیگران را بحث خلافت فقط بحث ظاهری نیست بلکه بحث انفسی هم می‌باشد، آری، شما و ما در حدیث غدیرخم را خواندیم و بر ما ثابت شد که ولایت از آن علی است، پس چرا؟ چرا ولایت را به غیر علی سپردیم؟ ندای مظلومیت علی را نمی‌شنویم؟ گواهی زهرای اطهر را نمی‌بینی؟ پس چرا ولایت غیر علی را پذیرفته‌ایم؟ هنوز علی تنهاست؟ مظلوم عالم ندای مظلومیتش در اعصار پیچیده با چه کسی دردل کند؟ با کدام وجود همنشین شود؟ اکثراً می‌دانند که حق با اوست ولی هم پیمان معاویه‌ها و اولی‌ها و دومی‌ها و سومی‌ها وجودند و طبق خطبه ۱۸۰ نهج البلاغه که امام فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا قَضَىٰ مِنْ أَمْرٍ وَقَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ وَعَلَىٰ ابْتِلَائِي بِكُمْ أَيَّتَهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعُوا وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبُوا إِنَّ أُمَّهَاتِكُمْ حُضُنَّتُمْ وَإِنْ خُورِبْتُمْ حُرْتُمْ وَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَىٰ إِمَامٍ طَعَنْتُمْ وَإِنْ أُجِئْتُمْ إِلَىٰ مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ. لَا أَبَا لِيغِيرِكُمْ مَا تَتَنظَّرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَالْجِهَادِ عَلَىٰ حَقِّكُمْ الْمَوْتِ أَوْ الدَّلِّ لَكُمْ فَوَاللَّهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي وَ لِيَأْتِيَنِي لِيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنِكُمْ وَ أَنَا لَصُحْبَتِكُمْ قَالٍ وَ بِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ لِلَّهِ أَنْتُمْ!

«خدا را بر آنچه که خواسته و هر کار که مقدر فرموده ستایش می‌کنم و او را بر این گرفتار شدنم به شما کوفیان می‌ستایم. ای مردمی که هر گاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان شما را دعوت کردم پاسخ ندادید اگر مردم اطراف امام خود جمع شوند طعنه زده و اگر شما را برای حل مشکلی بخوانم سرباز می‌زنید پدر مباد شما را! برای پیروزی منتظر چه چیزی هستید؟ چرا برای گرفتن حق خود جهاد نمی‌کنید؟ آیا در انتظار مرگ یا ذلت هستید؟ به خدا سوگند اگر مرگ من فرا رسد بین من و شما جدایی خواهد افتاد، در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت و حضورتان برای من بی‌فایده بود.»

کای عمر تباہ گنہ پیشہ

تا چند زنی تو بہ پا تیشہ

یکدم به خودآ و ببین چه کسی به چه بسته دل، به که هم نفسی

در راه خدا قدمی نزدی بر لـوح وفا رقمی نزدی

در اقلیم وجود امام را تنها گذاردیم یا یاور امامیم در اقلیم وجودت بنگر شیعه علی می بینی یا شیعه معاویه، شیعه ای سلمان صفت یا همراه جل جهالت با آن که به ظاهر دست بیعت با امام دادیم در برابرش صف آرائی کردیم و دستاویز کردن اعمال سابق خود و به نظر آمدن اعمال گذشته و مباحات کردن به آن ها جلو حقیقت ایستادگی کردیم و به اعمال کردار و عبادات بی روحمان خوشنود هستیم و با اتکا بر آن ها جلوی نماز ایستاده و به صورتش چنگ کشیدیم و یا با عباداتی بی روحمان که حسن فعلی دارد و قبح ذاتی شمشیر جهالت را بر فرق ولایت و خود فرود آورده و ابن ملجم وار مبهوت قطام نفس عماره و شیطان وجود شده و اقدام به کشتن ولایت خدا در وجودمان کنیم و امید بهروزی و بهشت داشته باشیم. و یا با آن که حسین وجود را می شناسیم و به ظاهر شیعه او هستیم در کربلای وجود او را ذبح کنیم و با چشم ظاهری بر او بگرییم. مظلومیت ولایت وجودمان را ببینیم و ندای هل من نایصرنی آن بشنویم و جانب یزید و عمر سعد را گرفته و به اغوای گندم ری و سحر دنیا دم نزنیم. آری، علی و حسین شیعه وجودی می خواهند پیرو حقیقتی که شیعیان زبانی امام را به مسلخ می آورند و او را تکه تکه می کنند «کُلُّ یَوْمٍ عَاشُورَا وَ کُلُّ أَرْضٍ کَرْبَلَا»

پس لا اله الا الله گفتن یعنی ولایت خدا را پذیرفتن و حکومت ولی خدا بر اقلیم آفاق و انفس و حضرت عبدالعظیم علیه السلام منادی لا اله الا الله است که ولایت امام زمانش در ارکان هستیش جاری است و امام زمانش بر اقلیم وجودش امامت می کند وی سالک واقعی است و دائماً در مراقبه وجودی است که یک لحظه و آنی از این محضر جدا نشود و همواره ناظر ولی است و مراقب ولی و چشمش به چشم ولی و نفسش، هم نفس اوست. او ولی حقیقی ائمه است او ولی واقعی را شناخته و همواره در شرف حضور است و خود مظهر اسم ولی شده چرا که سلطان وجودش بدست ولی مطلق هدایت می شود و نه تنها ولی زمانش را شناخته بلکه ولی زمان بعد از خود را معرفی می کند و در حدیثی عنوان می کند اگر کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مثل این است که در جاهلیت مرده باشد. چرا که با گم کردن ولی از ولایت الله دور شده و هر کس از ولایت خدا دور شود لابد در ولایت شیطان قرار گرفته و کسی که ولایت شیطان وجود را پذیرفت در پرچم لا اله الا الله خارج شده و حسن آن وجود ندارد پس

در جاهلیت بسر می برد.

پس حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه روایات فراوانی را درباره ولی آخر زمان که در آفاق غایب و در انفس حاضر است را نقل و وی را معرفی می کند و وظیفه شیعیان را در دوران غیبت آفاق وی از اجداد طاهرینش جویا می شود. از جمله آن روایات منقول است.

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع يَا مَوْلَايَ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا فَقَالَ ع مَا مِتُّ إِلَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُظَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا هُوَ الَّذِي يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتُهُ وَهُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُنْيَتُهُ وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ يُدَلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةٌ أَهْلٍ بَدْرٍ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ- فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافِ رَجُلٍ خَرَجَ يَأْذِنُ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى عَزَّ وَجَلَّ قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ؟ قَالَ يُلْقِي فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ فَإِذَا دَخَلَ الْمَدِينَةَ أَخْرَجَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى فَأَخْرَفَهُمَا (كمال الدين ۱/۳۶؛ احتجاج ۲/۹)

عبدالعظیم حسنی گفت: به حضرت جواد عرض کردم: من امیدوارم که آن «قائم» که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد از خاندان حضرت رسول الله، شما باشید.

حضرت فرمود: ای ابوالقاسم! ما اهل بیت همه قائم به امر خداوندیم و راهنمای دین او هستیم لیکن آن قائم که خداوند بوسیله او جهان را از کفر و آلودگی و ظلم و جنایت پاک خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد می نماید کسی است که ولادت او از انظار مخفی می ماند و شخص او از مردم پنهان می شود و بردن نام او بر مردم حرام می گردد، آن حضرت با پیغمبر هم نام و کنیه است.

وی آن شخصی است که زمین از برای او، درهم پیچیده می گردد و هر دشواری برایش آسان می شود، یاران وی که به اندازه اصحاب بدر هستند در هر کجای دنیا باشند پیرامونش



جمع می‌شوند و تفسیر آیه شریفه «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» در هر کجا که باشید خداوند همه شما را جمع می‌کند و پروردگار به همه چیز تواناست ناظر به این معناست هرگاه این عده که از اهل اخلاصند اجتماع کنند خداوند امر او را اظهار خواهد کرد.

وقتی که لشکریان آن حضرت که ده هزار نفرند به هم پیوندند در این هنگام به فرمان و اذن پروردگار ظهور خواهد نمود و دشمنان خداوند را خواهد کشت تا از وی راضی گردد. عبدالعظیم حسنی گوید: عرض کردم: آن بزرگوار از کجا می‌داند که خدا از وی راضی شده است؟ فرمود: در دل وی رحمت و عاطفه‌ای پیدا می‌شود که حاکی از رضایت خداوند است، هر گاه داخل مدینه شود لات و عزی را از قبر بیرون می‌کند و می‌سوزاند.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِصَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرَّضَاعِ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ إِذَا مَاتَ ابْنِي عَلِيُّ بَدَأَ سِرَاجٌ بَعْدَهُ ثُمَّ خَفِيَ فَوَيْلٌ لِّلْمُرْتَابِ وَ طَوْبِي لِلْغَرِيبِ الْفَارِّ بِدِينِهِ ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ أَحْدَاثٌ تَشِيبُ فِيهَا النَّوَاصِي وَ يَسِيرُ الصُّمُّ الصَّلَابُ أَي حَيْرَةٌ أَعْظَمُ مِنْ هَذِهِ الْحَيْرَةِ الَّتِي أَخْرَجَتْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ الْخَلْقَ الْكَثِيرَ وَ الْجَمَّ الْغَفِيرَ وَ لَمْ يَبْقَ عَلَيْهِ مِمَّنْ كَانَ فِيهِ إِلَّا النَّزْرُ الْيَسِيرُ وَ ذَلِكَ لِشَكِّ النَّاسِ وَ ضَعْفِ يَقِينِهِمْ وَ قَلَّةِ ثَبَاتِهِمْ عَلَى صَعُوبَةٍ مَا ابْتَلَى بِهِ الْمَخْلُصُونَ الصَّابِرُونَ وَ الثَّابِتُونَ وَ الرَّاسِخُونَ فِي عِلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ ع الرَّاوُونَ لِأَحَادِيثِهِمْ هَذِهِ الْعَالِمُونَ بِمَرَادِهِمْ فِيهَا الدَّارُونَ لِمَا أَشَارُوا إِلَيْهِ فِي مَعَانِيهَا الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِالثَّبَاتِ وَ أَكْرَمَهُمْ بِالْيَقِينِ - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الغيبة النعمانی ۱۸۶)

عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود:

«هنگامی که فرزندم علی وفات کند، چراغی پس از وی ظاهر می‌شود و بعد از مدتی پنهان می‌شود وای بر کسی که بر عقیده خود متزلزل شود و در مذهبش به شک افتد کدام سرگردانی بزرگ‌تر از آن است که انسان در عقاید خویش دچار تردید و حیرت گردد، و جماعت زیادی در اثر این حیرت از مذهب حق اعتراض خواهند کرد و جزء عده قلیلی بر عقیده خود ثابت نخواهند بود.

این تزلزل و تردید برای ضعف عقاید مذهبی و عدم تحقیق در امور دینی و صبر نکردن بر

مشکلات و مصائب است، زیرا شکیبایی بر مشکلات جز برای مردمن ثابت العقیده و خوش قلب که در علوم آل محمد علیهم السلام مطلع و یصبر هستند و در اخبار و روایات آن‌ها تخصص دارند برای مردمان دیگر که از این مطلب دورند امکان پذیر نیست. جماعتی که از احادیث اهل بیت استفاده برده‌اند و معانی کلمات و مقاصد ائمه اطهار علیهم السلام را درک کرده و لطائف و رفاقت گفته‌های معصومین را به خوبی دریافته‌اند مورد نعمت‌های پروردگار قرار گرفته و مشمول عنایات و اکرام خداوند شده‌اند و سپاس و ستایش مخصوص خداوند است.

و در روایتی دیگر:

«الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَلَوِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرَيْبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ مَا صَبَّرَ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِأَمْرِنَا إِلَّا يَمُوتَ فِي وَسْطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَ عَسْكَرِهِ» (الكافي ۱/ ۳۷۲)

«کسی که در انتظار "امر" ما باشد زبانی به او نخواهد رسید و این شخص مانند این است

که در وسط خیمه حضرت مهدی و در میان لشکر آن جناب مرده باشد.»

و در روایتی دیگر:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ لِلْقَائِمِ مَنَا غَيْبَةٌ أَمْدَهَا طَوِيلٌ كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعَمِ فِي غَيْبَتِهِ يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ إِلَّا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَ لَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لَطُولَ أَمْدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ قَالَ ع إِنَّ الْقَائِمَ مَتَا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخْفَى وَ لَادُنَّهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ» (كمال الدين و تمام النعمه ۳۰۳)

عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام و او از پدران گرامیش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت

می‌کند:

برای قائم غیبتی است که زمان آن به طول خواهد انجامید، من شیعیان را می‌بینم که در زمان غیبت او چون گوسفندانی که در جستجوی چراگاه این طرف و آن طرف می‌روند

سرگردان خواهند شد و هرگز به وجود شریف وی راه پیدا نخواهند کرد، اکنون متوجه باشد هر کس از شیعیان ما که در زمان غیبت بر دین و عقیده خود ثابت باقی بماند و دلش از طول غیبت خسته نگردد در روز قیامت در نزد خودم قرار خواهد گرفت، بعد از آن حضرت فرمود: قائم ما هر گاه قیام نماید تحت تبعیت احدی نخواهد بود و برای این است که تولد او بر مردم مخفی می ماند و وجود مقدس ایشان از انظار غایب می گردد.

و در روایت دیگر:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع الْحَسَنِيُّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَوْ غَيْرِهِ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيَطَاعَ فِي ظُهُورِهِ وَ هُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وُلْدِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالنَّبُوءَةِ وَ حَصَنًا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ فِيمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُصْلِحَ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى ع إِذْ ذَهَبَ لِيَقْتَسِمَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ وَ هُوَ رَسُولُ نَبِيِّ ثُمَّ قَالَ ع أَفْضَلُ أَعْمَالٍ شِيعَتِنَا أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»

(کمال الدین و تمام النعمه باب ما روی عن ابی جعفر الثانی محمد بن علی فی النص علی القائم و غیبتہ و انه الثانی عشر من الائمة عليه السلام)

حضرت عبدالعظیم عليه السلام گفت: برا ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام وارد شدم که از آن حضرت راجع به «قائم» که آیا مهدی همان است پرسش کنم.

قبل از آن که من موضوع سوال را مطرح کنم، آن بزرگوار خود آغاز سخن فرمود: و گفت: ای ابوالقاسم! بدرستی که قائم از خاندان ما همان «مهدی» است که واجب است انتظار او در غیبتش و اطاعت گردد در ظهورش وی سومین فرزند از اولاد من است.

سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را براستی برانگیخت و ما را به امانت مخصوص گردانید اگر از دنیا نماند مگر یک روز خداوند آن روز را چنان طول خواهد داد که تا مهدی از پرده

غیبت بیرون گردد. و زمین را از عدل و داد پر کند همان طور که از جور و ستم پر شده باشد، خداوند امور ولی عصر را یک شبه اصلاح خواهد کرد به همان طوری که امر موسی بن عمران را در هنگامی که رفت از کوه آتش بیاورد اصلاح فرمود و او را به اهلش برگردانید در حالی که پیغمبر بود.

و در پایان حدیث فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.

معاد و نماز حضرت عبدالعظیم علیه السلام

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» (سوره فاطر آیه ۹)

«و خداست آن که بادهای را بفرستد تا ابرها را برانگیزد. آن ابر را ما به دیار مرده می فرستیم و به بارانش زمین را زنده گردانیم، حشر و نشر مردگان هم به قیامت همین گونه است.»  
پس خداوند در قرآن کریم در آیات متعددی از جمله آیه فوق در نشان دادن چگونگی قیامت اشاره به بادهایی می کند که جریان پیدا می کند و ابرها را گرد می آورند، پس در مکانی خاص بارانی را نازل کرده و زمین مرده را زنده می کند پس متذکر می شود که قیامت هم به همین صورت است.

اگر انسانی که اهل بصیرت نیست و جهان را در کلیات نمی نگرد و فقط به جزئیات توجه دارد و با دو باران و ابر را از هم جدا می داند از وزیدن باد، فقط همان باد و از تراکم ابر همان ابر را می بیند ولی انسان با بصیرت به اشارت قرآن کریم از وزش تندباد حیات زمین های مرده را می بیند از تراکم ابرهای حیات و احیاء را می نگرد که این وزش باد زمینه حرکت زمین به سوی حیات است و همین ارسال ریاخ و تراکم ابرهاست که منجر به نزول باران و همین ها عامل حرکت دانه ها جابه جایی آن ها و بالاخره حرکت جوهری و زنده شدن آن ها خواهد شد، اگر چه در وهله نخست شما شاهد تندباد خزانی بودید که شیرازه گیاهی خشک را از هم گسست و آن را پراکنده کرد و دانه ها و تمام اجزایش در پهنه زمینی مرده پراکنده ساخت و آثاری از وجود آن را بر جای نگذاشت ولی مرور زمان عامل می شود که از سوی دیگر دنیا و سنگ ها دورتر از این صحرا بادی دیگر بخارات آب را از سطح دریا حرکت داده، متراکم کرده و به سوی این منزل می آورد پس در این منزل با توجه به عوامل طبیعی خاص همان آب را به صورت قطراتی بر زمین فرود می آورد و با خاک عجین می سازد و گل با دانه در می آمیزد کلمه

فاطر در وجود دانه به فعلیت می‌رسد و دانه میت حرکتی جوهری را می‌آغازد و اسم حی در آن به فعلیت رسیده و سوی تکامل پیش می‌رود پس منطقه‌ای که تا زمانی میت بود، زنده شده و اسم حی در آن ظاهر می‌شود، اگر چه تندباد خزان اسم ممیت الهی را در آنجا متجلی ساخت ولی خود مبشر باد ربیع و طراوت دیگر از اسم محی بود خداوند در آیه فوق الذکر از سوره مبارکه فاطر می‌فرماید حشر شما هم به همین گونه صورت می‌گیرد. یعنی تندباد مرگ شما را در بر خواهد گرفت و خزان عمرتان فرا می‌رسد اسم ممیت الهی جلوه می‌کند و بدن‌های شما بعد از آنی که حی بودن مرده می‌شوند و خشک و چون شیرازه گیاه خشکی که تن به طوفان داده پوسیده از هم گسسته و نابود می‌شود ولی همین مبشر ربیع دیگریست، تا زمان خاصی که بادهای مبشر و حاکی از اسم محی الهی بر این سرزمین مرده شروع به وزیدن کند و باران‌های زنده کنند فرود آید و زمین مرده دوباره با اسم فاطر و محی در آمیزد و انسان مرده زنده شود.

در ای آیه اشاره به زنده شدن دوباره انسان می‌کند، وقتی که تندباد مرگ انسان را فرا می‌گیرد و بدن انسان به میت تبدیل می‌شود، نفس ناطقه در کالبد مثالی خود در عالم مثال می‌باشد، و حرکت جوهری خود را به روال قبل انجام می‌دهد ولی از آنجا که دنیا مزرعه آخرت است، در آن دنیا حرکت، حرکتی اختیاری نیست بلکه حرکتی قهری است و انسان در همان جهت و همان گونه که وارد برزخ شده شروع به تکامل می‌کند اگر با خصلت‌های خوب وارد شده، همین خصلت‌ها رو به تکامل وجودی گذاشته و رفته رفته آن وجود شریف را غرق در لذات معنوی افزون‌تر و افزون‌تر می‌کنند و اگر با خصلتی بد وارد شده همین خصلت رفته رفته تشدید شده و آلام روحی فراوانی را بیش‌تر و بیش‌تر بر آن خسران دیدگان تحمیل می‌کند، اگر انسان وارد در این وادی در جهت صراط المستقیم و انسان کامل باشد، تمام منش و خویش در راستای وی باشد و راهش به سوی خدا و برای خدا باشد همین طور به این ارتقای روحی و حالت تقویت آن افزوده شده و رفته رفته مقرب‌تر و مقرب‌تر و نورانی‌تر و نورانی‌تر می‌شود تا به حدی که مقرب انسان کامل شده و به مقام قرب ذات اقدس اله وارد گردد. پس انسان سالکی چون حضرت عبدالعظیم علیه السلام روحی له الفداء که ارکانش، منطبق با ارکان ولی الله اعظم است و اسم ولی در او جلوه کرده و تمام زوایای وجودش منور به اسماء الهی است وقتی به نشئه برزخ وارد می‌شود، رفته رفته این اسماء در وی تجلی فزون‌تری

می یابد و تقربش به انسان کامل بیش تر و مقرب ذات اقدس اله می شود که انوار وجودش تمام وجود را روشنی می بخشد، کما این که حرکتی عاشقانه را به سوی معبود آغاز می کند و معراجی معنوی را به اتمام می رساند، و می رسد بدانجا که باید برسد و درک می کند آنچه درک می کند، این انسان های وارسته بسیاری از مراتب وجودی را در همین دنیا طی کرده اند و بسیاری از جذبه ها در همین دنیا صورت گرفته، در همین دنیا مرده اند قبل از آن که بمیرند و در همین دنیا رسیده اند بدانجا که باید برسند، در نمازشان همواره سیر معراج کرده و مرتبه های مختلف را طی نموده اند هیچ نمازشان مانند نماز پیشینیان نیست و هیچ عبادتشان نظیر عبادت قبلی، سیر وجودی و عوالم مختلف را یکی پس از دیگری سیر کردند.

به اسم اعظم الهی وارد وادی حمد شدند و به واسطه استعانت از اسماء الهی عبودیت را در خود گسترش دادند و عبد صالح خدا شدند که غیر از او هیچ کس را ندیده و از هیچ کس استعانت نگرفته اند فقط او در راستای وجودیشان و محور حرکتشان جلوه می کند و صراطشان صراط مستقیم است به دنبال انسان کامل و محور وجود انسان کامل کسانی که نعمت الهی بر آنها تمام شده و دین به واسطه آنها کامل و انسان به سرانجام وجودی رسیده پس به مدد عبودیت خدا وارد عالم هدایت شده و مرتبه خود که مستغرق انوار نعمت هستند و مرتبه کسانی که مغضوب هستند و ضالین می بینند، می بیند مرتبه وجودی خویش را و مرتبه وجودی کسانی که از وادی هدایت خارجند و با سرعت و شوق به سوی جهنم حمله می کنند و در راه ماندگانی را که دائماً بین مسیر و وادی هدایت و ضلالت در حرکت و رفت و آمدند گاهی در این وادی، گاهی در آن وادی، تا امر خدا فرا رسد که خدا به آنها رحم کند که در آن لحظه در وادی ضلالت نباشند پس سالک کامل مرتبه خود را می بیند و این که اگر در این مرتبه نبود در چه مرتبه ای بود پس شاکر و حامد الهی می شود و با استعانت از اسم اعظم الهی که فیضیات رحمانیت و رحیمیت در تحت ظل اوست می گوید: خدا یکی است و وارد وادی توحید می شود و شهود می کند اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ پس مرتبه خود را می نگرد و آنچه به او داده و عمل قلیل خود را پس شرمنده شده وارد وادی شرم می شود. پس جلوات الهی وی را می گیرد و عظمت الهی بر او جلوه می کند پس ناچیزی خود را می بیند و عظمت الهی را «سبحان ربی العظیم و بحمده» و وارد عالم عظمت می شود پس دوباره ناچیزی خود را می بیند و شرمندگی افزون می شود پس خداوند جلوه اعلی خود را به

وی نشان می‌دهد، سالک وجوداً می‌گوید «سمع الله لمن حمده» و وارد وادی سجده می‌شود و در وادی سجده می‌شود و در وادی سجده باز سالک مرتبه خویش می‌بیند و صفت اعلی الهی بر وی جلوه می‌کند و می‌بیند باز از آنچه که مرتبه پیدا کرده خدا بسیار بالاتر از آن است پس دوباره وادی‌های حمد و عبودیت و هدایت و توحید و عظمت و سجود را به گونه‌ای با بصیرت‌تر و با مقامی والاتر در جایگاهی مقرب‌تر می‌پیماید تا وارد وادی تشهد می‌شود در وادی مقرب به درگاه الهی نزدیک مرحله قرب اما اینجا و این وادی، وادی و عالم خاصی است.

طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن      ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
با قرب به انسان کامل می‌توان وارد این وادی شد، این وادی، عالمی است که بدون انسان کامل نمی‌توان به آن رفت، عالم شهود و تشهد است پس سالک با تقرب و اقتدا به انسان کامل می‌گوید: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صلی علی محمد و آل محمد پس با شهادت در مسیر سیر، شهید شدن و شهود کردن وارد عالم سلام می‌شود، در اینجا سالک تعیین وجودی و ذاتی ندارد، در این وادی مقرب انسان کامل است، پس سلام می‌کند و طلب سلام و ارتقاء بیشتر می‌کند برای نقطه‌ی خال اسماء الهی محمد ﷺ و سپس سلام بر انسان کامل و مقربین وی یعنی خود و تمام انسان‌های صالح و عبدالرحمن می‌کند و سپس به کسانی که در آن مراتب وجودی و پایین‌تر هستند و سلام خدا و فنای در این عالم را برای همه آرزو می‌کند.

در اینجا رود خروشان به دریا وارد می‌شود و آرامش و سکینه می‌یابد، آرام، آرام، **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** پس انسان سالک در هر نمازی چنین سیری را پیشه خود ساخته و تمام مراتب برزخی خود را در همین دنیا طی می‌کند و در نشئه‌ی دیگر با تقرب به ذات انسان کامل به مقام قرب الله وارد می‌شود و همواره به جلوات و نورانیت آن اضافه می‌شود. در همین دنیا همه‌ی مراتب وجود و اسماء را طی کرده و ولی خدا در همه‌ی ارکان شده‌اند. و طوبی لهم و خوشا به حال آنان که در این جهت قرار گیرند.

و اما جسم مادی آن‌ها، جسم مادی آن‌ها حرکت وجودی خود را شروع می‌کند و متناسب با حرکت نفس ناطقه در برزخ و حرکت جوهری خاص در این دنیا شروع به حرکت می‌کند و ارتقاء می‌یابد و در معاد که یوم موعود است با انشائات نفس ناطقه متناسب به مراتب نفس

ناطقه به شکل خاص نفس ناطقه مبدل می‌شود یعنی جسمی حشر می‌کند که همان جسم است که قبلاً بود و همان هم نیست بلکه متکامل شده چون نفس ناطقه کامل شده و مواد هم کامل‌تر شده است پس بدن جسمانی همان هست و همان نیست.

بدنی متناسب با نفس ناطقه کامل شده که توان ادراک لذاتی را دارد که این بدن فعلی حتی به اندازه ذره‌ای توان آن را ندارد و یا بالعکس توان ادراک عذاباتی را دارد که این بدن فعلی به اندازه ذره‌ای از آن را ندارد و اما بدن صالحین از حیث زیبایی در منتهی درجه زیبایی است چرا که نفس ناطقه در منتهی درجه وجودیست، زیبایی یوسف، زبان داوودی، چشمان محمدی، خلاصه هر چه خوبان دارند تو یکجا داری و مسرور از این نعم الهی و طائر در نعمات الهی، ولی وای به حال بدکرداران و کسانی که راهشان در صراط قرار ندارد و همین طور در برزخ فاصله وجودیشان از انسان کامل بیش‌تر و بیش‌تر و بعدشان از خداوند بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. و این فاصله گرفتن‌ها شروع به زدوده کردن آثار الهی از وجودشان می‌کند و وجودشان ظلمانی‌تر و ظلمانی‌تر و تاریک‌ترین می‌شود. و هر خوی بدشان ظلمتی را در وجودشان انشاء می‌کند که رفته رفته بدتر خواهد شد و بدنشان هم در این دنیا در حرکت جوهری شرکت می‌کند و در معاد متناسب با نفس ناطقه ظلمانی‌شان انشاء می‌شود، و چهره‌ای بس مهیب و ترسناک می‌آفریند، که بنا به احادیث وارده چهره حیوانات از آن‌ها زیباتر است، خوی سگ، دندان گرگ، بدن خوک و ... که ناشی از خلق و خوی بد آن‌هاست «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» و «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» بدنی با توانایی تحمل عذاب‌هایی دردناک که با اعمال خود دنیا برای خود به وجود آورده‌اند، پروردگارا! معاد ما را چون معاد عبدالعظیم عليه السلام قرار ده و ما را با آمرزش خود از دنیا ببر نه معاد ضالین و مغضوبین آمین رب العالمین.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته